

زنان و
کارتن خوابی

خط ۱۳۲

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم اردیبهشت ۱۴۰۱

با حضور

حسین حاتمی

عضو کمیسیون

اجتماعی مجلس،

فاتیما باباخانی

مدیر خانه ی امن

مهر شمس آفریدو

جمع دیگری از فعالان

مدنی و مدافعان

حقوق بشر



ماهنامه حقوقی - اجتماعی خط صلح
صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

سر دبیر: سیمین روزگرد
دبیر ویراستاری: علی کلائی
دبیر حقوقی: معین خزانلی
دبیر اجتماعی: مهرنوش نوع دوست
دبیر اقتصادی: سعیده شفیعی
دبیر زنان: الهه امانی
مشاور رسانه‌ای و ویراستار: نیما راهی
صفحه آرایی: غزل شکبیا

همکاران این شماره: عثمان مزین، نسیم سلطان بیگی، آذر طاهر آبادی، مصطفی سپهرنیا، مهسا احمدی، مریم دهکردی، مهران مصدق نیا، لیلی نیکونظر، امیر جواهری لنگرودی، شریف حسن زاده، مینا جوانی، کیومرث امیری، خورشید شعیری، نازنین ذکایی، نادر پورخانی، روشنگر مهرآیین و فاتیما باباخانی.



اطلاعات تماس با ما:

Address:
12210 Fairfax Towne Center, Unit 911
Fairfax VA 22033
United State

Phone: +1 (571) 223 54 06
Fax: +1 (571) 298 82 17
E-mail: editor@peace-mark.org
Web: www.peace-mark.org

ماهنامه خط صلح حق ویرایش و تلخیص مطالب را برای خود محفوظ می دارد.
استفاده از مطلب خط صلح با ذکر منبع بلامانع است.

ISBN: 978-1-7332858-1-0

فهرست

- « برگزیده اخبار / ۴
« نیروی کار نهاد تولیدی نیست؛ ناکارآمدی سیاست حداقل دستمزد در ایران / سعیده شفیعی / ۶
« ایران قرن جدید را چگونه آغاز می کند؟ / خورشید شعیری / ۹
« نگاهی به مرگ شمار زیادی از شهروندان در تصادفات نوروزی / معین خزانلی / ۱۲
« نقض حقوق فرهنگی کردها در نوروز / عثمان مزین / ۱۵
« رسانه مرده است؛ آزادی رسانه‌های ایران در سالی که گذشت / مریم دهکردی / ۱۷
« درباره‌ی مقررات خوابگاه دانشجویی دختران / مینا جوانی / ۲۰
« دانش بومی و فرهنگ شفاهی را پاس بداریم / کیومرث امیری / ۲۲
« شعر: سوال / مصطفی سپهرنیا / ۲۵
« وقتی باران از آسمان، آلوده می بارد؛ هفته‌ی معلم در سرآغاز قرن جدید / نادر پورخانی / ۲۶
« اردیبهشت ماه و فرصت‌های برابر برای کارگران، معلمان و دیگر گروه‌های مطالبه گر / امیر جواهری لنگرودی / ۲۹
« کارتن خواب کیست و چرا باید به زنان کارتن خواب توجه ویژه کرد؟ / مهرنوش نوع دوست / ۳۴
- « گفتگو با زنانی که از روزگار کارتن خوابی به سکوی قهرمانی رسیدند / نازنین ذکایی / ۳۶
« آتش‌های زیر خاکستر شب؛ گزارش میدانی از «پاتوق» کارتن خواب‌ها در «میدان کرج» / مهسا احمدی / ۴۳
« طرح مشکل کارتن خوابی در ایران در گفتگو با حسین حاتمی، عضو کمیسیون اجتماعی مجلس / علی کلائی / ۴۷
« دلبر کان غمگین خیابان؛ بررسی تأثیر جنسیت در معضله اجتماعی به نام کارتن خوابی / نسیم سلطان بیگی / ۵۰
« گفتگو با فاتیما باباخانی، مدیر خانه‌ی امن مهرشمس آفرید / آذر طاهر آبادی / ۵۶
« چه بر سر کودکان زنان کارتن خواب می آید؟ / روشنگر مهرآیین / ۵۹
« خلاء قانونی قوانین حمایتی از زنان بی خانمان در نظام حقوقی ایران / مهران مصدق نیا / ۶۲
« معرفی کتاب: اعتیاد زنان / شریف حسن زاده / ۶۴
« زنان بی خانمان، مصیبتی زیر پوست شهر / الهه امانی / ۶۵
« زیست زنان کارتن خواب از میان زبان روزمره / لیلی نیکونظر / ۷۰



خوانندگان

□ شما چه گفته‌اید درباره‌ی...

طرح صیانت یا یک دیکتاتوری مطلق در فضای مجازی؟
گفت‌وگوی خط صلح با سه تن از اعضای کمیسیون صیانت
مجلس / علی کلائی

ایمان سالم: بله، طرح را بارها به صحن می‌برند و تصویب و لغو می‌کنند تا واکنش جامعه دستشان بیاید. هزاران نفر از طریق همین فضای مجازی در این شرایط بد اقتصادی زندگی‌شان را می‌چرخانند و یا جوان‌هایی که بدون داشتن تفریح و شادی با چرخیدن سوشیال مدیا خودشان را سرگرم می‌کنند و دلخوش به همین چیزها هستند. اگر یک شبه قرار باشد قانونش کنند، مثل داستان گرانی بنزین می‌شود و همه معترض می‌شوند.

پرستو امیرخانی: این طرح واقعا مبهم‌ست. اما روشن است که می‌خواهند به زودی آن را اجرا کنند و منتظر تکمیل کردن زیرساخت‌های کارشان هستند. ایران به زودی مثل چین یا حتی کره‌ی شمالی می‌شود و ارتباط ما با جهان قطع می‌شود. مگر در آبان چنین کاری نکردند؟ همان روشی که امتحان کردند دائمی اجرائیش می‌کنند.

اقتدارگرایی دیجیتال؛ طرح صیانت و نقض حقوق انسانی
کاربران / الهه امانی

مصطفی رضازاده: مطلب جالبی بود. اما ما در ایران چه حقوقی داریم که "حقوق دیجیتالی" داشته باشیم؟! ضمناً اگر حدود چهار میلیارد نفر در دنیا اینترنت ندارند، دلیلش بیش‌تر به خاطر زندگی در کشورها و جاهای فقیر و مسائل مالی‌ست، نه مثل ایران که قرار باشد کلاً دریچه‌ی اینترنت را رویمان ببندند. ایران ما ثروتمند است و اگر این ثروت درست و عادلانه بین مردم توزیع شود، افراد زیادی هم بی‌اینترنت نمی‌مانند.

سردار عظیمی: واقعاً این طرح صیانت نوبرست. قسمت جالب داستان این است که حتی بخش بزرگی از خود حکومت و دم و دستگاهشان هم با این طرح مخالف‌اند. علتش هم منفعت‌های اقتصادی‌ست که از طریق فضای مجازی دارند. با این حال در روزگاری که در همه‌ی جهان داستان اینترنت و تلفن هوشمند حق همه شده هم قرار نیست کوتاه بیايند.

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

□ برگزیده‌ی اخبار

- متهمی در بوکان توسط دادگاه کیفری این شهرستان با حکم جایگزین حبس به خرید ۱۰ تخته پتو برای خانواده‌های زندانیان نیازمند محکوم شد.
- یک معلم خاطی که یک دانش‌آموز را تنبیه کرده بود، توسط دادگاه کیفری اشنویه با حکم بدل به حبس به انجام کارهای خدماتی در خانه‌ی معلم اشنویه محکوم شد.
- یک متهم در مراغه به تهیه و نصب تابلوی علائم راهنمایی و رانندگی بدل از مجازات حبس در این شهرستان محکوم شد.
- کنسرت «حمید آرام‌زاده» خواننده‌ی ۱۸ ساله‌ی موسیقی سنتی، در اردکان یزد یک ساعت قبل از اجرا به دلیل حضور نوازندگان زن لغو شد.
- علی‌رغم فروش بلیت به زنان علاقه‌مند به تماشای دیدار تیم ملی فوتبال مردان ایران و لبنان از ورود آنان به ورزشگاه جلوگیری و همزمان با هدف پراکنده کردن زنان تجمع‌کننده‌ی پشت درهای ورزشگاه، ماموران از اسپری فلفل استفاده کردند.
- فرماندهی کل انتظامی کشور با اشاره به اجرای طرح نظارتی پلیس بر اصناف در ماه رمضان، از پلمب ۳ هزار و ۴۱۹ واحد صنفی و صدور اخطار پلمب، اخذ تعهد و یا تشکیل پرونده برای بیش از ۳۳ هزار واحد صنفی دیگر خبر داد.
- یک شهروند در قزوین به دلیل "تظاهر به روزه خواری" توسط دادسرای عمومی و انقلاب قزوین به شرط تعلیق تعقیب، مکلف به دادن افطاری برای ۱۰ نیازمند شد.
- رئیس هیأت امنای ستاد دیه گفت که در سال گذشته ۱۴۹۹ مرد به دلیل عدم پرداخت مهریه و ۶۷۷ مرد به دلیل عدم پرداخت نفقه زندانی شدند.
- بر اساس آمار ارائه شده از سوی مرکز آمار ایران، در سال ۱۳۹۹-۱۴۰۰، حدود ۹۷۰ هزار و ۸۷۱ دانش‌آموز در کشور از تحصیل بازماندند.
- براساس آمار ثبت احوال و مرکز آمار ایران، در پاییز سال ۱۴۰۰، ازدواج ۱۱ هزار و ۲۳۵ مورد کودک کم‌تر از ۱۵ سال در کشور به ثبت رسیده است.
- بر اساس گزارش سازمان ثبت احوال کشور در سال گذشته ۱۴۷۴ نوزاد از مادرانی ۱۰ تا ۱۴ ساله متولد شده‌اند.
- سرپرست معاونت امور اجتماعی بهزیستی استان تهران از



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

- شناسایی ۲۶۳۰ کودک کار در سطح این استان طی سال گذشته خبر داد.
- به دلایل نامعلومی نمازخانه‌ی «نبی رحمت» شهروندان اهل سنت در زاهدان با استفاده از ماشین‌های سنگین لودر تخریب شد.
- «مریم کریم‌بیگی»، خواهر مصطفی کریم بیگی از جان باختگان اعتراضات سال ۸۸ طی تماسی تلفنی برای تعیین تکلیف محرومیت از تحصیل به دانشگاه فراخوانده شد.
- «توماج صالحی» خواننده‌ی رپ اعتراضی از احضار خود به واحد اجرای احکام دادسرای شاهین شهر خبر داد.
- ۹ تن از فرهنگیان شهرستان لردگان به دادسرای عمومی و انقلاب این شهرستان احضار شدند.
- آخرین جلسه‌ی رسیدگی به اتهامات «امیرحسین مرادی» و «علی یونسی» دانشجویان زندانی در دادگاه انقلاب تهران برگزار شد.
- جلسه‌ی دوم دادگاه رسیدگی به اتهامات «مهدی محمودیان»، «آرش کیخسروی»، «مصطفی نیلی»، «محمدرضا فقیهی» و «مریم افراغز»، دادخواهان سلامت، در دادگاه انقلاب تهران برگزار شد.
- معاون دادستان عمومی و انقلاب یاسوج از بازداشت ۱۳ شهروند به اتهام "ترویج فساد و فحشا" خبر داد.
- یک شهروند در شهرستان خمین به دلیل آن که خود را "امام دوازدهم شیعیان" خوانده است، توسط نیروی انتظامی بازداشت شد.
- دادستان دادسرای عمومی و انقلاب نیشابور از شناسایی و بازداشت سه زن جوان به دلیل آن چه "رقص و پایکوبی" در گلزار بهشت فضل این شهرستان عنوان شده، خبر داد.
- یک شهروند در قزوین به اتهام "توهین به مقدسات و ائمه" در فضای مجازی بازداشت شد.
- «نرگس محمدی» فعال حقوق بشر و «عالیه مطلب‌زاده»، فعال حقوق زنان با پایان مرخصی توسط نیروهای امنیتی بازداشت شدند.
- «امیر امیرقلی»، «امیر عباسی»، «محمد ایران‌نژاد»، «سارا عسگری»، «نصرالله امیرلو» و «مرتضی صیدی» فعالین کارگری و مدنی ساکن تهران توسط نیروهای امنیتی بازداشت شدند.
- ۱۲ شهروند در جریان مراسم سنتی نوروز در پارک کودک سنندج بازداشت شدند.
- «مهدی صانع‌فرشی»، زندانی سیاسی محبوس در زندان ارومیه در اعتراض به افزایش فشار مسئولان زندان بر زندانیان سیاسی اعتصاب غذا کرد.
- «هوشنگ رضایی»، زندانی سیاسی محبوس در زندان رجایی شهر کرج، در پی اعتصاب به یکی از سلول‌های انفرادی این زندان منتقل شد.

- «شاکر بهروز» و «نائب عسکری»، دو زندانی سیاسی محبوس در زندان ارومیه، در پی اعتصاب غذا به بند قرنطینه‌ای این زندان منتقل شدند.
- دادگاه تجدید نظر استان فارس، «رسول کارگر» فعال صنفی معلمان این استان را به یک سال حبس محکوم کرد.
- «رسول بدایقی» عضو کانون صنفی معلمان، توسط دادگاه انقلاب به ۵ سال حبس، ممنوعیت خروج از کشور و منع اقامت در تهران و تمام استان‌های هم‌جوار به مدت ۲ سال محکوم شد.
- «رحمان اسدی»، «فرهاد معروفی»، «عبید انوری»، «ریوار چارکداری» و «جلال قادرزاده»، شهروندان اهل اشنویه توسط دادگاه انقلاب به اتهام "عضویت و همکاری با یکی از گروه‌های مخالف نظام" در مجموع به ۱۳ سال حبس محکوم شدند.
- «احمد (یوحنا) سرپرست»، «ایوب (فرزین) پوررضازاده» و «مرتضی حاجب مشهود کاری» سه نوکیش مسیحی ساکن رشت توسط دادگاه انقلاب مجموعاً به ۱۵ سال حبس و جزای نقدی محکوم شدند.
- «عزیز قادرتاج»، «سلیم شریفی»، «محمدخالد حمزه‌پور»، «کمال قویتاسی» و «رحمان یوسفی»، شهروندان اهل اشنویه توسط دادگاه انقلاب به اتهام "عضویت در یکی از گروه‌های مخالف نظام" مجموعاً به ۲۰ سال و شش ماه زندان محکوم شدند.
- «حسین روئین‌تن»، روزنامه‌نگار و فعال سیاسی ساکن دشتستان توسط دادگاه انقلاب به ۲۰ سال حبس تعزیری و پرداخت جزای نقدی محکوم شد.
- ۲۲ تن از شهروندان معترض به پروژه‌ی انتقال آب سبزکوه به بروجن، توسط دادگاه کیفری مجموعاً به ۱۶۰ سال حبس، ۱۴۸۰ ضربه شلاق و پرداخت جزای نقدی محکوم شدند.
- «احمدرضا جلالی»، زندانی دو تابعیتی محکوم به اعدام در زندان اوین در پی اعتراض به عدم تحویل کامل داروهایش توسط مسئولان بهداری با برخورد فیزیکی مواجه شد.
- ماموران امنیتی در پی ضرب و شتم «وحید افکاری» (برادر نوید افکاری)، دست این زندانی سیاسی محبوس در زندان عادل‌آباد شیراز را شکستند.
- یکی از کارگران شهرداری سنج به نام «اهون عباسی» به دلیل مشکلات معیشتی دست به خودکشی زد و جان خود را از دست داد.
- زنی به نام «ریحانه» در تهران در پی پایان دادن به رابطه‌اش با یک مرد، توسط او به قتل رسید.
- مردی به نام «محمد» در مشهد با انگیزه‌های ناموسی توسط سه تن از بستگان همسرش به قتل رسید.
- یک زن ۳۳ ساله در آمل به نام «سارا (راضیه) شادی‌فر» با انگیزه‌های ناموسی توسط برادرش به قتل رسید.
- یک زن ۲۰ ساله در روستای دهنو از توابع زرین دشت به نام «زینت مزیدی» با انگیزه‌های ناموسی توسط پدرش به قتل رسید.

- کودکی ۵ ساله در ممسنی به نام «غزل» که توسط مادرش شکنجه شده بود، پس از انتقال به بیمارستان در پی شدت جراحات وارده، جان خود را از دست داد.
- زنی در پیرانشهر دو کودک ۶ ماهه و ۱۲ ساله‌ی خود را به قتل رساند و سپس اقدام به خودکشی کرد.
- زنی ۲۷ ساله در روستای بسیطین از توابع بخش مرکزی رامهرمز سه فرزند خود را به قتل رساند و سپس دست به خودکشی زد.
- یک کولبر به نام «آرش نوری» در پی شلیک مستقیم نیروهای نظامی در مناطق مرزی نوسود کشته شد.
- کولبری به نام «رستم خضری» در پی شلیک مستقیم نیروهای نظامی در مرز بانه، کشته شد.
- یک کولبر به نام «سلیمان ابراهیم‌زاده» در پی شلیک مستقیم نیروهای نظامی در مناطق مرزی بیتوش سردشت کشته شد.
- با تیراندازی بی‌ضابطه‌ی ماموران نیروی انتظامی به خودروی اعضای یک خانواده در سبزوار دو شهروند مصدوم و ۲ تن دیگر کشته شدند.
- یک متهم در خرم‌آباد، برخلاف اصل حفظ کرامت انسانی، توسط نیروی انتظامی در خیابان‌های این شهر با رفتار تحقیرآمیزی گردانده شد.
- دو متهم در بوئین‌زهره واقع در استان قزوین، برخلاف اصل حفظ کرامت انسانی، توسط نیروی انتظامی در خیابان‌های این شهر گردانده شدند.
- چند متهم در کرمانشاه برخلاف اصل حفظ کرامت انسانی توسط نیروی انتظامی در خیابان‌های این شهر گردانده شدند.
- یک زندانی عادی محبوس در زندان تهران بزرگ به نام «مجید کشوری» در پی عدم رسیدگی پزشکی اقدام به خودکشی کرد.
- یک زندانی بیمار در زندان تهران بزرگ به نام «مجید کشوری» (متهم به جرایم عمومی) در پی عدم رسیدگی پزشکی اقدام به خودکشی کرد.
- یک متهم ۲۵ ساله به نام «میلاد جعفری» که از بابت اتهامات مرتبط با جرایم مربوط به مواد مخدر توسط پلیس آگاهی شاپور تهران بازداشت شده بود، به طرز مشکوکی جان خود را از دست داد.
- یک زندانی در خرم‌آباد، توسط مراجع قضایی و از بابت اتهام قتل یک مامور نیروی انتظامی، به اعدام در ملاءعام محکوم شد.
- دو زندانی در اصفهان، توسط دادگاه انقلاب و دادگاه کیفری این استان، از بابت اتهام قتل یک مامور آگاهی به اعدام در ملاءعام محکوم شدند.
- «مهدی صالحی»، زندانی سیاسی محکوم به اعدام و یکی از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۹۶ در خمینی‌شهر به طرز پراپهای در ایام حبس جان باخت.

صالح

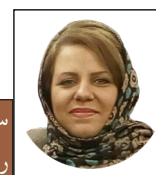
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲



عکس از ایسنا

اقتصادی

□ ناکارآمدی سیاست حداقل دستمزد در ایران نیروی کار نهاد تولیدی نیست



سعیده شفیعی
روزنامه‌نگار

بحث حقوق و دستمزد کارگران به انحای مختلف در تمام کشورهای جهان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این اهمیت در زمان بحران‌های اقتصادی و به ویژه اکنون که اقتصادهای بین‌المللی درگیر همه‌گیری کرونا شده‌اند، بیش‌تر از هر زمان دیگری بروز و ظهور می‌یابد. دولت سیزدهم در ایران برای سال ۱۴۰۱ حداقل دستمزد را برای کارگران پناه‌هفت‌درصد افزایش داد که این امر واکنش‌های متفاوتی از سوی جامعه‌ی کارگری و کارفرمایی به دنبال داشت. در این مجال با توجه به نزدیک شدن به اول ماه مه، روز جهانی کارگر به ابعاد مختلف این موضوع پرداخته شده.

اهمیت موضوع

در بسیاری از کشورها سیاست‌هایی به منظور حمایت از نیروی کار اعمال می‌شود که از جمله‌ی این سیاست‌ها، سیاست حداقل دستمزد است. حداقل دستمزد سیاستی است که به منظور دسترسی به نیروی کار بر اساس قانون در اقتصاد یا بخش‌هایی از آن در جهت حمایت از نیروی کار، حفظ و ارتقای قدرت خرید و رفاه زندگی شاغلان، تأمین امنیت شغلی آنان و در نهایت ایجاد محیطی مناسب برای نیروهای فعال جامعه اتخاذ می‌شود. این سیاست برای کاهش فقر و افزایش کیفیت زندگی اقشار کم‌درآمد اجرا می‌شود. در بسیاری از کشورهای جهان سیاست برقراری حداقل دستمزد به رشد مثبت نام در مدارس ابتدایی، کیفیت اشغال بهتر و بهبود سلامت عمومی منجر می‌شود.

تجربیات جهانی

در ماده‌ی ۲۳ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر آمده: «هر کسی که کار می‌کند، حق دارد از دستمزدی عادلانه و مطلوب اطمینان حاصل کند تا برای خود و خانواده‌اش یک زندگی شایسته‌ی کرامت انسانی را تضمین کند.» ایده‌ی حداقل دستمزد به عنوان وسیله‌ای برای مبارزه با فقر و بهبود چشم‌انداز اقتصادی از دهه‌ها قبل وجود داشته.

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

در ایالات متحده قانون حداقل دستمزد برای اولین بار در دهه‌ی ۱۹۳۰ در واکنش نسبت به «رکود بزرگ» که خود واکنشی بود به کاهش شدید تولید، کاهش قیمت‌ها و کاهش اشتغال مطرح شد. در حال حاضر در بسیاری از کشورهای جهان حداقل دستمزد برای ساعات کار مشخص وجود دارد. بر اساس آمار منشترشده توسط ورلد پاپولیشن ریویو (World Population Review) بیش‌ترین حداقل دستمزد در بین کشورهای جهان مربوط به اتریش با ۱۴/۵۴ دلار است و لوکزامبورگ، نیوزیلند، موناکو و ایرلند در رتبه‌های بعدی قرار دارند (جدول زیر).

۲۰ کشور با بالاترین حداقل دستمزد در سطح جهان		
رتبه	کشور	حداقل دستمزد (دلار در ساعت)
۱	اتریش	۱۴/۵۴
۲	لوکزامبورگ	۱۳/۶۷
۳	نیوزیلند	۱۳/۱۸
۴	موناکو	۱۱/۸۸
۵	ایرلند	۱۱/۵۴
۶	فرانسه	۱۱/۴۶
۷	بریتانیا	۱۱/۳۷
۸	هلند	۱۱/۲۱
۹	بلژیک	۱۱/۰۶
۱۰	آلمان	۱۰/۶۸
۱۱	سانمارینو	۱۰/۵۵
۱۲	کانادا	۱۰/۳۳
۱۳	کره جنوبی	۸/۹۹
۱۴	اسرائیل	۸/۱۷
۱۵	ژاپن	۷/۵۲
۱۶	اسپانیا	۷/۳۰
۱۷	آمریکا*	۷/۲۵
۱۸	آندورا	۶/۷۲
۱۹	اسلونی	۵/۸۴
۲۰	تایوان	۵/۲۶

حداقل دستمزد در ایران

بر اساس قانون مصوب سال ۱۳۲۵ حداقل دستمزد کم‌ترین دستمزدی است که کارفرمایان باید بر اساس قانون به کارگران بپردازند و هرساله توسط «شورای عالی کار» با توجه به نرخ تورم تعدیل می‌شود. اگر رشد حداقل دستمزد از نرخ تورم کم‌تر باشد، درواقع قدرت خرید کارگران نسبت به تورم کاهش یافته و آنان فقیرتر از قبل شده‌اند. بر اساس ماده‌ی ۴۱ قانون کار، شورای عالی کار همه‌ساله موظف است میزان حداقل مزد کارگران را برای نقاط مختلف کشور یا صنایع مختلف با توجه به معیارهای ذیل تعیین کند:

۱. حداقل مزد کارگران با توجه به درصد تورمی که از طرف بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران اعلام می‌شود.

۲. حداقل مزد بدون آن‌که مشخصات جسمی و روحی کارگران و ویژگی‌های کار محول‌شده را مورد توجه قرار دهد، باید به اندازه‌ای باشد تا زندگی یک خانواده را که تعداد متوسط آن توسط مراجع رسمی اعلام می‌شود، تأمین کند.

شواهد آماری

مقایسه‌ی وضعیت دستمزد در ایران نسبت به کشورهای منطقه حاکی از آن است که ایران در ردیف کشورهای با حداقل دستمزد پایین قرار دارد. نگاهی به آمار رسمی نشان می‌دهد طی یک دهه‌ی گذشته این ششمین باری است که افزایش دستمزد کارگران بیش از نرخ تورم بوده. در سال‌های ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱ افزایش دستمزد بیش از نرخ تورم و در سال‌های دیگر همواره از نرخ تورم کم‌تر بوده. در جدول زیر حداقل دستمزد برای یک کارگر مجرد بدون اضافه‌کاری و سابقه‌ی کار طی پنج سال اخیر در مقابل نرخ تورم رسمی اعلام‌شده توسط بانک مرکزی آمده. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، تنها در سال ۱۳۹۸ افزایش حداقل دستمزد بیش از نرخ تورم بوده؛ البته بر اساس قانون ملاک افزایش حداقل دستمزد در سال نرخ تورم اعلامی در سال قبل است که در این جدول بر اساس مقایسه تنظیم نشده و نرخ تورم همان سال ملاک بوده.

حداقل دستمزد برای یک کارگر طی پنج سال اخیر			
سال	حداقل دستمزد	رشد حداقل دستمزد	نرخ تورم رسمی (بانک مرکزی)
۱۳۹۷	۱۲,۶۴۰,۵۳۷	۱۹/۵	۲۶/۹
۱۳۹۸	۱۸,۰۶۸,۸۱۰	۳۶/۴	۳۴/۸
۱۳۹۹	۲۶,۱۰۴,۲۷۰	۲۰/۹	۳۴/۲
۱۴۰۰	۳۷,۰۵۴,۹۵۰	۴۱/۹	۴۳/۰
۱۴۰۱	۵۶,۷۹۷,۵۰۰	۵۳/۳	—

اصلاح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

چالش‌های حداقل دستمزد

همه‌ساله در روزهای پایانی اسفندماه مذاکرات طولانی برای تعیین حداقل دستمزد بین نمایندگان کارگران و کارفرمایان انجام می‌گیرد، اما چالش‌های زیادی پیرامون این شیوه وجود دارد. اولین چالش این است که میزان حداقل دستمزد در انتهای سال قبل و بر اساس نرخ تورم همان سال تعیین می‌شود؛ در حالی که تورمی که کارگران با آن مواجه می‌شوند، طی سال آینده رخ می‌دهد که بر اساس روال اقتصاد ایران معمولاً نرخ بالاتری است.

دومین چالش در این حوزه مربوط به ممانعت کارفرمایان از پرداخت همین مبلغ توافقی است. بسیاری از کارفرمایان به

دلایل مختلف از پرداخت این مبلغ سر باز می‌زنند یا تهدید به تعدیل و اخراج نیروی کار می‌کنند. بسیاری از صاحبان کسب‌وکارهای کوچک و واحدهای صنفی اقدام به تعدیل نیروی کار خود می‌کنند یا در حالت خوش‌بینانه به صورت غیررسمی نیرو خواهند گرفت تا درگیر قانون کار و بیمه و تأمین اجتماعی و

حداقل دستمزد قانونی نباشند. ضمانت اجرایی دقیقی نیز برای نظارت بر این بنگاه‌ها وجود ندارد.

چالش اشتغال

از دیگر مسائل چالش‌برانگیزتر در این حوزه اثرگذاری آن بر سطح اشتغال است. مخالفان این سیاست معتقدند که اگر حداقل دستمزد بالاتر از سطح تعادلی بازار کار تعیین شود، سبب کاهش عرضه‌ی نیروی کار می‌شود؛ علاوه بر این کارگرانی که این سیاست برای کمک به آنان اعمال می‌شود، ممکن است به دلیل مخالفت کارفرمایان شغل خود را از دست بدهند. برخی از مخالفان این سیاست بر این نکته تأکید دارند که ارتباط تنگاتنگی میان نرخ تورم و حداقل دستمزد وجود دارد و با افزایش آن، هزینه‌ی تولید نیز افزایش خواهد یافت.

اگر چه مخالفان سیاست افزایش حداقل دستمزد به اثر آن بر هزینه‌ی تولید اشاره می‌کنند و معتقدند این سیاست تأثیری بر رفاه و قدرت خرید کارگران نخواهد داشت و بسیاری از کسب‌وکارهای کوچک را با مشکل مواجه می‌کند، اما برای تأثیر دقیق افزایش حداقل دستمزد بر تورم باید سهم دستمزد از هزینه‌ی تولید را بررسی کرد که ممکن است از یک بنگاه و صنعت تا بنگاه و صنعت دیگر متفاوت باشد.

اگر چه تعیین حداقل دستمزد برای کارگران بخشی از نیازهای حداقلی آنان را تضمین می‌کند، اما نکته‌ی مهم آن است که تعداد زیادی از شاغلان در بخش غیررسمی کار می‌کنند. در حال حاضر پنجاه و هشت درصد از شاغلان ایران اشتغال غیررسمی دارند که بالاترین سطح اشتغال غیررسمی در استان‌های محروم و مرزی است.

جمع‌بندی

تعیین سیاست حداقل دستمزد با هدف جلوگیری از تضييع حقوق کارگران در بسیاری از کشورهای دنیا به اجرا درمی‌آید. سازمان جهانی کار (ILO) همانند بسیاری از اقتصاددانان بر آن است که نیروی کار نباید هم‌چون نهادهای تولیدی در نظر گرفته شود. از این‌رو درآمد نیروی کار نباید با عرضه و تقاضا در بازار کار تعیین شود، زیرا رفاه انسان‌ها هدف نهایی رشد و توسعه‌ی اقتصادی است.

گرچه قانون حداقل دستمزد در سال ۱۳۲۵ به تصویب رسیده، ولی در دو دهه‌ی گذشته پرداختن به کارهایی با دستمزد کم‌تر از حداقل رسمی



عکس از رکنا

در بنگاه‌های اقتصادی کوچک، میانی و بزرگ، به تندی گسترش یافته و به نظر می‌رسد قانون حداقل دستمزد برای شمار چشم‌گیری از کارگران در ایران موثر نیست، زیرا اقتصاد کشور کارکرد درستی ندارد، نرخ بیکاری رو به افزایش است و نهادهای بازار کار کارآمدی خود را از دست داده‌اند. در شرایط کنونی به نظر می‌رسد کنترل تورم تأثیر بیشتری بر قدرت خرید کارگران داشته باشد تا افزایش حداقل دستمزد؛ موضوعی که احتمالاً دولتمردان و سیاست‌گذاران به آن واقفند، اما همواره به آسان‌ترین راه‌کار متوسل می‌شوند که این خود بر حجم و عمق مشکلات کارگران می‌افزاید.

پانوشته‌ها:

۱. مشفق، زهرا و دیگران، بررسی اثر حداقل دستمزد بر عرضه‌ی نیروی کار زنان، فصل‌نامه‌ی علمی، پژوهشی برنامه و بودجه، ۱۳۹۳: سال نوزدهم، شماره‌ی ۳.

۲. گزارش‌های رسمی بانک مرکزی از رشد قیمت کالاها و خدمات.

۳. کریمی، زهرا، قانون حداقل مزد و اشتغال غیررسمی در ایران، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، تابستان ۱۳۹۲، شماره‌ی ۲۹۲.

* حداقل دستمزد در هر ایالت آمریکا متفاوت است و بسیاری از ایالت‌ها قوانین خود را برای افزایش این حداقل وضع کرده‌اند.

صباح

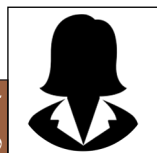
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲



عکس از سوشیال مدیا

اقتصادی

□ ایران قرن جدید را چگونه آغاز می کند؟ قرن نو، فقر نو



خورشید شعیری
روزنامه نگار

برنج ایرانی: کیلویی صد هزار تومان.

گوشت گوسفندی: کیلویی صد و هشتاد و پنج هزار تومان.

مرغ: کیلویی سی و یک هزار تومان.

پراید: صد و نود میلیون تومان.

نرخ تورم: چهل و یک درصد.

این ها و ده ها عدد هولناک دیگر شرایطی را نشان می دهد که

ایران با آن وارد قرن جدید شده. تنها یک ماه پس از آغاز

قرن پانزدهم خورشیدی، بسیاری نگران سونامی سوء تغذیه

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

در کشورند؛ (۱) در شرایطی که تورم اقلام خوراکی در ایران حداقل تا پنجاه و دو درصد بالا رفته و نرخ سبد مشیعت خانوار تا حدود دوازده میلیون تومان رسیده؛ سبدي که برای یک خانوادی سه نفره با تنها یک وعده ی غذای گرم در نظر گرفته شده. (۲) این ایران است؛ بدون روتوش؛ در نخستین ماه از قرن جدید. اما آینده ی ایران چه خواهد شد؟ گزارش پیش رو تلاش می کند تا با تکیه بر گزارش های نهادهای بین المللی به این پرسش پرتکرار در افواه عمومی مختصراً پاسخ دهد، اما پیش از آن دو شاخص فلاکت و سعادت به خوبی آن چه را که امروز ایران با آن دست و پنجه نرم می کند، نشان می دهد.

کسب رکوردی دیگر در شاخص فلاکت

تنها بیست روز پس از قرن جدید شاخص فلاکت ایران اعلام شد: ۴۹/۶. رقمی که یکی از بدترین آمارها در یازده سال گذشته است (طبق بررسی‌ها بیش‌ترین نرخ شاخص فلاکت در تابستان ۱۴۰۰ و ۵۵/۴ درصد بود). بیکاری و تورم رفاه جامعه را پایین می‌آورند. اقتصاددان حوزه‌ی اقتصاد کلان، آرتور اوکان با به‌وجود آوردن شاخصی با نام شاخص فلاکت (Misery Index) سعی کرد نشان دهد که بیکاری و تورم چه اثرات منفی‌ای دارند؛ چراکه سطوح بالای هر کدام از این دو متغیر اثر معکوسی روی رفاه می‌گذارند. (۳) شاخص فلاکت در بیست استان ایران از میانگین کشوری فراتر رفته و دست‌کم هشت استان ایران از نظر شاخص فلاکت در محدوده‌ی بالای شصت درصد جای گرفته‌اند. (۴) پایین‌ترین شاخص فلاکت در سال پایانی قرن مربوط به استان تهران و بالاترین هم مربوط به استان آذربایجان غربی است. محاسبات «همشهری» به استناد نرخ بیکاری و نرخ تورم اعلام‌شده از سوی مرکز آمار ایران نشان می‌دهد که شاخص فلاکت در سال ۱۴۰۰ در تهران ۴۳/۶ درصد بوده که برآیند نرخ تورم ۳۷/۶ درصدی و نرخ بیکاری شش درصدی این استان است. پس از آن استان سیستان و بلوچستان با نرخ تورم ۳۶/۶ درصدی و نرخ بیکاری ۷/۶ درصدی قرار دارد که با نمره‌ی ۴۴/۲ درصد در رتبه‌ی دوم کم‌ترین شاخص فلاکت جای گرفته. استان‌های همدان با شاخص فلاکت ۴۴/۸ درصد، سمنان با ۴۵/۴ درصد، قم با ۴۶ درصد و خراسان رضوی با ۴۶/۵ درصد در رتبه‌های بعدی قرار دارند.

همای سعادت در قعر جدول

اما تنها دو روز مانده به قرن جدید نهاد توسعه‌ی پایدار سازمان ملل گزارشی از رده‌بندی سعادت‌مندترین کشورهای جهان در سال ۲۰۲۲ میلادی منتشر کرده که نشان می‌داد ایران در رتبه‌ی صدوشانزده جدول و پس از کشورهایی چون اوگاندا، کنیا، لبنان و افغانستان قرار گرفته. هرچند تعریف دقیق سعادت و خوشبختی می‌تواند بسته به شرایط متغیر باشد، با این همه این نهاد وابسته به سازمان ملل از سال ۲۰۱۲ تا امروز تلاش کرده که سعادت کشورها را براساس معیارهایی مانند «آزادی‌های شخصی و مدنی»، «امید به زندگی»، «درآمد سرانه»، «میزان فساد» و «خدمات اجتماعی» رتبه‌بندی کند. «سخاوت»، «صداقت»، «اعتماد بین افراد و دولت» و هم‌چنین «میزان نابرابری‌های

اجتماعی» از دیگر فاکتورهای این بررسی بوده‌اند. در دو سال گذشته و پس از همه‌گیری ویروس کوید۱۹، این گزارش نسبت به سال‌های گذشته کمی تفاوت کرده و علاوه بر بررسی موارد پیش‌گفته، «واکنش عاطفی افراد نسبت به همه‌گیری ویروس کرونا»، «نحوه‌ی مواجهه‌ی دولت‌ها با بحران» و «اعتماد شهروندان به دولت‌ها» هم در محاسبات وارد شده.

در این فهرست فنلاند برای پنجمین سال متوالی در رتبه‌ی نخست، دانمارک دوم، سوئیس سوم و افغانستان در رده‌ی آخر قرار گرفته‌اند. ایالات متحده‌ی آمریکا در رده‌ی نوزده ایستاده، آلمان جایگاه سیزده را به خود اختصاص داده و کانادا هم در پله‌ی چهاردهم جای دارد. صدوچهل‌وشش کشور در این گزارش رتبه‌بندی شده‌اند. (۵)

حالا با این همه، نهادها و اندیش‌کده‌های جهانی چه برآوردی از وضعیت اقتصاد ایران در آینده دارند؟ هرچند شیوه‌ی کدر آماردهی از سوی حاکمیت ایران و شفاف‌نبودن آمارها دست پایش‌گران داخلی و خارجی را برای ارزیابی وضعیت ایران می‌بندد، اما نیم‌نگاهی به اظهارنظرها و اخبار داخلی برخی پیش‌بینی‌ها را ممکن می‌کند.

نجات اقتصاد ایران در گرو توافق هسته‌ای

مؤسسه‌ی مطالعاتی «کارنگی» در یادداشتی که در پاییز سال گذشته‌ی میلادی (۲۰۲۱) منتشر کرد، تأکید داشت که بحران اقتصادی در ایران با دشمنی با ایالات متحده در ارتباط تنگاتنگ است و بهترین (و شاید تنها) راه برون‌رفت از این شرایط و رسیدن به توسعه‌ی پایدار برای ایران پایان‌دادن به خصومت چهل ساله با ایالات متحده است. (۶) در این یادداشت هم‌چنین آمده است: «از سوی دیگر بحران کرونا بار سنگینی بر دوش این اقتصاد بحران‌زده است. پس از خروج ترامپ از برجام در سال ۲۰۱۸ مشخص شد که مشکلات اقتصادی ایران به‌ویژه کاهش ارزش پول ملی این کشور به‌شدت با وقایع سیاسی و ژئوپلیتیکی در ارتباطی نزدیک قرار دارد. نوسانات نرخ ارز و کاهش ارزش پول ملی در ایران، همگی نشانه‌هایی از یک اقتصاد ناسالم است. بنا بر پیش‌بینی‌های بانک جهانی، ایران در سومین سال پیاپی از رکود، انقباضی ۳/۵ درصدی را تجربه خواهد کرد. در نتیجه در پایان سال ۲۰۲۰ اندازه (حجم) اقتصاد ایران نسبت به سال ۲۰۱۷ نزدیک به ۸۳ درصد کوچک‌تر شده است. از سویی کمپین فشار حداکثری، صادرات نفت ایران را دچار اختلال کرده و از سوی دیگر بسته شدن مرزها در پی شیوع

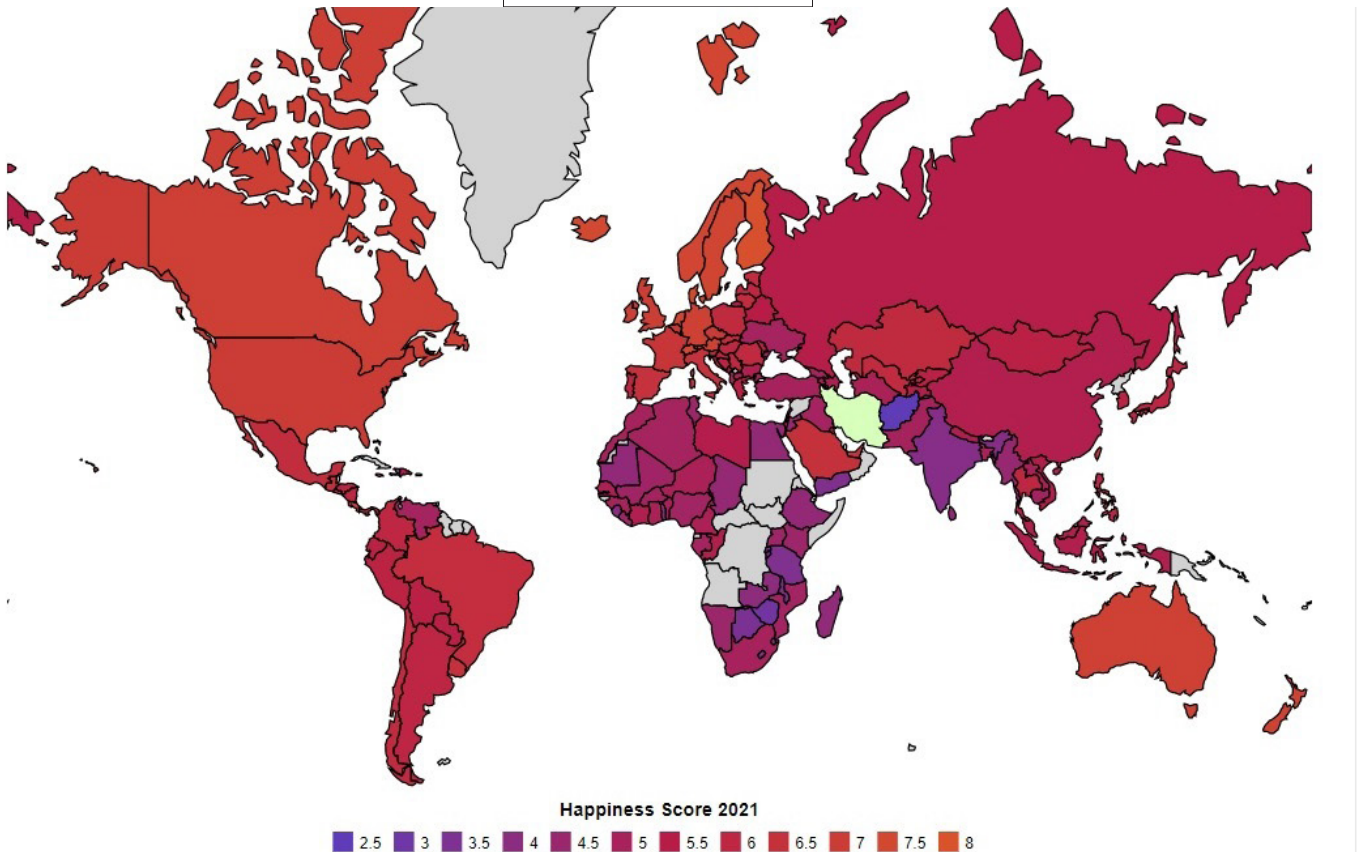
صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

همه‌گیری، سبب افت صادرات ایران نسبت به کشورهای همسایه شده است. به همه این موارد بایستی تنش‌های ژئوپولیتیک در خاورمیانه را افزود که همواره تأثیری مستقیم بر سیاست و اقتصاد ایران داشته، اما تنش‌های اخیر در منطقه برای ایران دستاوردهایی را نیز به همراه آورده. در اکتبر ۲۰۲۰ با لغو تحریم‌های تسلیحاتی ایران، ارزش ریال حدود ۱۰ درصد در برابر دلار افزایش یافت. شکست دونالد ترامپ نیز برای مدت کوتاهی بالغ بر ۱۰ درصد به ارزش ریال افزود.

در ایران افزایش یافته و علی‌رغم سرازیر شدن ثروت عظیمی در سال‌های گذشته به واسطه‌ی فروش نفت، این ثروت در راستای بهبود نابرابری در کشور به کار گرفته نشده. (۶) به هر حال ایران قرن را این‌گونه به پایان می‌برد. با قرارداد بلندمدت و ایران‌فروشی به چین؛ با اینترنت در معرض محدودیت و نابودی؛ با خارج کردن غربال‌گری جنین از پوشش بیمه؛ با حجاب اجباری و با اقتصادی که هرگز سوی مردم نیست.

سعدت‌مندترین کشورهای جهان ۲۰۲۲



عکس از World Population Review

Iran

Rank: 116

Happiness 2021: 4.721

Happiness 2020: 4.672

پانوشته‌ها:

۱. سونامی سوءتغذیه: برنج ۱۰۰ هزار تومانی و ناتوانی از خرید گوشت، رادیو زمانه، ۲۸ فروردین‌ماه ۱۴۰۱.
۲. نرخ سبد معیشت خانوار در مهرماه به ۱۱/۵ میلیون تومان رسید، رادیو فردا، ۱۳ آبان‌ماه ۱۴۰۰.
۳. مرادی، مرتضی، نردبان فلاکت؛ آیا بیکاری بیش‌تر از تورم رفاه را کاهش می‌دهد؟، تجارت فردا، ۲۶ تیرماه ۱۴۰۰.
۴. فوتبال سیاسی در مشهد؛ توافق وین نزدیک است؟، تجارت فردا، ۲۰ فروردین‌ماه ۱۴۰۱.
۵. گزارش شاخص سعادت در جهان در سال ۲۰۲۲، وبسایت بررسی جمعیت جهان.
۶. زندی، فرزین، و اکرمی، زهره، حرکت در جاده‌ی صعب‌العبور؛ اندیشکده‌های جهان درباره‌ی آینده‌ی ایران چه می‌گویند؟، تجارت فردا، ۱۸ اسفندماه ۱۳۹۹.

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

اما آن‌چه از آینده‌ی اقتصاد ایران به نظر می‌رسد، ادامه‌ی روند افتان‌وخوران کنونی و شرایط عدم اطمینان است.» (۶) مؤسسه‌ی مطالعاتی «شورای آتلانتیک» نیز در نوشتاری نتیجه‌گیری کرده که «بیشک ایران و آمریکا نمی‌توانند بر سر بازگشت به برجام به توافق برسند، مگر این‌که بانک مرکزی ایران و وزارت نفت این کشور به صورت نامحدود به سیستم جهانی متصل شود.» (۶)

به علاوه، مؤسسه‌ی بروکینگز هم در یکی از گزارش‌های منتشرشده‌ی خود به بررسی نابرابری و فقر در ایران پرداخته. به گفته‌ی این اندیش‌کده بارزترین منبع نابرابری در ایران «تفاوت روستایی و شهری» است که هم‌چنان در حال بیش‌ترشدن است. طبق تحلیل بروکینگز، فقر به شکل مداوم



عکس از تابناک

حقوقی

□ نگاهی به مرگ شمار زیادی از شهروندان در تصادفات نوروزی مسئولیت قانونی خودروسازها در مرگ سرنشینان

اگرچه این آمار نسبت به پیش از سال ۱۳۹۶ (هر ساعت سه نفر) تا حدی کاهش یافته، اما وضعیت سوانح رانندگی در ایران هم‌چنان یکی از بدترین‌ها در جهان است.

نکته‌ی دیگر اینجاست که تصادفات رانندگی در ایران بیش‌تر از آن‌که خسارت‌های مالی به همراه داشته باشد، تلفات انسانی در پی دارد و به تنهایی عامل نزدیک به یک‌سوم تمام مرگ‌ومیرها در ایران است؛ به ویژه این‌که به اعتراف مقامات پلیس راهنمایی و رانندگی ناجا تصادفات در ایران به جای آن‌که سبب خسارت‌های مالی شوند، بیش‌تر عاملی در مرگ‌ومیر و جراحت محسوب می‌شوند.

آیا مشکل از خودروهای داخلی‌ست؟

اگرچه شکی نیست که سهم قابل‌توجهی از تصادفات رانندگی در ایران به دلیل نبود فرهنگ درست رانندگی و عدم رعایت قوانین است، اما میزان بالای مرگ‌ومیر و جراحت‌های شدید ناشی از تصادفات بیش‌تر از آن‌که به عدم رعایت قانون توسط رانندگان



معین خضایی
روزنامه‌نگار

هر ساعت دو فوتی و بیست‌ونه مجروح؛ این آخرین آمار از وضعیت تصادف‌های رانندگی در ایران است که کمال هادیانفر، رئیس پلیس راهنمایی و رانندگی ناجا پس از پایان هفته‌ی اول فروردین‌ماه سال جاری (۱۴۰۱) اعلام کرد. این آمار به این معنی است که تنها در فروردین‌ماه نزدیک به هزاروپانصد نفر در اثر تصادفات رانندگی جان خود را در ایران از دست داده و بیش از بیست‌ویک‌هزار نفر مجروح شده‌اند.

نکته‌ی قابل‌توجه درباره‌ی این آمار علاوه بر وخامت آن، این است که نرخ مرگ‌ومیر ناشی از تصادفات از سال ۱۳۹۸ تاکنون تغییری نکرده و بهمن‌ماه آن سال نیز کمال هادیانفر از مرگ یک نفر در هر سی دقیقه در اثر تصادفات رانندگی خبر داده بود؛ البته

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

بازگردد، به ضعف ایمنی خودروهای ساخت داخل در ایران مربوط می‌شود.

کیفیت پایین خودروهای داخلی، ضعف شدید ایمنی سرنشینان ناشی از طراحی نادرست، ضعیف بودن بدنه‌ی خودروها و به ویژه فقدان یا عدم کارکرد قطعات ایمنی خودروها، مانند کیسه‌ی هوا یا ترمزای بی‌اس از جمله اصلی‌ترین دلایلی است که خودروهای تولیدی در ایران را تبدیل به «ارابه‌های مرگ» کرده؛ اصطلاحی که کمال هادیانفر، فرماندهی پلیس راهور ناجا اواخر سال گذشته (۱۴۰۰) از آن برای توصیف وضعیت ایمنی خودروهای ساخت داخل استفاده کرد. او با انتقاد شدید از کیفیت خودروهای تولید خودروسازی‌های داخل ایران از این شرکت‌ها پرسیده بود چرا «ارابه‌ی مرگ» تولید می‌کنند؟ پیشینه‌ی این سؤال اما به حادثه‌ای برمی‌گردد که در آن ناایمن بودن خودروهای ساخت داخل در ایران به وضوح نمایان‌تر از پیش شد؛ حادثه‌ای که در آن در نتیجه‌ی برخورد پنجاه‌ونه خودرو با یکدیگر در جاده‌ی بهبهان-رامهرمز در استان خوزستان در دی ۱۴۰۰ دست‌کم پنج نفر کشته و چهل‌ویک نفر مجروح شدند.

به گفته‌ی کمال هادیانفر در این سانحه از میان پنجاه‌ونه خودرو تنها خودرویی که کیسه‌ی هوای آن در نتیجه‌ی برخورد باز شده و درست کار کرده، یک خودروی هیوندای ساخت کشور کره‌ی جنوبی بوده و کیسه‌ی هوای پناه‌وهشت خودروی دیگر که همگی ساخت ایران بوده‌اند، هیچ‌کدام باز نشده؛ هم‌چنین آن‌طور که فرماندهی پلیس راهور نیروی انتظامی ادعا کرده، در جریان این تصادف ترمز ای‌بی‌اس هیچ‌یک از خودروهای ساخت داخل نیز به درستی عمل نکرده. هادیانفر حتی پا را از این هم فراتر گذاشته و گفته: «خودروهای ایرانی در تصادفات به جای محافظت از سرنشینان خودرو، آسیب و جراحات بیش‌تری به آن‌ها وارد می‌کنند.»

در ادامه‌ی انتقاد مقامات پلیس راهنمایی و رانندگی به کیفیت خودروهای ساخته‌شده در ایران سیدهادی هاشمی، فرماندهی سابق پلیس راهنمایی و رانندگی تهران نیز بهمن‌ماه سال گذشته (۱۴۰۰) از همکاران خود در پلیس خواست این خودروها را شماره‌گذاری نکنند. او گفته بود: «پلیس قطعاً این توانایی را دارد که چنین خودروهایی را پلاک نکند و اصلاً از وظایف پلیس است. شرط این‌که خودرویی پلاک شود، این است که تأییدیه‌های استاندارد را داشته باشد. حالا اگر ایربگ داشته باشد و کار نکند، با نداشتن ایربگ چه فرقی می‌کند؟ وقتی چرخ ماشین درمی‌رود، پلوس می‌برد، ماشین آتش می‌گیرد، ریل سوختش اشکال دارد، فرمان‌پذیری ماشین اشکال دارد و

پلیس این را در تصادفات می‌بیند، یعنی این خودروها خلاف این استانداردها ساخته شده‌اند و قطعاً پلیس می‌تواند جلوی شماره‌گذاری این خودروها را بگیرد.»

هاشمی در عین حال بدون اشاره به این‌که خود در زمان مسئولیت در پلیس راهنمایی و رانندگی چه اقدامی در راستای وادار کردن خودروسازان به ارتقای کیفیت محصولات خود انجام داده، اضافه کرده بود: «کیفیت پایین خودروهای داخلی و گزارش‌هایی که از نقص فنی خودروها داده می‌شود، به ماجرای پشت پرده‌ی خودروسازان مربوط می‌شود. به اعتقاد من عامل اصلی استاندارد نبودن خودروها و این‌که مردم ما را به کام مرگ می‌کشند، این است که در دولت اراده‌ای برای ایمن‌سازی خودروها وجود ندارد.» به گفته‌ی این فرمانده سابق پلیس راهور «تصادف در همه‌جای دنیا اتفاق می‌افتد منتها یک خودرو دارای کیفیت و ایمنی بالاست و تصادفش خسارتی می‌شود، اما خودروهای ما چون کیفیت و ایمنی ندارند، تصادفشان می‌شود جرحی و فوتی.»

کیفیت پایین خودروهای ساخت داخل در ایران توسط مجلس فعلی انقلابی نیز مورد تأیید قرار گرفته. اسماعیل زهی، نایب‌رئیس کمیسیون عمران مجلس شورای اسلامی فروردین‌ماه سال جاری (۱۴۰۱) به صراحت خودروهای ساخت داخل را فاقد کیفیت و استاندارد لازم دانسته بود.

روشن‌ترین نشانه اما برای اثبات کیفیت بد و فقدان ایمنی کافی در خودروهای ساخت داخل در ایران گزارشی است که مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی تیرماه ۱۳۹۶ منتشر کرد. به گفته‌ی این گزارش دلیل این‌که در جهان نرخ متوسط مرگ برای هر ده‌هزار خودرو نزدیک به ده نفر و در ایران این رقم بیش از سی‌وهفت نفر است، این است که هیچ‌یک از خودروهای تولید داخل در ایران از امنیت کافی برخوردار نبوده و در تست‌های ایمنی انجام‌شده روی این خودروها هیچ‌یک از آن‌ها نتوانسته‌اند نمره‌ی قبولی کسب کنند.

مسئولیت قانونی مرگ و میرهای ناشی از تصادفات با کیست؟

در بسیاری از کشورها قوانین موجود در زمینه‌ی حمل‌ونقل و خودرو شرکت‌های خودروسازی را وادار می‌کند در صورت وجود نقص فنی یا ایمنی در خودروها به صورت رایگان خودروهای خود را تعمیر و نسبت به رفع نقص ایمنی اقدام کنند. به عنوان نمونه تنها در سال ۲۰۲۰ میلادی خودروسازان بزرگ دنیا بیش از سی‌میلیون خودرو را برای وجود نقص فنی در سیستم ایمنی فراخوان و به صورت رایگان تعمیر کرده‌اند. این خودروسازان تنها در شش‌ماه‌ی اول سال ۲۰۲۱ نیز اقدام به رفع نقص رایگان بیش از هجده‌میلیون خودرو کرده‌اند.



ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

در ایران نیز اگرچه قانون حمایت از حقوق مصرف‌کنندگان خودرو، مصوب تیرماه ۱۳۸۶ خودروسازان را موظف به رفع نقص خودرو کرده، اما با یک جست‌وجوی ساده در اینترنت می‌توان پی برد که آخرین فراخوانی که از سوی خودروسازان ایرانی برای رفع نقص ایمنی خودروها داده شده، در سال ۱۳۹۲ و آن هم به شکلی کاملاً محدود و نمایشی بوده.

نکته‌ی دیگر این‌جاست که در کشورهای دیگر این پلیس و قانون است که برای خودروسازان تکلیف تعیین کرده و آن‌ها را مجبور می‌کند تا استانداردهای خود را مطابق قوانین و ضوابط ابلاغی افزایش دهند، در ایران اما آن‌چه در عمل اتفاق می‌افتد، (مانند واکنش طلبکارانه‌ی خودروسازان به اظهارات فرماندهی پلیس راهنمایی و رانندگی درباره‌ی نقص ایمنی خودروها در تصادف دی ۱۴۰۰ در بهبهان) نشان از عدم پیروی خودروسازان از تذکرات و توصیه‌های پلیس و حتی نوعی از هماهنگی میان حکومت و خودروساز برای عدم ارتقای ایمنی خودرو است.

به عنوان نمونه در حالی که امروزه در بسیاری از کشورها نصب ایربگ و ترمز ضدقفل ای‌بی‌اس روی خودروها از الزامات قانونی ابتدایی و غیرقابل استنکاف است، هنوز در ایران هیچ قانون (مصوب مجلس شورای اسلامی)، آیین‌نامه‌ی دولتی (مصوب هیئت دولت) یا بخش‌نامه‌ی دولتی (صادره از سوی هیئت دولت یا یک وزارت‌خانه) در زمینه‌ی الزام خودروسازان به نصب دو قطعه‌ی فوق‌مؤثر در تأمین ایمنی سرنشینان یک خودرو وجود ندارد و هم‌چنان تنها بخش‌نامه‌ی موجود همان دستورالعمل سازمان ملی استاندارد در سال ۱۳۸۹ است؛ دستورالعملی که البته زمزمه‌های نادیده‌انگاری رسمی آن از سال ۱۳۹۷ توسط خودروسازان بلند شد و نتیجه‌ی آن در یکی-دو سال اخیر ایربگ و ترمزهای ای‌بی‌اس است که تنها روی کاغذ وجود دارند، نه روی خودرو.

در این میان اما همین بخش‌نامه‌ی سازمان ملی استاندارد برای اثبات مسئولیت قانونی خودروسازان در برابر مرگ‌ومیرهای ناشی از ضعف شدید ایمنی و عدم کارکرد لوازم ایمنی خودرو، مانند کیسه‌ی هوا و ترمز ضدقفل کافی است؛ به ویژه این‌که از منظر حقوقی عدم‌کارکرد این وسیله‌ی ایمنی ضروری از مصادیق نقص حادث است و در نتیجه انتظار می‌رود در هنگام نیاز به کارکرد آن‌ها درست و بی‌عیب باشد. این به آن معنی است که با توجه به ادعای خودروسازان مبنی بر وجود این دو ابزار ایمنی روی خودرو انتظار معقول و منطقی بر این است که در هنگام وقوع حادثه کارکرد این دو وسیله بی‌عیب و

نقص باشد، نه این‌که آن‌طور که فرماندهی پلیس راهور در ایران می‌گوید، هیچ اثری از کارکرد آن‌ها در هنگام تصادف وجود نداشته باشد.

در همین زمینه قانون مجازات اسلامی در ایران در فصل مربوط به تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده، ایراد صدمات بدنی غیرعمد یا قتل غیرعمد از طریق عدم‌رعایت نظامات دولتی را موجب مسئولیت دانسته. بر اساس ماده‌ی ۷۱۴ این قانون هرگاه عدم‌رعایت قانون و نظامات دولتی سبب وقوع قتل غیرعمد شود، متخلف مسئول بوده و علاوه بر پرداخت دیه به اولیای دم، مجازات زندان نیز برای او پیش‌بینی شده. درباره‌ی خودروسازان از آن‌جا که بر اساس قانون حمایت از حقوق مصرف‌کنندگان خودرو، شرکت‌های خودروسازی در برابر کارکرد تجهیزات ایمنی خودرو تعهد دارند و بر اساس بخش‌نامه‌ی سازمان ملی استاندارد موظف به نصب تجهیزات ایمنی‌اند، مسئولیت آن‌ها در برابر مرگ‌های ناشی از عدم‌کارکرد این تجهیزات در تصادفات غیرقابل انکار است. علاوه بر مسئولیتی که بر اساس قانون تعزیرات می‌توان برای خودروسازها در ایران به رسمیت شناخت، شرکت‌های خودروسازی هم‌چنین از جنبه‌ی «تسبیب» مشارکت در وقوع قتل غیرعمد به عنوان یک عامل مؤثر نیز مسئولیت کیفری خواهند داشت. در همین زمینه بنا بر ماده‌ی ۵۰۶ قانون مجازات اسلامی «تسبیب» در وقوع یک جنایت، به معنی این‌که مرگ یا مصدومیت کسی به دلیل عاملی ایجاد شود که در صورت نبود آن جنایت نیز واقع نمی‌شد، موجب مسئولیت عامل مسبب است.

درباره‌ی خودروسازها از آن‌جا که به گفته‌ی فرماندهان پلیس راهنمایی و رانندگی در ایران کارکرد درست کیسه‌ی هوا و ترمز ضدقفل می‌تواند تأثیر به‌سزایی در جلوگیری از مرگ‌ومیر سرنشینان یا کاهش آسیب‌ها داشته باشد؛ در نتیجه خودروساز را می‌توان به عنوان نقش مسبب در افزایش آسیب مسئول دانست؛ به ویژه این‌که بر اساس ماده‌ی ۵۲۶ همین قانون در صورتی که وقوع جنایت ناشی از دلایل متفاوت مانند بی‌احتیاطی راننده به عنوان مباشر و عدم‌کارکرد تجهیزات ایمنی خودرو به عنوان تسبیب باشد، هر دو عامل بنا بر میزان تقصیر خود مسئول خواهند بود.

این مسئولیت در ایران اما صرفاً در حد بحث‌های حقوقی حقوق‌دانان و وکلا باقی مانده و آن‌چه که در عمل اتفاق می‌افتد، قدرت بی‌حدوحصر خودروسازها است که به نظر می‌رسد قدرتی سیاسی، بالاتر از دولت‌ها به معنی اخص کلمه به دلیل منافع اقتصادی پشت پرده‌ی آن‌ها ایستاده.

صالح

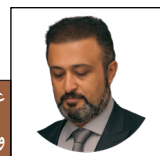
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲



عکس از سوشال مدیا

حقوقی

□ نقض حقوق فرهنگی کردها در نوروز



عثمان مزین
وکیل پایه‌ی یک دادگستری

هر قوم یا ملتی به فراخور عبور از فراز و نشیب‌ها و کوران حوادث تاریخی ایامی را واجد اهمیت می‌بیند و برای خود محترم می‌شمارد و به تبع آن مناسک و برنامه‌های مختص به خود را هم دارد. دیده شده در جوامعی که دارای چندین ملت و قوم یا گروه‌اتنیکی‌اند، تمام هم‌وغم حکومت صرف توجه به ویژگی‌های اتنیکی زبان و قوم برتر و حاکم که همواره هم اکثریت ندارد، شده و در این میان حقوق بنیادین و اساسی اقلیت‌های دینی یا قومی به فراموشی سپرده می‌شود و ضمن فراموشی یا کم‌توجهی به حقوق فرهنگی اقلیت‌ها شاهد دخالت در آن و تعیین تکلیف به منظور به‌انحراف کشاندن آن هم بوده تا حکومت‌ها قرائت خود از یک مناسبت فرهنگی را بر اقلیت حاکم کند.

هدف کلیه‌ی جوامع از تشکیل حکومت‌ها و پرداخت مالیات و واگذاری برخی از اختیارات و آزادی‌های خود به آن‌ها این است که حکومت‌ها از طرف تمام اقشار و گروه‌های جامعه حقوق فرهنگی آنان را اعمال کنند؛ به عبارت دیگر اختیار موجود در دست حکومت‌ها برای تصدی امور فرهنگی و آموزشی جامعه برآمده از نظریه‌ی «نیابت و نمایندگی» است. در نمایندگی چون شخص

نماینده خود نایب از سوی اصیل است، نمی‌تواند فراتر از اراده‌ی اصیل رفتار کند و چارچوب اختیارات نماینده همان است که توسط اصیل تعیین شده. هرگاه در مورد واجداختیاربودن یا نبودن نماینده راجع به امری تردید شود، اصل بر «عدم اختیار» است و نماینده‌ای که مدعی‌ست اختیار انجام امری به او واگذار شده، باید با ارائه‌ی مدارک مثبته، آن را احراز کند.

اختیارات تفویض شده به حکومت‌ها هم در چارچوب این نظریه می‌گنجد و حکومت‌ها و حکومت‌گران نباید خود را قیم جامعه و مردم بدانند.

در جوامع امروزی هم صرفاً اموری مانند برقراری نظم و روابط خارجی و آموزش و امور فرهنگی به حکومت‌ها واگذار شده تا از جانب مردم این امور را به نحو احسن و اکمل انجام دهند و انجام ناقص امور نمایندگی یا عدم رعایت مصلحت و اراده‌ی اصیل موجب مسئولیت نماینده خواهد بود.

حال فرض کنیم در جامعه‌ای سه گروه زبانی فارس، ترک و عرب وجود دارند و اعراب هم در اکثریتند. حکومت از جانب سه گروه زبانی مزبور عهده‌دار آموزش و فرهنگ آن سه گروه زبانی است. در این‌جا که حکومت نماینده‌ی سه گروه زبانی فوق است، باید طبق اراده‌ی هر سه اصیل (عرب، فارس و ترک) که اختیاراتی را به او تفویض کرده، رفتار کند یا صرف اقدام طبق اراده و اعلام یک گروه زبانی که آن هم زبان اکثریت است، کفایت می‌کند؟ چگونه می‌توان پذیرفت که اقدام خلاف اراده‌ی موکل صحیح است؟ قطعاً گروه زبانی فارس و ترک که در این جامعه‌ی فرضی در اقلیتند، اختیار آموزش زبان را برای آموزش زبان مادری خود به حکومت واگذار کرده و هیچ‌گاه مطلوب آنان نخواهد بود که زبان و ویژگی‌های

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

فرهنگی قوم دیگری، ولو قومی که اکثریت دارد، به آنان آموزش داده یا تحمیل شود.

با این اوصاف حکومت‌ها درباره‌ی اجرای سیاست‌های فرهنگی و آموزش زبان تابع اراده و خواست اقلیت‌هایند و باید طبق اراده‌ی آنان رفتار کنند.

علاوه بر آن هر دولتی حافظ و نگهبان زبان، آیین، فرهنگ، آثار و ابنیه تاریخی و رسوم فرهنگی جامعه است که باید در حفظ آن‌ها کوشا باشد و نباید شاهد بروز تبعیض در انجام این وظیفه باشیم. معطوف کردن توجه و امکانات مادی برای برخی از آیین‌ها و رسوم فرهنگی پذیرفتنی نیست.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با این جمله شروع می‌شود: «جمهوری اسلامی ایران مبین نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه‌ی ایران» است که اولین تأکید آن بر نهادهای فرهنگی حکایت از اهمیت فرهنگ در این نظام دارد. اصل سوم آن در ۱۶ بند به بیان تکالیف دولت جهت نیل به اهداف مندرج در اصل دوم پرداخته. در بندهای ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۴ آن چنین آمده:

«محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی. تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون. مشارکت عامه‌ی مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش. رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه در تمام زمینه‌های مادی و معنوی. تأمین حقوق همه‌جانبه‌ی افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون.» تصریح به تکالیفی مانند محو هرگونه استبداد و خودکامگی کلیه‌ی شئون زندگی فردی و اجتماعی فرد را تحت شمول قرار می‌دهد و در فرضی که نباید اجازه داد یک فرد تحت سلطه‌ی فرد یا گروهی قرار گیرد، به طریق اولی یک گروه زبانی هم نباید تحت سلطه و انحصارطلبی گروهی دیگر واقع شود و برگزاری مراسم و برنامه‌های محلی از زمره‌ی آزادی‌های اجتماعی انسان‌هاست و نیل به نفی تبعیض با ایجاد فضا و امکانات برابر برای همه تحقق پیدا می‌کند و پس از رفع تبعیض می‌توان ادعا کرد که همه در برابر قانون مساوی و برابرند. این اصل در مقام بیان تکالیف دولت به مفهوم عام است که از باید‌ها صحبت کرده و ضمن برشمردن امور سلبی از جمله رفع تبعیض بین افراد و گروه‌ها، وظایفی را هم برای آن برشمرده؛ یعنی صرف رفع تبعیض کافی نیست و با بیان امری و استفاده از عبارت «باید» از ضرورت تحقق برابری و یکسانی در تمامی شئون و حقوق فردی و گروهی صحبت کرده.

در طلعه‌ی فصل سوم همان قانون، یعنی در اصول ۱۹ و ۲۰ چنین اشعار می‌دارد:

اصل ۱۹: مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند این‌ها سبب امتیاز نخواهد بود.

اصل ۲۰: همه‌ی افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه‌ی حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند.

اصل ۱۹ کلیه‌ی افراد از هر قوم و نژادی را برابر اعلام داشته و تأکید کرده که رنگ و زبان و نژاد و امثال آن نباید موجب سلب امتیازات و حقوق شود. بر اساس این اصل باید تمامی اقوام و گروه‌های نژادی و زبانی بتوانند به طور یکسان و بدون تبعیض مدارج مدیریتی و دانشگاهی را طی کنند و امور را در دست گیرند؛ اما در عمل چنین نیست و اکثریت قریب به اتفاق پست‌های حکومتی و امکانات تحصیلی در اختیار یک نژاد و زبان قرار گرفته و از همان بدو شروع برای طی مدارج تعلق به یک گروه زبانی و قومی مانع اصلی ارتقای جایگاه افراد شده و به لحاظ تعلق به یک گروه توانایی و ویژگی‌های علمی و صلاحیت فرد نادیده انگاشته شده.

اصل بیستم هرچند درباره‌ی برابری زن و مرد است، اما چون راجع به برابری بین تمام زنان است، از آن استنباط می‌شود که زنان هر قوم باید از حقوق زنان دیگر اقوام برخوردار باشند.

عدم حمایت از حقوق فرهنگی و زبانی تمام اقوام یک کشور نتیجه‌ای جز نابودی فرهنگ اقلیت‌ها و حاکم‌شدن ویژگی‌های فرهنگی قوم دیگری بر اقلیت‌ها ندارد. در مقام نقد یک سیاست و رویه باید آثار آن را مورد نظر قرار داد و بی‌توجهی به فرهنگ و زبان اقلیت‌ها نتیجه‌ای جز نابودی آن ندارد که این نتیجه‌ی بدیهی به صورت یک تجربه‌ی تاریخی در بسیاری از جوامع دیده شده که دیگر احیای یک فرهنگ یا زبان نابودشده امکان‌پذیر نیست.

در امور فرهنگی و حقوق زبانی اصلاً دولت‌ها حق دخالت ندارند و صرفاً باید فضا و تسهیلات مورد نظر را فراهم سازند و نقش تسهیل‌گری را ایفا کنند، اما در سنوات اخیر شاهد ممانعت از برگزاری مراسم فرهنگی و تاریخی نوروژ در کردستان بودیم که خلاف حقوق بدیهی فرهنگی افراد است و در تعارض با اصول قانون اساسی؛ خصوصاً اصولی از جمله نفی تبعیض قرار دارد؛ به عبارت دیگر دولت از یک طرف وظیفه‌ی خود در اختصاص بودجه و امکانات برای این‌گونه برنامه‌ها را انجام نداده و از طرف دیگر مانع برگزاری آن توسط مردم شده و اکنون باید این سؤال را مطرح کرد که پس بودجه‌ی فرهنگی کردها چگونه و در کجا و صرف چه اموری می‌شود. دولت‌ها چنین حقی ندارند و کردها هم به عنوان اعطاکنده‌ی نمایندگی و اختیار اجازه نمی‌دهند بودجه‌ی آنان به دیگر فرهنگ‌ها اختصاص یابد.

اقلیت‌ها همواره به دلیل رواج و حمایت از زبان رسمی و فرهنگ غالب در حال نابودی‌اند و شاهد کاهش گویش‌وران زبان‌های اقلیت‌هاییم و دخالت و امر و نهی دولت‌ها هم این روند را تشدید می‌کند، زیرا اقوام خود قادر به حفظ و حمایت از زبان و فرهنگ نیستند و این امر باید توسط دولت‌ها صورت گیرد.

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲



حقوق بشر

□ آزادی رسانه‌های ایران در سالی که گذشت رسانه مرده است

این گزارش در آستانه‌ی فرا رسیدن روز جهانی آزادی رسانه‌ها نگاهی دارد به آن‌چه در سال گذشته بر رسانه و اهالی رسانه در ایران رفت؛ سالی که می‌توان گفت وضعیت رسانه‌ها، به خصوص رسانه‌های مبتنی بر وب که سهم بزرگی در گردش اطلاعات در ایران دارند، تا مرز سیاهی رفت اما خاکستری باقی ماند.

گزارش‌گران بدون مرز هر سال در آستانه‌ی روز جهانی آزادی رسانه‌ها گزارشی از رده‌بندی وضعیت رسانه‌ها در جهان ارائه می‌کند. در آخرین گزارش منتشرشده توسط این مؤسسه

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

مریم دهکردی
روزنامه‌نگار



سوم ماه می رویدادی سالانه است که از سال ۱۹۹۳، هم‌زمان با چهل‌و‌هشتمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد با هدف ارزیابی موقعیت حقوقی رسانه‌ها و شرایط حقیقی کار آن‌ها گرامی داشته می‌شود. این روز فرصتی است برای گفتن از اصول اساسی آزادی رسانه‌ها، ارزیابی وضعیت آزادی رسانه‌ها در کشورهای جهان، دفاع از رسانه‌ها در برابر عوامل و دلایلی که استقلال آن‌ها را به مخاطره می‌اندازد و ادای احترام به روزنامه‌نگارانی که جان خود را در حین انجام وظیفه از دست داده‌اند.

اعلام شده که «روزنامه‌نگاری در صدوسی کشور، یعنی هفتاد و سه درصد کل کشورهای جهان به طور کامل یا نسبی مختل شده».

جمهوری اسلامی ایران یکی از کشورهای جهان است که از نخستین گزارش منتشرشده توسط گزارش‌گران بدون مرز با هدف رده‌بندی جهانی آزادی رسانه‌ها در سال ۱۳۸۱ همواره در در پایین‌ترین رده‌های جدول قرار داشته.

وضعیت ایران در این رده‌بندی تازه نیز به همان منوال است. ایران به علت سرکوب حکومتی آزادی اطلاع‌رسانی از میان صد و هشتاد کشور نام‌برده با رتبه‌ی صد و هفتاد و چهارم یکی از بدترین جایگاه‌ها را به خود اختصاص داده و مشکلاتی از جمله اعمال محدودیت و اختلال در پوشش خبری به عنوان دلیل قرارگرفتن در این جایگاه مطرح شده.

اگرچه رسانه‌ها و مطبوعات هم به دلیل رکود اقتصادی ناشی از شیوع ویروس کرونا در سراسر جهان با مشکلاتی مواجه شدند و برخی از آن‌ها به دلیل کاهش منابع مالی فعالیت خود را محدود کردند، اما عملکرد برخی حکومت‌ها در جهان در همین دوره و ایجاد اختلال در پوشش خبری، وادارکردن رسانه‌ها به انتشار اطلاعات نادرست و مخدوش موجب شد رتبه‌ی این کشورها از جمله ایران به قعر این رده‌بندی سقوط کند.

گزارش‌گران بدون مرز در گزارش تازه‌ی خود از روزنامه‌نگاری به عنوان «واکسنی علیه اطلاعات ناراست» یاد کرده و نوشت در ایران «مقامات حکومتی با سخت‌ترکردن مهار اطلاعات و افزایش بازداشت و محکوم‌کردن روزنامه‌نگاران به حبس‌های سنگین تلاش کردند شمار مبتلایان و کشته‌شدگان بر اثر کووید-۱۹ را کاهش دهند». اشاره‌ی این گزارش به دست‌کاری آمار و اطلاعات مرتبط با مبتلایان و جان‌باختگان بر اثر ویروس کروناست. بعدها که کرونا هم مثل بسیاری از بحران‌ها در ایران از تب‌وتاب افتاد، یکی‌یکی مقاماتی که تا پیش از آن از «تولید واکسن داخلی»، «ساخت دستگاه کرونایاب» و «تحت کنترل‌بودن شرایط» حرف می‌زدند، اعتراف کردند (۱) آمار جان‌باختگانی که اعلام می‌شود، دست‌کم یک‌سوم چیزی است که به واقع اتفاق افتاده.

وضعیت اسف‌بار اختلال در انتشار اطلاعات به ماجرایی نادرستی اطلاعات ختم نشد. گزارش‌گران بدون مرز با اشاره به فشار حکومت ایران بر روزنامه‌نگاران و شهروند-خبرنگاران اعلام کرد مقامات حکومتی علاوه بر این‌که

مانع انتشار اطلاعات در رسانه‌های سنتی و رسمی و در اینترنت شدند، تهدید، احضار، بازداشت و محکوم‌کردن روزنامه‌نگاران و شهروند-خبرنگاران را هم افزایش داده‌اند. به همتی این رخدادها صدور و اجرای بیش‌ترین شمار حکم اعدام علیه روزنامه‌نگاران ایرانی نسبت به پنجاه سال گذشته، تعدیل نیروها در روزنامه‌ها و خبرگزاری‌ها، مرگ روزنامه‌نگاران در حوادث جاده‌ای، ازدست‌رفتن چهره‌های فرهنگی و اصحاب رسانه در شیوع گسترده‌ی کرونا را اضافه کنید.

توقیف رسانه‌ها و آزار روزنامه‌نگاران

گزارش‌گران بدون مرز سال‌هاست ایران را یکی از پنج زندان بزرگ روزنامه‌نگاران می‌نامد. در سالی که گذشت بکتاش آبتین، شاعر، نویسنده و فیلم‌ساز زندانی در زندان اوین عاقدانه از خدمات درمانی محروم شد و جان باخت. هنوز از جان‌باختن او چند روز بیش‌تر نگذشته بود که رسانه‌ها از تبعید کیوان صمیمی، سردبیر ماهنامه‌ی «ایران فردا» که از آذرماه ۱۳۹۹ در زندان است، خبر دادند. تبعید او در حالی رخ داد که کانون نویسندگان ایران در بیانیه‌ای هشدار داده بود جان این روزنامه‌نگار ایرانی بعد از انتشار یک نامه و تشییع درگذشت بکتاش آبتین به «قتل شبه‌عمد» در خطر است.

پیش از این جاوید رحمان، گزارش‌گر ویژه‌ی حقوق بشر سازمان ملل در امور ایران در گزارشی که درباره‌ی وضعیت آزادی رسانه‌ها در ایران ارائه کرده بود، از صدویک روزنامه‌نگار مقیم ایران نام برد که به گواه نزدیکان و بستگان خود مورد آزار و اذیت و تهدید از سوی نهادهای امنیتی قرار گرفته‌اند.

این گزارش هم‌چنین به مسدودکردن انتقال اموال شماری از روزنامه‌نگاران ایرانی که در رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور فعالیت می‌کنند، توسط دستگاه قضایی ایران اشاره کرده.

در بخش دیگری از این گزارش به آزار و اذیت، زندان و بدرفتاری با مدافعان حقوق بشر و وکلا انتقاد شده؛ چراکه این افراد دست به «اطلاع‌رسانی، مصاحبه با رسانه‌ها و راه‌اندازی کانال تلگرامی» اقدام کرده‌اند. از جمله این افراد امیر سالار داوودی و پیام درفشان وکیل دادگستری‌اند که به دلیل کارزار مخالفت با فیلترینگ تلگرام به زندان و محرومیت دوساله از وکالت محکوم شده بودند.

خبرهای توقیف و تعطیلی شماری از نشریات، مجلات و



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

روزنامه‌های ایران در سالی که گذشت نیز نشان می‌دهد که سیاست‌های جمهوری اسلامی درباره‌ی تحدید آزادی رسانه تغییر چندانی نداشته و چه‌بسا مواردی که منجر به حذف و تعلیق رسانه‌ها شده، روندی افزایشی داشته. اگر تا دیروز انتقاد از سیاست‌های کلان، افشای فساد اقتصادی، نوشتن از بحران‌های مدیریتی، سوءرفتار مدیران و مواردی از این دست «تهدید امنیت ملی، سیاه‌نمایی و توهین به مقامات» تلقی می‌شد، حالا «انتشار دستی شبیه به دست رهبر جمهوری اسلامی» می‌تواند به توقیف مجوز (۲) انتشار یک رسانه منجر شود.

اما در ایران بخش دیگری از محدودسازی رسانه‌ها در جایی است که اصلاً در آمار و ارقام هم نمی‌آید. فرج سرکوهی روزنامه‌نگار و نویسنده‌ی نام‌آشنای ایرانی در گفت‌وگو با «رادیو فردا» در این باره گفته: «در ایران برای این‌که بتوانید امتیاز یک رسانه را داشته باشید، حالا روزنامه یا مجله یا هر چه، باید یک پروانه‌ی نشر بگیرید. پروانه‌ی نشر را وزارت ارشاد، وزارت اطلاعات، قوه‌ی قضاییه و غیره می‌دهند و پیش از صدور آن صلاحیت فردی را که متقاضی پروانه‌ی نشر است، بررسی می‌کنند.»

او در این گفت‌وگو تأکید می‌کند که طی سی سال گذشته «هیچ پروانه‌ی نشری برای یک روزنامه‌نویس مستقل صادر نشده.» به گفته‌ی او پروانه‌های نشر «فقط برای حکومتی‌ها» صادر می‌شود و «هیچ روزنامه‌ای نیست که متعلق به یکی از جناح‌های حکومتی نباشد.»

سرکوهی از این بخش سانسور به عنوان بخش ناپیدایی که در هیچ‌یک از آمارها و ارقام دیده نمی‌شود، یاد می‌کند.

طرح صیانت و نقض حق دسترسی آزاد به اطلاعات

پس از خاموشی هولناک اینترنت در روزهای آبان ۱۳۹۸ که شهروندان ایران در اعتراض به مسائل معیشتی به خیابان‌ها آمدند، حال‌وروز اینترنت در ایران وخیم باقی ماند. در سال ۱۴۰۰ اینترنت ایران از نظر سرعت افت چشم‌گیری را تجربه کرد و شهروندان هر روز گزارش‌هایی از افت سرعت اینترنت و کاهش کیفیت خدمات آنلاین منتشر می‌کنند.

بر کسی پنهان نیست که امروز وقتی از رسانه‌ها و گردش آزاد اطلاعات صحبت می‌کنیم، تمامی پلتفرم‌های مبتنی بر شبکه را نیز به حساب می‌آوریم. طی سال‌های گذشته، به خصوص در ایران به دلیل نبودن «رسانه‌های مستقل» بار اطلاع‌رسانی بیش از رسانه‌ها بر دوش رسانه‌های اجتماعی و شهروند-خبرنگاران بوده.

در نیمه‌ی نخست سال ۱۴۰۰ که هنوز دولت ابراهیم رئیسی به شکل کامل مستقر نشده بود، گزارش‌هایی مبنی بر نامناسب بودن وضعیت ایران در زمینه‌ی اینترنت در جهان منتشر شد؛ گزارش‌هایی که نشان می‌داد متوسط سرعت دانلود اینترنت ثابت در ایران ۱۹/۱۷ مگابیت بر ثانیه است. این گزارش‌ها در میان ۱۷۵ کشور مورد ارزیابی رتبه‌ی ۱۳۶ را به ایران اختصاص داده بود.

بر اساس داده‌های منتشرشده توسط وبسایت اسپیدتست (Speedtest) وضعیت اینترنت موبایل در ایران نیز چندان وضعیت بهتری ندارد. بررسی‌ها نشان می‌داد که در نیمه‌ی نخست سال گذشته متوسط سرعت دانلود اینترنت موبایل در ایران ۳۰/۱۷ مگابیت بر ثانیه و متوسط سرعت آپلود اینترنت موبایل ۱۱/۴۴ مگابیت بر ثانیه بود.

برای مقایسه خوب است بدانیم که متوسط جهانی سرعت دانلود اینترنت موبایل ۴۸/۴۰ مگابیت بر ثانیه و متوسط جهانی سرعت آپلود اینترنت موبایل ۱۲/۶۰ مگابیت بر ثانیه و تأخیر ۳۷ میلی‌ثانیه است.

این اعداد در حالی منتشر می‌شوند که استفاده از وی‌پی‌ان و کاهش سرعت ناشی از دورزدن فیلترینگ در محاسبات این مؤسسات در نظر گرفته نشده و تخمین زده‌اند که با احتساب آن‌ها سرعت حتی تا ده برابر نیز می‌تواند کاهش پیدا کند.

روند کاهش سرعت اینترنت در شش ماهه‌ی دوم سال و با روی کار آمدن دولت ابراهیم رئیسی افزایش یافت. طرح محدودسازی اینترنت در ایران موسوم به «صیانت از کاربران در فضای مجازی» با قرار گرفتن در دستور کار مجلس شورای اسلامی جدی‌تر پی‌گیری شد؛ تا جایی که نیروهای تندرو در مجلس اعلام کردند به دنبال فیلترینگ نیستند، بلکه به دنبال ملی کردن اینترنت و قطع دسترسی شهروندان به کلیه‌ی وبسایت‌هایی‌اند که در ایران سرور نداشته باشند. اگرچه این طرح با فشار افکار عمومی فعلاً تعلیق شده، اما تندروها در مجلس و دولت ایران به دنبال اجرای آنند تا اینترنت ایران را وارد دوران سیاه خود کنند و اینترنت ایران چیزی شبیه چین شود.

پانوش‌ها:

۱. عضو شورای عالی نظام پزشکی مطرح کرد؛ تعداد جانب‌باختگان کرونا ۳ تا ۴ برابر آمار رسمی، خبرگزاری مهر، ۴ آبان‌ماه ۱۳۹۹.
۲. خبرهای سرکوب آزادی اطلاع‌رسانی در ایران (دی ماه ۱۳۹۹ - دی ماه ۱۴۰۰)، گزارشگران بدون مرز، ۹ نوامبر ۲۰۲۱ - به روز شده در ۱ مارس ۲۰۲۲.



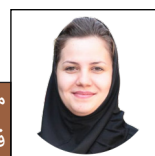
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲



عکس از صدای ایران

حقوق بشر

□ درباره‌ی مقررات خوابگاه دانشجویی دختران خوابگاه یا زندان؟



مینا جوانی
فعال دانشجویی

سال‌های سال است که قوانین به شدت مرتجعانه‌ای را بر خوابگاه‌های دانشجویی دختران تحمیل کرده‌اند. در جدیدترین آیین‌نامه‌های برخی دانشگاه‌ها ساعت مجاز ورود و خروج شبانه‌ی خوابگاه دختران را تا اذان مغرب کاهش داده‌اند که رسماً امکان حضور دانشجویان دختر در شهر و دانشگاه بعد از اتمام ساعت کلاس‌ها را سلب می‌کند و شب شهر را بیش از پیش مردانه می‌سازد. کاهش ساعت ورود و خروج مجاز به اذان مغرب پیش از این هم در برخی دانشگاه‌ها رواج داشته و مسئله‌ی جدیدی نیست؛ تنها مسئله‌ی جدید گسترش هرچه بیش‌تر این حد از محدودیت میان خوابگاه‌های دخترانه بعد از بازگشایی مجدد دانشگاه‌ها است. به نظر می‌رسد حکومت قصد دارد نهایت سوءاستفاده را از تعطیلی امنیتی دانشگاه‌ها به بهانه‌ی کرونا داشته باشد و با قواعد سرکوب‌گرانه‌ی شدیددستی دانشگاه را بازگشایی کرده.

در این بین باید توجه داشته باشیم که طبق تجربه سرکوب ناشی از ساعت ورود و خروج از صرف قانون منع حضور دختران در

فضای اجتماعی بعد از ساعاتی مشخص فراتر می‌رود. شما به عنوان یک دختر دانشجو اگر در ساعت مقرر تعیین‌شده از جانب دانشگاه در خوابگاه حضور نداشته باشید و بعد از آن به خوابگاه بیایید، باید فرمی به نام فرم تأخیر پر کنید و در آن ذکر کنید در چه ساعتی و به چه دلیلی دیر به خوابگاه آمده‌اید. مسئولان خوابگاه از بین فرم‌های پرشده با خانواده‌ی گروهی از دختران تماس می‌گیرند. مکالمات مسئولان خوابگاه با خانواده‌ها از سرکوب‌گرانه‌ترین و توهین‌آمیزترین مکالمات علیه دختران خوابگاهی است. بارها پیش آمده که به خانواده‌ها گفته‌اند: «هیچ خبر دارید دخترتان کجاست و چه می‌کند؟ نصف شب به خوابگاه می‌آید، درست خوابگاه نمی‌آید، آیا می‌دانید کجا و با چه کسانی است؟» این صحبت‌ها بارها درباره‌ی دانشجویان دختری که یک یا دو بار به‌اندازه‌ی مثلاً پانزده دقیقه نسبت به ساعت مجاز ورود به خوابگاه تأخیر داشته‌اند، طرح شده. این مکالمات بین مسئولان خوابگاه و خانواده‌ها در اغلب موارد موجب ایجاد تنش‌های شدید بین خانواده‌ها و دخترانشان شده و حتی گاهی ادامه‌ی تحصیل دختران دانشجو را با مشکل مواجه کرده. ذهنیت پشت این مکالمات آن است که دختری که در ساعت مقرر در خوابگاه حضور ندارد، حتماً دنبال هرزگی جنسی و فساد (در معنای ذهنی مرتجعان) است.

تکرار پُرکردن برگه‌های تأخیر کار دختران دانشجو را به احضار و تعهددادن یا حتی اقدام خوابگاه برای لغو اسکان می‌کشاند. دختران خوابگاهی بسیاری هستند که از ترس چنین فرآیندهایی از خیر ورود به خوابگاه بعد از ساعت مقرر می‌گذرند و شب را آواره یا مدیون دوستانشان می‌شوند؛ چراکه امکان تقلب برای حضور و غیاب خوابگاه راحت‌تر است و می‌توانند بدون آن که فرم تأخیر پر کنند، بدون حضور در خوابگاه حاضری بزنند.

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

این وضعیت در شرایطی رخ می‌دهد که بسیاری از دختران به خاطر هزینه‌های تحصیل مجبور به اشتغالند و از طرفی مصرف محصولات فرهنگی یا استفاده از امکانات کتابخانه‌ای خود دانشگاه‌ها ناگزیر ساعت ورود دختران به خوابگاه را به بعد از ساعت مقرر موکول می‌کند؛ یعنی این قوانین ورود و خروج ضمن ارتجاعی و ضدزن‌بودنشان با دیگر سازوکارهای خود دانشگاه هم در تناقضند.

اما ساعت مقرر ورود و خروج با همه‌ی تحقیرها و اعمال فشارهای همراهش تنها یکی از روندهای اعمال سرکوب

در خوابگاه دختران است. در بسیاری از خوابگاه‌های دانشجویی دختران حجاب معینی تحمیل می‌شود؛ مثلاً ورود و خروج در بسیاری از خوابگاه‌های دانشجویی برای دختران باید با مقنعه صورت بگیرد و استفاده از شال و روسری ممنوع است. دختران خوابگاهی که می‌خواهند با خروج از خوابگاه به سطح شهر بروند و مقنعه (هم‌چون نفس حجاب برای بسیاری) انتخابشان نیست، مجبور می‌شوند برای خروج از خوابگاه مقنعه به سر داشته باشند، اما با خود شال یا روسری همراه داشته باشند و دورتر از خوابگاه حجاب خود را عوض کنند؛ همین اتفاق برای بازگشت به خوابگاه هم رخ می‌دهد و تعدی از این قوانین سرکوب‌گرانه سازوکارهای فشار و سرکوب مشابهی با ساعت ورود و خروج دارد؛ به علاوه وقتی پنجره‌های خوابگاه‌های دخترانه به

سمت محیط شهری باشد، مسئولان دانشگاهی پنجره‌ها را به طُرق مختلف (زدن رنگ تیره به شیشه‌ها یا جوش دادن ورق‌های فلزی جلوی پنجره‌ها و غیره) پنجره‌ها را می‌پوشانند تا مبدا دختران در زندان خوابگاه با محیط شهری ارتباطی داشته باشند. به این ترتیب اتاق‌های بسیاری از خوابگاه‌های دخترانه حتی از نور و آفتاب بی‌بهره است.

به جز این‌ها نگرهبانان زن خوابگاه هر شب به بهانه‌ی حضور و غیاب به تک‌تک اتاق‌های خوابگاه‌ها سرکشی می‌کنند. این سرکشی‌ها در بسیاری از خوابگاه‌ها با دخالت نگرهبان در زندگی شخصی دختران دانشجو همراه است؛ از چینش و مرتب‌بودن اتاق گرفته تا حتی برخی مواقع پوشش دختران در خوابگاه‌ها.

دامنه‌ی تبعیض علیه دختران به مراتب گسترده‌تر از این‌هاست. مثال ساده این‌که مصرف سیگار در کل محوطه‌های خوابگاهی دختران (در فضای باز و حیاط‌ها) ممنوع است. این در حالی است که استعمال سیگار حق شخصی فرد است و حتی با قواعد ارتجاعی مذهبی هم ناسازگار نیست؛ به علاوه محوطه‌های خوابگاهی (فضای باز و حیاط) دختران اغلب با وسواس بسیار

تحت پوشش دوربین قرار می‌گیرد که هنوز مشخص نیست چه کسی به مسئولان دانشگاه اجازه داده از زندگی شخصی هزاران دختر دانشجو فیلمبرداری کنند و آرشیو بسازند.

توصیفاتى که از درون خوابگاه دختران گفته شد، هرکسى را که تجربه‌ی زندان داشته باشد، بی‌درنگ یاد زندان می‌اندازد. در اصل مسئولان دانشگاهی قصد دارند با اعمال محدودیت‌ها، سرکوب‌ها و تبعیض‌ها زن ایده‌آل جمهوری اسلامی را از خوابگاه‌های دختران استخراج کنند؛ آفتاب‌مهتاب‌نبدیده، خانگی، مناسب شوهر و بچه‌داری. بدیهی‌ست که کور خوانده‌اند!

در تمام این سال‌ها دختران خوابگاهی روش‌های مختلفی را برای جنگیدن با یا سر باززدن از این مقررات ارتجاعی یافته‌اند؛ روش‌های دورزدن قواعد حجاب، پیدا کردن خلوتگاه‌هایی برای سیگارکشیدن، ده‌ها و صدها شیوه برای دورزدن مقررات ورود و خروج، اعتراضات علنی و پی‌گیرانه به این مقررات، مقاومت منفی و علنی علیه این مقررات، اعمال فشار نهادی از طریق شوراهای صنفی برای بهبود این مقررات و بسیاری روش‌های دیگر، همگی بدون ارزش‌گذاری راه‌هایی بوده که به مقاومت روزمره‌ی دختران دانشجو شکل داده. برای مثال شورای صنفی دانشگاه تربیت مدرس توانست در اواخر دهه‌ی نود ساعت ورود و خروج به خوابگاه دختران را تا ساعت دوازده شب عقب ببرد یا در یکی از خوابگاه‌های دخترانه‌ی دانشگاه تهران

تعدادی از دانشجویان یک راه ورودی مخفی به خوابگاه کشف کرده بودند که تا ماه‌ها خارج از دید دوربین‌ها و نگرهبان‌ها و مقررات هر وقت می‌خواستند از آن‌جا رفت‌وآمد می‌کردند. در اکثر قریب به اتفاق تجمع‌ها و بیانیه‌های جریان صنفی دانشجویی طی دهه‌ی نود اعتراض به وضعیت خوابگاه‌های دختران یکی از اعتراضات اصلی بود که همین امر موجب عقب‌نشینی‌های جدی در حیطه‌ی مقررات خوابگاهی شد و در یک مورد دختران دانشجو خوابگاهی توانستند با تکرار یک کنش اعتراضی جمعی، یعنی رفتن به خوابگاه دیرتر از ساعت مقرر به صورت جمعی و پر نکردن فرم تأخیر عملاً برای چند ماه مقررات ساعت ورود و خروج را منحل کنند. بدون شک زنان که سال‌های عمر خود را تحت یکی از ضدزن‌ترین حکومت‌های تاریخ سپری می‌کنند، چنان‌چه تا امروز پیش‌آمده‌اند، دست از مقاومت روزمره‌ی خود نمی‌کشند و هر بار حکومت و مقررات ضدزن را وادار به عقب‌نشینی می‌کنند. زیست زنان در خوابگاه‌های دخترانه از این مقاومت‌ها عاری نیست و بدون شک هر بار که شکلی جمعی و آگاهانه به‌خود بگیرد، بیش از پیش مؤثر است.

ضوابط و مقررات خوابگاه‌های دانشگاه تهران، ویژه دانشجویان دختر

- ماده (۱) ساعت ورود و خروج مجاز در خوابگاه‌ها بر حسب فصول سال از سوی اداره امور خوابگاه‌ها تعیین و اعلام می‌گردد.
- حداکثر ساعات تردد در خوابگاه دختران: ۶ صبح لغایت ۱ ساعت بعد از نماز مغرب می‌باشد.
- ثبت حضور و غیاب بصورت شبانه توسط ناظرین خوابگاه صورت می‌پذیرد و دانشجویان ساکن ملزم به همکاری می‌باشند. عدم ثبت به منزله غیبت دانشجوی لحاظ می‌گردد.
- ۱-۱ دانشجویان دختر که به هر دلیل ضرورت دارد بعد از ساعات قانونی بیرون از خوابگاه باشند می‌بایست درخواست خود را به منظور کسب مجوز به معاونت دانشجویی اعلام نمایند. بدیهی است در صورت تأیید، مجوز لازم صادر می‌گردد.
- ماده (۲) تاخیر و غیبت غیر موجه شامل موارد ذیل می‌گردد:
- به ازای هر بار تاخیر تا سقف ۴ پار اخذ تمدید به مسئول حضور و غیاب
 - بیش از ۴ پار تاخیر غیر موجه در ماه معرفی به شورای انضباطی
 - غیبت غیر موجه ۱ بار در ماه تذکر کتبی با درج در پرونده
 - غیبت غیر موجه بیش از ۳ پار در ترم معرفی به شورای انضباطی
- تیمرد: در صورت تاخیر، دانشجوی موظف است مدارک لازم مبنی بر موجه بودن تاخیر خود را به مسئول خوابگاه ارائه نماید.
- ماده (۳) مجوز خروج از خوابگاه
- اقامت شبانه دانشجویان دختر خارج از خوابگاه با رعایت موارد زیر امکان پذیر است:
- دانشجویان می‌توانند در منازل خویشاوندان خوشی، که قبلاً مشخصات آدرس و نسبت آنها با دانشجو قید شده و به نایب اولیای قانونی او رسیده است با رعایت سایر موارد، حداکثر تا ۲ شب در هفته اقامت نمایند. پس از بازگشت از مسافرت موظف است حضور خود را به مسئول خوابگاه اعلام نموده و یا در دفتر (با فرم مربوطه) ثبت نمایند.
- مسئول خوابگاه موظف است درخواست دانشجوی را با مشخصات و آدرس بستگان وی تطبیق داده و در صورت صحت آن به دانشجو مجوز کتبی خروج از خوابگاه را بدهد.
- دانشجویان مساهل ساکن در خوابگاه مجردي، می‌توانند با ارائه مدارک، تصویر شناسنامه زوجین + سند ازدواج و ارائه موافقت کتبی همسر نسبت به تردد بعد از ساعت قانونی اقدام نمایند.
- تیمرد: ورود و خروج دانشجوی مساهل، بعد از ساعت قانونی با حضور همسر و ارائه کارت شناسایی معتبر امکان پذیر است.
- دانشجویانی که ساکن در مراکز دولتی و فابیل قبول می‌توانند با ارائه معرفی نامه و گواهی اشتغال نسبت به درخواست مجوز از مدیر کل خوابگاه به مدت ۱ سال اقدام نمایند.

حجّاج

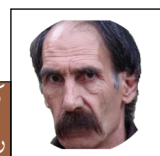
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲



عکس از برنا

فرهنگی

□ دانش بومی و فرهنگ شفاهی را پاس بداریم در اهمیت فرهنگ شفاهی زاگراس نشینان



کیومرث امیری
روزنامه‌نگار

دانش بومی و فرهنگ شفاهی به آن دسته از دانش و فرهنگ اطلاق می‌شود که بشر در طول هزارها سال زندگی خود در گوشه‌وکنار جهان و در گذر زمان کشف و ابداع و تجربه کرده و اندوخته و این دست‌آورد مهم و گنجینه‌ی ارزشمند را طی قرن‌های طولانی به صورت شفاهی و سینه‌به‌سینه از نسلی به نسلی انتقال داده و محفوظ نگه داشته.

این دانش و فرهنگ ریشه‌ی ژرفی در اصالت‌ها و اندیشه‌های ناب و پاک و بی‌غل‌وغش بشری در هر سرزمینی دارد و در موارد فراوانی دارای اشتراکات جهانی است و آغازگر و رهنمون بشر به سوی صلح و آرامش و پیشرفت و رفاه. فراموشی و

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

دانش بومی و فرهنگ شفاهی که به عنوان بخش بسیار مهمی از دست‌آورد بشری که طی قرون متمادی شکل گرفته و به وجود آمده و سینه‌به‌سینه از نسلی به نسلی انتقال داده شده و گنجینه‌ی مهم و با ارزشی از هنر و ادبیات پیشینیان ما را تشکیل می‌دهد، متأسفانه در سال‌های اخیر در خطه‌ی زاگرس در حال نابودی است؛ دانش و فرهنگی که با ازمیان‌رفتن آن بخش بسیار بزرگی از تاریخ و فرهنگ ما نابود می‌شود. جا دارد این گنجینه‌ی گران‌بها را پاس بداریم.

نادیده گرفتن آن، حتی در این عصر اینترنت به مثابه‌ی کنار گذاشتن ثروت مادی و معنوی عظیمی از دست‌آوردهای بشر است که هرگز جبران نخواهد شد و با نابودی آن ابتذال و سطحی‌نگری رواج خواهد یافت.

این مقوله جدای از فرهنگ و دانش کلاسیکی است که به صورت مکتوب وجود دارد، زیرا خود مقوله‌ای است مستقل و گران‌بها که از پیشینیان و نیاکان ما به جای مانده و جایگاه خود را دارد.

این پدیده‌ی پراهمیت در جهان و هم‌چنین در خطه‌ی زاگرس نیز متأسفانه طی سال‌های اخیر با چالش‌های فراوان روبه‌رو بوده و می‌توان گفت در پی ناکارآمدی و ضعف‌های مدیریت فرهنگی در کشور و استان هرکسی هم هر چقدر از دستش برآمده و توانسته، در محو و نابودی و به‌فراموشی‌سپردن آن کوشیده. از سوی دیگر به‌وجود آمدن پدیده‌هایی چون رسانه‌های جمعی و گروهی، سینما و تلویزیون و در این سال‌ها ماهواره و اینترنت هم در فراموش شدن آن بسیار مؤثر بوده و تنها در جوامعی که به اهمیت و ارزش این مقوله‌ی مهم پی برده و در راستای پاسداری از آن تلاش‌هایی کرده‌اند، موفق به حفظ گوشه‌هایی از این دست‌آورد بشری شده‌اند.

جا دارد جوامع و مراکز فرهنگی و هنری و دانشگاه‌ها و دلسوزان هر قوم و ملتی این ثروت ارزشمند و گران‌بها را پیوسته مدنظر داشته باشند و هرگز اجازه ندهند از ذهن‌ها زدوده و به باد فراموشی سپرده شود.

زاگراس‌نشینان بانیان و پاسداران واقعی دانش بومی و فرهنگ شفاهی در ایران‌زمین

زاگراس‌نشینان از قدیم‌الایام، به ویژه در سال‌های پیشین به شدت تحت تأثیر تعلیم و تربیت دانش بومی و فرهنگ شفاهی موجود در این خطه بوده و از آن در مقاطع تاریخی استفاده‌ها برده‌اند. اثرات این دانش و فرهنگ تا جایی بوده که بسیاری از افراد با استعداد را بدون آن که مکتب و مدرسه‌ای رفته و سواد خواندن و نوشتن داشته باشند، چنان درسی از خرد و دانایی و هوشیاری داده که بی‌نظیر و شگفت‌انگیز است.

این ثروت گران‌بهای مادی و معنوی بخشی از میراث تمدن‌هایی است که در طول هزاران سال تاریخ بشر و با زحمات طاقت‌فرسای نخبگان و مردم در هر عصر و زمانی شکل گرفته و استمرار یافته؛ علوم و فنونی ذی‌قیمت و منحصر به فرد که در گستره‌ی تاریخ از تجارب و ادراک و فرهنگ و باورهای مردمان در گوشه و کنار جهان پدیده آمده و شکل گرفته و ماندگار مانده.

هر تمدنی که باشکوه‌تر و پیشرفته‌تر بوده و مردمان

متمدن‌تری داشته، با گنجینه‌ای بزرگ‌تر از این ثروت ذی‌قیمت بشری تافته‌های خود را بافته و از این میراث به‌رمند شده و استفاده‌ها برده. این دانش و فرهنگ از بومیان آمریکای شمالی گرفته تا مردم استرالیا و روم باستان و به ویژه بومیان دره‌ی مهرگان‌کده یا زاگرس امروزی در ایران باختری بال‌وپر گسترانیده و جایگاه و پایگاه خود را نسل‌درنسل و سینه‌به‌سینه محفوظ نگه داشته و تا عصر ماشینیسیم هم حفظ کرده.

در دوران‌هایی از تاریخ بشر به دلیل اهمیت ویژه‌ی دانش بومی و فرهنگ شفاهی مانند زمان مادها که کتابت را دون‌شان و متضاد فرهنگ و دانش بشر می‌دانستند و کلیت علوم انسانی و تمدنی خویش را در قالب شفاهی زنده و پویا نگه داشته‌اند، این پدیده جایگاه خاص و ویژه‌ی خود را داشته؛ دانشی که در بخشی از آن با آیین کهن و انسانی و عرفانی یارسان در حوزه‌ی جغرافیایی زاگرس روبه‌رو می‌شویم که علاوه بر عدم کتابت حتی بیان بخش‌های بزرگی از فرهنگ و باورهای خود را سرِ مگو، یعنی راز و اسراری که نباید برای هرکسی فاش شود و غیرقابل بیان برای همگان است، برشمرده‌اند.

متأسفانه طی این سال‌های روی کار آمدن جمهوری اسلامی به دلایل خاص ایدئولوژی اسلامی و در جاهایی به دلیل ضعف و سوءمدیریت در بخش فرهنگی و هنری کشور و عدم توجه به دانش بومی و فرهنگ شفاهی (به عنوان دو مقوله‌ی مکمل یکدیگر) که منطقه‌ی زاگرس بسیاری از این ثروت گران‌بها در وادی خاموشی به فراموشی سپرده شد و ابتذال و آثار سطحی در سایه‌ی این عدم توجه بسیار رشد و نمو کرده و رواج یافته.

بشر در بخش دانش بومی دست‌آوردهای بزرگی از امور معماری و ساختن پناهگاه و سرپناه در انواع و اقسام گوناگون آن در برهه‌های مختلف زمانی گرفته تا پُل‌سازی‌ها و ساختن آسیاب‌های آبی و بادی و هم‌چنین ساخت و پرداخت هزاران گونه از انواع ابزار و آلات مورد نیاز زندگی، ساخت ادوات کشاورزی و انواع وسایل ضروری و حتی تزیینی و هنری با چوب و سنگ و سفال یا از پوست حیوانات داشته. در خطه‌ی زاگرس چگونگی استفاده از میوه‌ی درختان بلوط به عنوان نان که به نوبه‌ی خود حین بازیافت از فرایندهای پیچیده‌ای برخوردار است، در روزگار خود مردمان را به سعادت و نیک‌بختی و نجات از گرسنگی و مرگ در مواقع جنگ و قحطی و خشک‌سالی یاری رسانده و نجات داده.

در واقع بشر در این زمینه پیشرفت‌های قابل‌تأملی به صورت



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

مستمر داشته و جان و مال خود و نسل‌های بعد از خود را با تکیه به این دانش حفظ کرده و به زندگی خود ادامه داده. دانش بومی در جای خود و در کنار آن فرهنگ شفاهی زاگرس‌نشینان گنجینه‌ی بزرگ و ارزشمندی است که تنها در بخش افسانه‌ها حرف‌های بسیار مهمی برای جهانیان در همی زمان‌ها و لحظات زندگی دارد؛ افسانه‌هایی با قالب‌های بی‌نظیر از حیث فرم و محتوا که در انسان‌سازی و دادن جسارت و عدالت به مخاطب به سحر و جادو می‌ماند تا چیز دیگری و به حدی شگفت‌انگیز و ژرفند که انسان از شکوه و عظمت و غنای آن‌ها حیرت می‌کند؛ افسانه‌هایی که در پیام و محتوایشان چیزی غیر از ترویج انسانیت و رسیدن انسان به قُلل رفیع انسانیت و نیک‌بختی و رسیدن به ایده و آمال‌ها و آرزوهایش نمی‌توان یافت و در هیچ‌یک از آن‌ها حتی کلمه‌ای به بدی و کج‌روی و کج‌فکری انسان امکان بروز نداده؛ نمایش‌نامه‌هایی ناب و منحصر به فرد که انسان با شنیدن آن‌ها به وجد می‌آید و با یک‌بار شنیدنشان آن را از بهر می‌شود و در حافظه نگه می‌دارد؛ صدها و بلکه هزاران هزار افسانه که خالقان آن‌ها گمنامند. این افسانه‌ها در طول هزارها سال بر روح و ذهن مردمان این خطه اثرات مطلوب انسانی باقی گذاشته و در طول هزاران قرن باقی مانده و حفظ و از نسلی به نسلی منتقل شده‌اند.

شعرا و هنرمندان بسیاری در طول تاریخ و به ویژه در تاریخ معاصر در خطه‌ی زاگرس با اتکا به دانش بومی و فرهنگ شفاهی این خطه تربیت یافته و در جامعه تأثیرگذار بوده‌اند. موسیقی بخش بزرگ دیگری از این فرهنگ شفاهی است که دارای قدمت هزاران ساله است. سازهایی چون سُرنا و دُهل و دف و دوزله و تنبور در این بخش غم و شادی‌های مردمان را زمزمه کرده و در زندگی آن‌ها نسل‌درنسل حضور چشم‌گیر داشته‌اند و این سازها با سرایش ده‌ها مقام موسیقایی همراه با اشعار سحرآمیز از چنان زیبایی و شکوهی برخوردارند که انسان امروز را توان خلق آن‌ها نیست و نظیرش را در هیچ‌کجای جهان نمی‌توان یافت. همی این سازها و به ویژه ساز تنبور که بین زاگرس‌نشینان و اهالی یارسان از قداست خاصی برخوردار است، با مقام‌های خاص موسیقایی و عرفانی و اختصاصاً بومی طی قرن‌ها از جایگاه ویژه‌ای در میان زاگرس‌نشینان برخوردار بوده و آن‌ها را با آیین و باورهای خود یار و مددکار بوده و در غم و شادی‌هایشان حضور مستمر و فراوان داشته.

فرهنگ شفاهی زاگرس‌نشینان در بخش اشعار نیز از پهلویات که قسمت بزرگی از گفتارهای موزون و آهنگین

و سرشار از پیام‌های انسانی بکر است و در قالب‌هایی چون کله‌فریاد، چهارشاخه، دوبیتی و غیره به نحو رازآلودی سروده شده، گرفته تا اشعاری با ساختار هجویات و هزلیات در حجم فراوان که انسان را به وجد می‌آورد، دست‌مایه‌ی قرن‌ها زندگی این مردمان است که با آن قرن‌ها خود را شاد و کامیاب نگه داشته‌اند.

فراوانی اشعار هجو و هزلیات در این منطقه به حدی است که چنان‌چه جمع‌آوری شوند، به قول معروف مثنوی هزارمَن کاغذ خواهد شد.

«مور» و «هوره» آوازا و یا سرودهای باستانی در خطه‌ی زاگرسند که اشتراکاتی نیز با آواهای چوپان‌ها در کوه‌های آلپ و هندوکش دارند و دارای شباهت‌های زیادی با آواهای باستانی در گوشه‌وکنار جهانند.

این آواها ریشه در هزارها سال تاریخ مردمان این مرز و بوم دارند. مور زبان موسیقایی در بیان رنج و دردها و غم و آلام این مردمان است که در زمان‌های دلتنگی و در سوگ عزیزانشان یا در روزگارانی که در جنگ و نبرد و دفاع از آب و خاک خود بوده‌اند، سر داده‌اند و هوره زبان موسیقایی در روزهای شادی و شادمانی و کامیابی زاگرس‌نشینان است. فراوانی و جذابیت و عمق و معانی زبان‌زدها در این فرهنگ از یک‌سو و چیستان‌ها و فال‌گیری‌هایی به اشکال مختلف چون فال چهل‌سرو، شوشمه و غیره از جانب دیگر بر غنایی، زیبایی و ارزشمندی این آثار بکر و منحصر به فرد افزوده.

در بخش رقص و حرکات موزون نیز این فرهنگ بسیار غنی است؛ رقص‌هایی دسته‌جمعی و انفرادی که ریشه در حرکات موزون آیینی و رمز و راز و نیایش‌های بشری در طول هزاران سال عمر خود دارد.

نقاشی‌ها، خطاطی‌ها، حکاکی‌ها و مجسمه‌سازی‌ها و دست‌بافت‌های موجود و گوناگون در این بخش خود روایت‌گر هنر ارزشمند این مردمان که با قرن‌ها تجربه به دست آورده‌اند، مجموعه‌ی ناب و ارزشمندی از خواسته‌ها و هنرنمایی‌های بشری است و به حدی زیادند که ذکر و تفصیل آن‌ها در این مجال نمی‌گنجد.

این دانش بومی و فرهنگ شفاهی همی هنرهای بشری را چنان درون خود دارد که پرداختن به یک‌یک آن‌ها مدت‌ها طول می‌کشد و هرکدام ارزشمندی خاص و منحصر به فرد خود را دارند که متأسفانه در حال خارج‌شدن از دسترس انسان‌ها و فراموشی ابدی‌اند.

جا دارد هر کس در جایگاه خود در حفظ آن‌ها بکوشد و اجازه ندهیم این دست‌آوردها از میان بروند.

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

در این دنیا به جز غم هیچ دیدیم؟
برای زخم، مرهم هیچ دیدیم؟

در این دنیا که باید زندگی کرد
به غیر از مرگ و ماتم هیچ دیدیم؟

به غیر از دانه‌های خفته در خاک
از این دامِ معظم هیچ دیدیم؟

به روی برگ‌های تشنه‌ی یاس
ردی از آب و شبنم هیچ دیدیم؟

همه در ریگ زارِ فقر گیریم
کسی همسنگ حاتم هیچ دیدیم؟

در این دنیا که آدم داشت روزی
کسی از جنس آدم، هیچ دیدیم؟

نه در دنیا که در دیباچه‌ی دین
خطی هم‌خط خاتم، هیچ دیدیم؟

میان سینه چاکانِ ولایت
به غیر از ابن‌ملجم، هیچ دیدیم؟

به دنبال سوال خود به غیر از
جواب مفت و مبهم هیچ دیدیم؟

سپهر تیره را دیدیم اما ...
اثر از صبح عالم هیچ دیدیم؟

شعر

□ سوال



شعری از مصطفی سپهرنیا

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲



عکس از سوشیال مدیا

حقوق بشر

□ هفته‌ی معلم در سرآغاز قرن جدید وقتی باران از آسمان، آلوده می‌بارد

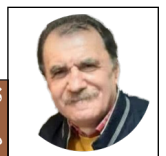
کانون‌های صنفی معلمان ایران، ابوالحسن خانعلی، که روز معلم به سهمی سنگین با نام او گره خورده، به خشوع خاص درود و سپاس می‌فرستم.

بحران تعلیم و تربیت در ایران

امسال آموزش و پرورش کشورمان اولین هفته‌ی گرامیداشت روز معلم قرن پانزدهمی‌اش را در حالی می‌گذراند که بحران تعلیم و تربیت کل ساختار این نهاد مدرن را از هر سو به شدت تهدید می‌کند. بی‌شک کیفیت و نوع کارکرد آموزش و پرورش در همه‌ی زوایای جامعه -خرد و کلان- به شدت اثرگذارست. نمونه‌های بارز این بحران‌ها اکنون متعدد است؛ کثرت روز افزون ناامیدی‌ها، خشونت‌ها، فقر (در همه‌ی ابعادش)، جدایی‌ها، گسست خانواده‌ها،

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

نادر پورخانی
معلم بازنشسته و فعال صنفی



قبل از پردازش به معلم و روز معلم، ابتدا بر خویش فرض می‌دانم که گرامیداشت اولین هفته‌ی معلم در این سرآغاز قرن پانزده شمس‌ی را به همه‌ی چراغ به دستان جامعه و دلسوختگان سینه چاک «تعلیم و تربیت رهگشا»، از دل و جان تبریک و تهنیت بگویم! و بعد به روان پاک تمامی چهره‌های مانای تاثیرگذار در «تعلیم و تربیت نوین ایران» از جمله میرزا حسن خان تبریزی مشهور به «رشدیه»، بنیانگذار اولین دبستان نوین در ایران و نیز به اولین جان‌باخته‌ی

ریاکاری‌ها، دزدی‌ها و اختلاس‌ها، زندان‌ها، تهاجم روزافزون پرونده‌ها در دادگستری‌ها، خودکشی‌ها و فرار مغزها و هزاران پدیده‌ی ریز و درشتی که برخاسته از چنین بحرانی‌ست و اکنون همه‌ی فضای کشور ما را به‌شدت در بر گرفته. و بحرانی‌تر از همه: دردا و شگفتا که حاکمان نشسته بر تخت قدرت، می‌بینند و نمی‌پذیرند؟! می‌دانند، ولی با بی‌رنگی تمام توجیه‌های تکراری دارند؟! در این تناقضات بحران‌آفرین، همه‌ی واژگان و ادبیات ما را نیز در انتقال و احساس به ناتوان‌ترین دوران تاریخ کشانده و به وادی بی‌خاصیتی سوق داده‌اند!

نهاد آموزش و پرورش یا دستگاه‌های تعلیم و تربیت کشور با نوع نگاه و شکل اجرا، هم می‌تواند مسیر کمال، رفاه، سلامت و بهداشت جامعه را به‌درستی بپیماید و هم عکس آن؛ که بی‌شک خروجی مسیر دوم بیماری‌ها، بیزاری‌ها، خشونت‌ها، ریاکاری‌ها و هزاران اُم‌المشکلات زنجیره‌ای‌ست که نتیجه‌ی نهایی چنین جوامعی، سمت و سویی جز انحطاط و ابتذال نخواهد داشت. به دیگر سخن، محصولات و نتایج آموزش و پرورش سالم و پویا در گستره‌ی کل کشور در قیاس با آموزش و پرورش ایستا و مرده، گویی فاصله‌هایی از عرش تا فرش دارند، که امروز نمونه‌های هر دو را در چشم‌انداز جهان پیشرو فراوان داریم: از یک‌سو افغانستان، عراق، یمن و ایران و از سوی دیگر نروژ، فنلاند، کره جنوبی، سنگاپور و غیره. اکنون همه می‌دانند که جهان امروز به‌سرعت نور به‌سوی تغییرات و اکتشافات بی‌وقفه، به پیش می‌تازد؛ جهان مدرنی که به درخشندگی خورشید با دانش دانشگاهی مشترک خویش به همزیستی و همراهی رسیده.

مجادله میان کهنه‌گرایان و نوگرایان

از پیدایش آموزش و پرورش نوین تا به امروز، ایران ما نیز از این تغییرات رو به کمال، غافل و بیگانه نبوده و نمانده. امروز بر همه‌ی معلمان ما فرض‌ست که در مقابل بنیانگذار این تغییر - یعنی ساختار آموزش و پرورش نوین - در سپیده‌دم هر طلوع خورشید قامت‌ان را در برابر شهامت و ایده‌ی والای رهگشایش به خشوع خم نماییم؛ او کسی نیست جز میرزا حسن تبریزی، معروف به رشدیه، که در سال ۱۲۶۲ هجری شمسی اولین دبستان با شکل و شمایل امروز را در شهر تبریز بنا نهاد و در همان آغاز نیز به‌شدت با مخالفت‌ها و مخالفانی مواجه شد که از ناحیه‌ی ملاخانه‌ها و مکتب‌خانه‌ها برمی‌خاست. رشدیه پرچم‌دار همان نگاه‌های مدرنی بود که بعدها برای کشور، برق و آب لوله‌کشی و تلفن و بهداشت و

دادگستری و پدیده‌های دیگری که با دانش روز زاده می‌شوند و بستر زیستن انسان را آسان می‌سازد، به ارمغان آورد.

اگرچه در مجادله‌ی بی‌رحمانه میان این دو نگاه متفاوت (یعنی از یک‌سو آموزش با نگاه ملاخانه‌ای و از سوی دیگر آموزش علمی و دانشگاهی پیوسته) مانند آغاز ظهور هر پدیده‌ای، عادات کهنه‌گرایانه - به مدد لشکریان سیاه جهل و توده‌های مردمی که زندگی را از دریچه‌ی تکرار و عادت می‌بینند - بر نوگرایی و نوگرایان پیروز شد، اما از آنجایی که آفتاب همیشه پشت ابرها پنهان نمی‌ماند، در این حقیقت یقین نیز، بی‌شک در تداوم جنگ کهنه‌گرایی و نوگرایی، به‌تدریج پیروزی‌ها و نتایج مثبت، پیوسته نصیب نوگرایان علمی شده که نمونه‌های فراوانی از آن را هم در تاریخ ما و جهان شاهدیم. امروز همه‌ی ما قصه‌ی پر غصه‌ی او که مار می‌کشید، با او که مار می‌نوشت، به یاد داریم (۱)؛ آن معلمی که به چشم ظاهرین عادت، بر دگر معلمی که با دانش نوین "سواد واقعی را" به روستا برده بود چه آسان به تحریک توده‌های بی‌سواد غلبه می‌یابد. اما سرانجام با همه‌ی تمسخرها و توهین‌ها، پیروز و سربلند تاریخ، معلمی‌ست که روش جدید آموزش را - حروف الفبا را - به روستا برده بود. نمونه‌های دردناک فراوان دیگری نیز در تاریخ برای یادآوری وجود دارد؛ نظیر حکایت «خزانه‌های عمومی مرسوم» و «حضور و ابداع دوش حمام» که با دستمایه‌های توجیهات دینی نیز همراه بود. خوشبختانه امروز بطلان همه‌ی آن توجیهات شرعی را در سینه‌ی تاریخ داریم.

در همین راستا و در امتداد همین استدلال و شواهد مذکور گفتنی‌ست که در یک آموزش و پرورش پویا و علمی ضروری‌سس که مانند این اتفاقات پیش آمده در تاریخ که روایت جنگ بین کهنه‌گرایی و بعضاً خرافاتی با نوگرایی علمی‌ست، برای بالندگی دانش‌آموزان به‌شکل مدون و هدفمند تدریس شود تا مبدا مجد (چون امروز) شاهد این آمیختگی‌ها و اختلاط آشنا که مدام بین دانش پزشکی مدرن و تجربه‌های فردگرایانه‌ی پزشکی سنتی به وجود می‌آید، باشیم.

اکنون نهاد آموزش و پرورش ما در کجای تاریخ ایستاده؟ با بررسی و کنکاش در کارکرد آن‌چه در سه نظام حکومتی قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی و آن‌چه پس از حدود یک‌ونیم‌قرن بر آموزش و پرورش نوین ایران گذشته، به‌خوبی می‌توان شتاب رشد روزافزون و بستر مناسب شکوفایی دانش و آموزش نوین را از آغاز آن تا پایان حضور اولین



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

وزیر جمهوری اسلامی، غلامحسین شکوهی، با سرعت گاه کند و گاه تند در سه نظام مذکور مشاهده کرد. هرچند که بعد از وزارت زنده‌یاد دکتر شکوهی تا امروز، رشد آموزش و پرورش ما در مقایسه با جهان امروز، روندی کندتر و گاه معکوس داشته است.

چنان که می‌دانیم آموزش و پرورش کشور در آغاز، مسیری بس سخت و سنگلاخی را پیمود. در این راستا بایسته آن است که نگاه و رفتار بالنده‌ی رشدیه، به نحو مطلوب در کتاب‌های آموزشی مدارس گنجانده شود که حکایتش عبرتی باشد نوگرایی‌های علمی را. اکنون با توجه به رنج و تعب داستان ایجاد آموزش و پرورش نوین در ایران و روند حرکت آن از آغاز تا به امروز، شایسته آن است که در چنین ایام نکوداشت معلم، یادی کنیم از همه‌ی آن سرفرازان که با اندیشه‌های ناب و قلب پاک خویش، تن و جان خود را فدای آرزوهای بلندشان - که آرزوی ایجاد یک آموزش و پرورش پویا و پاسخگویی که سلامت و سرفرازی جامعه را به دنبال خواهد داشت - کردند.

اگرچه نام بلند این سرفرازان پیوسته بر پیشانی تاریخ آموزش و پرورش ایران بدون هیچ تبلیغ برخاسته از ناحیه‌ی حاکمیت می‌درخشد اما چنان که می‌بینیم و می‌دانیم عظمت نگاهشان گاه در پس ابرهای سیاه به محاق رفته.

فلسفه‌ی روز معلم

اگر پاره‌ای از روزهای سال را به نام حرف و اشخاص، نامگذاری می‌کنند (مثل روز معلم، روز کارگر و روز پرستار) یقیناً اهداف بالنده و خواسته‌های والایی بر تخت نگاه نامگذاران به نیت ایجاد انگیزه و سرعت بخشی در پیشرفت و تعالی امور جامعه نشسته است؛ ورنه این گرامیداشت‌های بی‌مایه و نیز این روزهای نامگذاری شده را هیچ امتیاز و ثمری نیست جز زیان‌های انفعال و دلمردگی بیش‌تر که ننگ تاریخی این دوران با پیامدهای فاجعه‌بار آشنایش خواهد بود.

سازمان یونسکو، نهاد فرهنگی سازمان ملل متحد، از سال ۱۹۹۶ پنجم اکتبر (برابر با سیزدهم مهر) هر سال را روز جهانی معلم نام‌گذاری کرده است. البته پاره‌ای از کشورها نیز هم‌چون ایران روزهای دیگری را بنا به مناسبات و اتفاقات مرتبط با کشور خود روز معلم نامیده‌اند. مثلاً کشور چین، روز تولد مشهورترین فیلسوف و معلم عصر باستان خود را روز معلم نام‌گذاری کرده، کشور هند، روز پنجم سپتامبر، سالروز تولد سارولی کریشنا، دومین رئیس‌جمهور هند را

روز معلم نامیده و در ایران هم روز دوازدهم اردیبهشت را به عنوان روز معلم در نظر گرفته.

روز معلم در ایران با یکی-دو سابقه‌ی تاریخی همراه است. در صبح سه‌شنبه دوازدهم اردیبهشت سال ۱۳۴۰، تعدادی از معلمان تهران در میدان بهارستان، مقابل مجلس شورای ملی آن روز در مورد لایحه‌ی حقوقی معلمان اجتماع می‌کنند و شعار سر می‌دهند. در این هنگام کاسه‌ی صبر استبدادی رئیس وقت کلانتری بهارستان، سرگرد ناصر شهرستانی، سرریز می‌شود و به سمت معلمان تیراندازی می‌کند. از میان این اجتماع اعتراضی تیری بر سینه‌ی معلمی فرهیخته و آگاه، دکتر ابوالحسن خانعلی، اصابت می‌کند و او غرق به خون به شهادت می‌رسد. اعتراض معلمان فراگیرتر می‌شود و سرانجام دولت وقت عقب‌نشینی می‌کند و پنج روز بعد از آن حادثه‌ی خونبار (یعنی در روز هفدهم اردیبهشت) بود که حاکمیت مستبد به ناچار روز دوازدهم اردیبهشت را به عنوان «روز معلم» می‌پذیرد. بعد از انقلاب نیز هنوز بیش از هشتاد روز از بیست و دوم بهمن سال پنجاه و هفت نگذشته بود که مرتضی مطهری، استاد دانشکده‌ی معقول و منقول دانشگاه تهران، در غروب یازدهم اردیبهشت ۱۳۵۸ به دست گروه فرقان ترور می‌شود. دولت وقت بنا به خواست تعدادی از معلمان، مجدد روز دوازدهم اردیبهشت را - که در واقع روز جان باختن ابوالحسن خانعلی بود -، روز معلم اعلام می‌نماید و از آن سال تاکنون در چنین روزی در سراسر مدارس کشور گاه گرم و سرد جشن و سروری بپا می‌شود. اما دردا که بعد از گذشت این همه سال که از نامگذاری روز معلم می‌گذرد، شاید تعدادی ندانند که روز معلم ایران، به سهمی سنگینی به بزرگ معلم ایران، ابوالحسن خانعلی مرتبط است. در پایان لازم به ذکر است که فلسفه‌ی نامگذاری روز جهانی معلم در تحقق اهدافی منجمله «بررسی و رهایی به کیفیت برتر تدریس معلمان»،

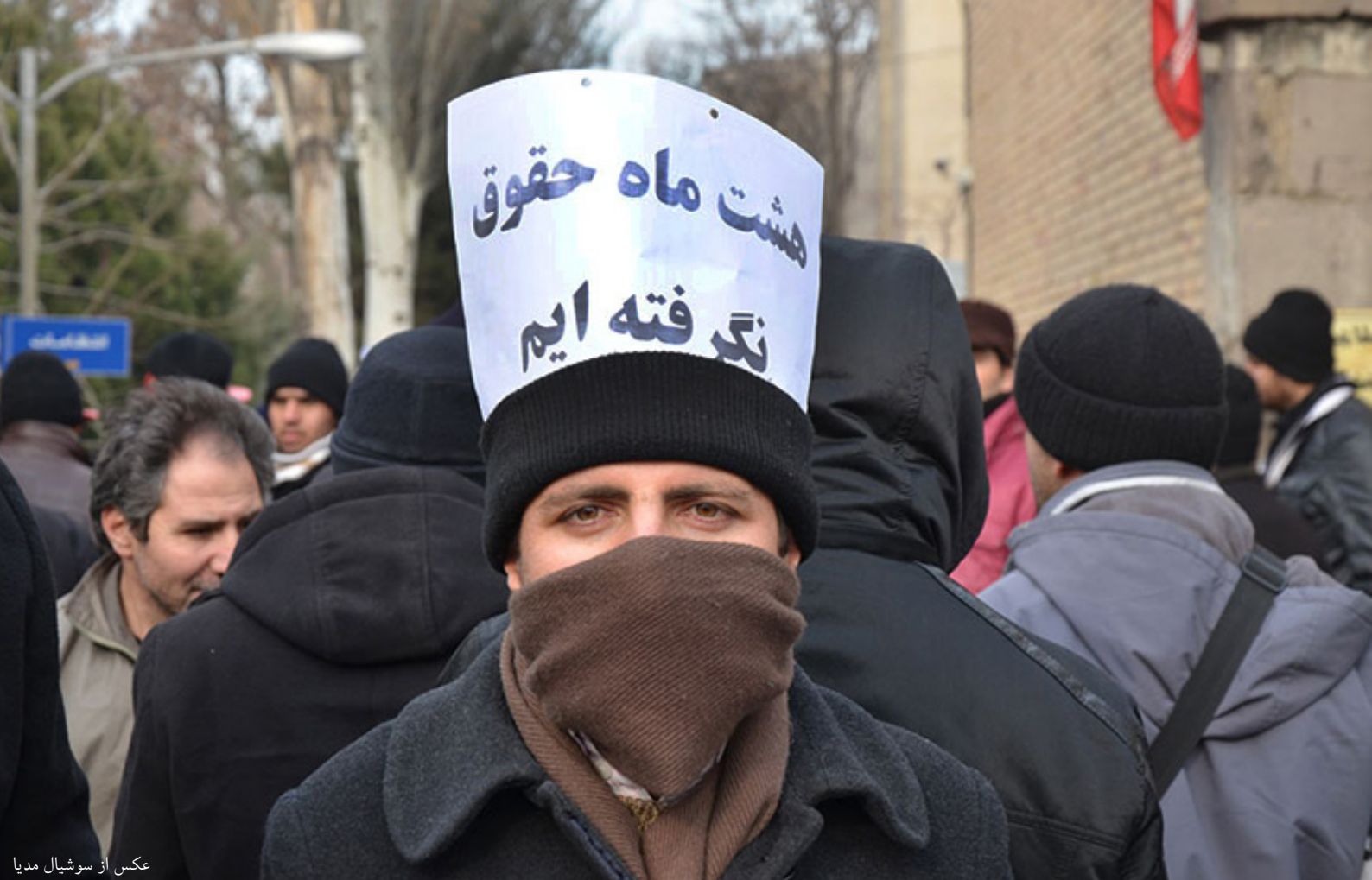
«بررسی اشکال آموزشی مدرن و روزآمد» و «توجه به رفاه و معیشت و ارتقای کرامت معلمان» است. کاش ما نیز در ایران در روز گرامیداشت معلم، به تحقق اهداف بلند این روز می‌پرداختیم تا فلسفه‌ی وجودی چنین روزهایی به «شوخی و سرگرمی» تقلیل نیابد.

پانوش:

۱. اشاره دارد به مقابله‌ی مارنویس و مارکش در تابلوی سواد آموزی روزگاران کهن.



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲



حقوق بشر

□ اردیبهشت ماه و فرصت های برابر برای کارگران، معلمان و دیگر گروه های مطالبه گر
حماسه هایی که خواهیم ساخت



امیر جواهری لنگرودی
فعال حقوق کارگران

در شرایطی که ماه اردیبهشت وارد می شویم که بعد از تعطیلات نوروزی روز از پس روز دیگر موج وسیع اعتراضات و اعتصابات و تجمعات خیابانی دهان باز کرده و می رود که در آستانه ی یازدهم و دوازدهم اردیبهشت ۱۴۰۱، یعنی «روز جهانی کارگر» و «روز معلم» خیز پرشکوه تری بردارد. در این فاصله تحرکات و فعل و انفعالات چندی گزارش شده؛ از جمله:

- تجمع شماری از بازنشستگان صنعت نفت مقابل ساختمان

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

صندوق های بازنشستگی در شهرهای شیراز، اراک، اهواز، تهران، کرج، اصفهان، آبادان، اردبیل، شاهین شهر، کرمانشاه و تبریز.

- تجمع شماری از کشاورزان اصفهان مقابل ساختمان استانداری اصفهان.

- تجمع اعتراضی بازنشستگان مخابرات در تهران، اصفهان، اردبیل، رشت، سیرجان، سمنان و کرمانشاه.

- تجمع اعتراضی بازنشستگان مخابرات تهران، ساختمان سردار جنگل.

- تجمع اولیای دانش‌آموزان مقابل اداره‌ی کل آموزش و پرورش فارس در اعتراض به برگزاری کلاسهای حضوری، بدون رعایت موارد بهداشتی در شرایط کرونایی.

- اعتراض کارگران پتروشیمی ایلام واقع در شهرستان چوار در اعتراض به نگرفتن عیدی و پاداش.

- تجمع کارگران کشت و صنعت لرستان در اعتراض به قرارداد با پیمان‌کار جدید.

- اعتصاب رانندگان کامیون در چند استان کشور، از جمله کرمانشاه، تهران، کرمان، لرستان و غیره.

- تجمع اعتراضی کارکنان شهرداری رشت در مقابل ساختمان استانداری گیلان.

- تجمع اعتراضی کارکنان اداره‌ی امور مالیاتی استان‌های مختلف کشور در اعتراض به برخورد تبعیض‌آمیز و پایین‌بودن حقوق و دست‌مزد. (۱)

در برابر این سلسله اعتراضات کارگران، معلمان و دیگر گروه‌های اجتماعی مانند زنان، دانشجویان و نویسندگان مطالبه‌گر هم‌چنان به تحركات خود در آستانه‌ی اردیبهشت‌ماه ادامه می‌دهند. باید بدون هر نوع شائبه‌ای افزود رشد فزاینده‌ی تحركات میدانی معلمان کشور را نمی‌توان به هیچ‌وجه یک‌سویه پنداشت. زنان معلم شاغل و بازنشستگان زن و مجموعه‌ی معلمان زن که در بالاترین محض به سر می‌برند، درون این جنبش اعتراضی جایگاه خاصی داشته و دارند؛ چرا که زنان حدود شصت درصد از بدنه‌ی معلمان را تشکیل می‌دهند و در برخی گروه‌های گوناگون عمدتاً معلمان، آموزش‌یاران نهضت سوادآموزی، مربیان پیش‌دبستانی، معلمان نیروهای رسمی و نیروهای غیررسمی، معلمان حق‌التدریسی، معلمان خریدخدمت، معلمان حق‌التدریس آزاد در تمامی سال گذشته و امسال در کنار پرستاران و به‌یاران سراسر کشور اکثریت قاطع را دارند و یک پای ثابت اعتراضات سریالی خیابانی، حتی در شرایط سخت کرونایی حاکم بر گذران زندگی و کسب لقمه‌ای نان در برابر جانند؛ بنابراین نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت. از همین‌رو کنش‌گران جنبش معلمان به این نتیجه رسیده‌اند که بیش از پیش باید به مسائل معلمان زن، کنش‌گری آن‌ها و مسائل دختران دانش‌آموز توجه کنند. تبلور این نکته را می‌توان در انعکاس خواسته‌های معلمان زن و حضور مادی زنان در هشت مارس (روز جهانی زن) در جای‌جای کشور، چون گیلان، تهران و کردستان در میدانی و پارک‌ها و کوهپایه‌ها با حضورشان دید. اما لازم است این نکته به

شکل روشنی مطرح شود که نه‌تنها پیش‌روی جنبش معلمان به حضور مؤثر و مشارکت واقعی کنش‌گران زن در همه‌ی عرصه‌ها، از تصمیم‌گیری تا اقدام جمعی نیاز دارد، بلکه برای داشتن یک نظام آموزشی برابر و عادلانه باید این حضور را به رسمیت شناخت و برای رفع موانع آن هم تلاش کرد و این امر باید در سلسله مطالبات همه‌ی گروه‌های اجتماعی در روز جهانی کارگر (یازدهم اردیبهشت) و روز معلم (دوازدهم اردیبهشت) جای ویژه‌ای بیابد.

نباید از یاد ببریم که در همین فاصله شاهد احضارها و به‌زدان‌بردن‌هایی؛ از جمله خانم‌ها و آقایان: مریم اکبری منفرد، رضا خندان (مهابادی)، شهاب‌سلطانیان، چهار فعال حقوق ندای زنان ایران (ناهید شقاقی، اکرم نصیریان، مریم محمدی و اسرین درکاله)، محمد شریفی‌مقدم، مصطفی عبدی و عباس دهقان، درویش گنابادی محبوس در زندان تهران بزرگ که ممنوع‌الملاقات شده‌اند و هم‌چنین دادستانی لردگان که نه تن از فرهنگیان به نام‌های نادر شریفی، کوروش قنبری، زادعلی محمودی، محمد سعیدی ابواسحاقی، کوروش شریفی، حمید اسحاقی، محمد امیری، غلام‌حسین موسوی و علی بابامیر را به دادگاه فراخوانده و فعالان صنفی شناخته‌شده‌ی فرهنگیان رسول بدایق، حمید قندی، ژاله روحزاد، محمود بهشتی لنگرودی، محمود ملاکی، صلاح آزادی، هاله صفرزاده و همسرش علیرضا ثقفی از این دسته‌اند. در آستانه‌ی روز جهانی کارگر نیز روز جمعه ۲۶ فروردین ۱۴۰۱ نیروهای لباس‌شخصی به منزل فعال کارگری، مرتضی صیدی رفتند و ضمن تفتیش منزل و ضبط لوازم شخصی‌اش او و امیر عباسی، دیگر فعال کارگری را بازداشت کردند. فهرست احضارهای معلمان پیش روی ماست که گویا هم‌چنان ادامه دارد.

نگاهی به اعتراضات و خواسته‌ها و موج بازداشت و احکام صادره نشان می‌دهد که بخش‌های وسیعی از این اعتراضات حول وجوه مشترکی در مشابهت تنگاتنگ با هم تعریف میشوند. این اشتراکات پیرامون: تورم نقطه‌به‌نقطه و لزوم افزایش دست‌مزدها، دریافت حقوق‌های معوقه، نداشتن امنیت شغلی مزدبگیران، نابرابری مزدی بین زنان و مردان در تمامی سطوح، مسئله‌ی بیمه درمانی در تمامی مشاغل، زندان‌بودن شمار زیادی از فعالان زن و مرد مطالبه‌گر و امر آزادی آنان، بیکارشدن و بازگشت به کار، موضوع همسان‌سازی و احضارهای بی‌رویه و غیره است.

هریک این مطالبات مشترک لولای هم‌بسته‌ایست که

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

می‌تواند روز جهانی کارگر و روز معلم در یازدهم و دوازدهم اردیبهشت را به هم گره بزند. در این روز با اقدام مشترک می‌توان کارگران عظیم پیمانی نفت، گاز و پتروشیمی که برابر پیمان‌کاران بخش خصوصی اقدام به اعتراض و اعتصاب کرده‌اند، تحرکات سریالی بازنشستگان، هم‌نوایی با کشاورزان اصفهانی، مال‌باختگان، اعتراضات سراسری پرستاران و بهیاران، اعتراضات سریالی کارگران شهرداری‌های نقاط گوناگون کشور، اعتراضات کارگران

فولاد، معدن‌کاران و اعتراضات روزنامه‌نگاران و خبرنگاران مستقل، وکلای مستقل، خیل عظیم معلولان جنگی، انبوه میلیونی روستاییان بدون زمین و آب، توده‌ی میلیونی بی‌خانمانان و حاشیه‌نشینان، انبوه پرشمار کولبران زحمت‌کش در خطه‌ی مرزی کردستان

پهناور و سوخت‌بران زحمت‌کش در خطه‌ی مرزی سیستان و بلوچستان و ده‌ها حرکت اعتراضی دیگر در جای‌جای کشور را متحد سازد؛ مثلاً فرهنگیان و بازنشستگان و کارگران در بی‌اعتنایی حاکمیت نسبت به خواسته‌های انباشته‌شده‌ی فرهنگیان چون آزادی معلمان زندانی، لغو و باطل اعلام‌داشتن برگ‌های احضاریه‌های معلمان، ابطال همه‌ی احکام ضدانسانی برای معلمان زندانی و زنان و کارگران حول قانون رتبه‌بندی، قانون همسان‌سازی حقوق بازنشستگان، استخدام رسمی نیروهای موقت، نهضت سوادآموزی، مربیان پیش‌دبستانی، معلمان خرید خدمات آموزشی، پاداش پایان خدمت بازنشستگان و همه و همه‌ی مطالباتی را که در سطوح مشترک تحرکات میدانی مطرح می‌شود، به این وسیله می‌توان هماهنگ و به شکل سازمان‌یافته از پرتوی کارگروه‌های مشترک برای روزهای پیش رو در اردیبهشت‌ماه برنامه‌ریزی کرد. ما با روزهای سخت و پرتابی در ماه‌های آینده روبه‌رویم. گرانی و سختی معیشت زندگی آن‌چنان به دست‌وپای مردمان پیچیده و آنان را می‌لرزاند که صدای آن از جانب روزنامه‌های داخلی نیز شنیده می‌شود و تنها با سازمان‌دهی و سازمان‌یافتگی متشکل می‌توان بر مجموعه‌ی این نارسایی‌ها فائق آمد.

روزنامه‌ی خراسان درباره‌ی گرانی موجود چنین گزارش می‌کند: «...به عنوان مثال سیب‌زمینی بیش از هفتاد درصد، برنج ایرانی درجه‌ی یک بیش از شصت درصد، روغن مایع و مرغ بیش از پنجاه درصد، تخم‌مرغ در حدود پنجاه درصد،

برنج خارجی بیش از چهل درصد و گوشت گوسفند حدود سی درصد در سال ۱۴۰۰ نسبت به سال ۹۹ گران‌تر شده‌اند» (۱) هم‌چنین کرایه‌های مترو، اتوبوس و تاکسی از اول اردیبهشت بر اساس مصوبه‌ی شورای شهر تهران در سال جاری بیست و پنج درصد افزایش خواهد داشت. به گزارش تازه‌نیوز به دلیل سیاست‌های دولت رئیسی باید منتظر دلار چهل‌هزار تومانی بود.

فریال مستوفی، رئیس کمیسیون بازار پول و سرمایه در اتاق بازرگانی تهران گفته است: «در صورت احیای برجام اگر دولت پول‌های آزادشده را برای کاهش نرخ ارز به بازار وارد کند، این کاهش کوتاه‌مدت خواهد بود و به دلیل سیاست‌های اقتصادی دولت نرخ دلار به بین سی تا چهل‌هزار تومان خواهد رسید.» (۲) وقتی صحنه‌ی



اعلام مهار تورم از ادعا تا واقعیت را از زبان رئیس جمهور، ابراهیم رئیسی دنبال می‌کنیم که گفته: «دولت ظرف هشت ماه توانسته جلوی سیل تورمی گذشته را بگیرد.» در حالی که در این مدت قیمت برنج بیست و هشت هزار تومان بود، حالا صد هزار تومان، گوشت صد و چهل هزار تومانی به دویست هزار تومان رسید، پراید صد و پانزده میلیون بود، حالا دویست میلیون تومان شده، دلار بیست و چهار هزار تومان بود، حالا بیست و هشت هزار تومان شده، مسکن بیش از بیست درصد افزایش قیمت پیدا کرد، اجاره‌ها تا هشتاد درصد بیش‌تر شد، اقلام خوراکی به طور متوسط پنجاه تا صد درصد گران‌تر شده. این پرسش مطرح می‌شود که رئیس دولت چگونه این تورم را مهار کرده؟

این‌ها نارسایی تمام‌عیار زندگی مردم جامعه‌ی ماست. تنها در صورت هم‌سویی، هم‌رأیی، هم‌پوشانی و هم‌گرایی پیوسته‌ی جنبش‌های مطالباتی در تحرکات خیابانی و میدانی می‌توان بر آن فائق آمد و صدا بته در این راه‌یابی یگانه راه سازمان‌یابی و سازماندهی متشکل و مستقل است. در این مبارزه فرهنگیان با رجعت به مفاد قانونی می‌گویند: «اجرای اصل ۳۰ قانون اساسی، یعنی آموزش رایگان و باکیفیت برای فرزندان ایران‌زمین که مطالبه‌ی هشتاد میلیون ایرانی است.» تصریح آموزش رایگان در برابر کالایی‌کردن نظام آموزشی، مبارزه‌ی جنبش معلمان را با فرزندان گروه‌های رنج و کار جامعه و دیگر گروه‌های اجتماعی گره می‌زند.

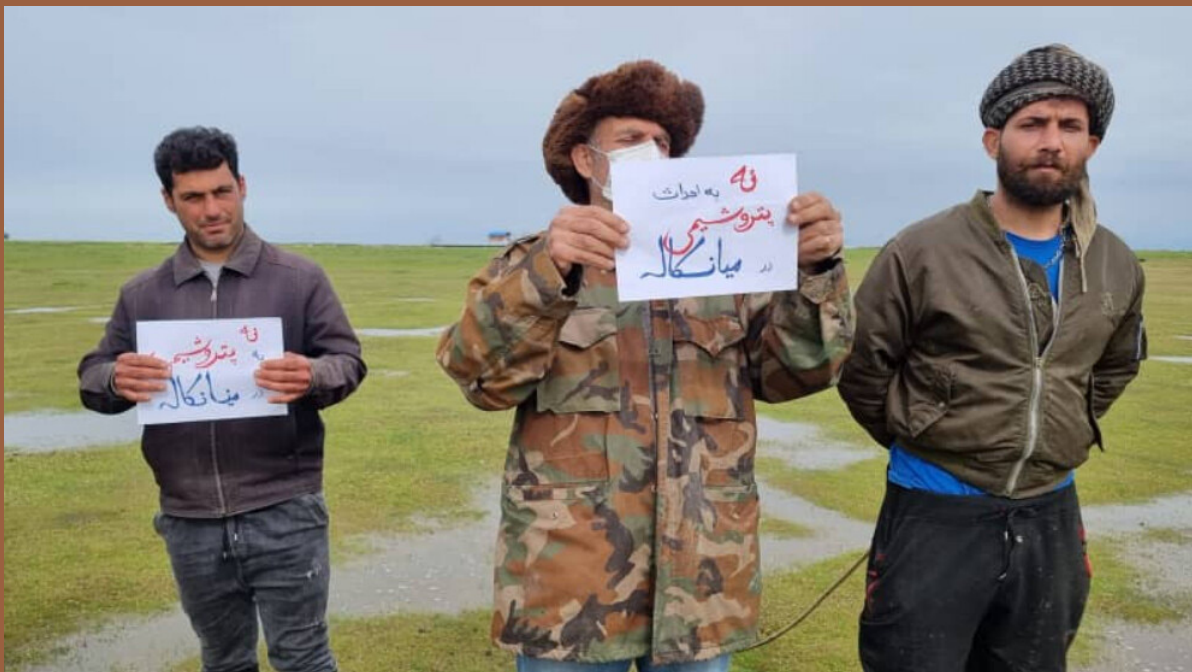
قابل یادآوری‌ست که روز شنبه، ۲۷ فروردین ۱۴۰۱ رامین

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

صفرنیا، وکیل رسول بداقی در توییتی اعلام کرد: «موکلش آقای رسول بداقی بابت اجتماع و تبانی به چهار سال حبس و به اتهام فعالیت تبلیغی به یک سال حبس محکوم شده. رسول بداقی هم چنین به منع خروج از کشور و منع اقامت در تهران و تمام استان های هم جوار به مدت دو سال محکوم شده.» این حکم و احکامی از این نوع که حکام شرع با تسبیح انداختن به سان هواسنج سیاسی برای راه بستن بر ادامه ی مبارزه ی معلمان و زنان و دانشجویان و بازنشستگان و کارگران می تراشند، راه به جایی نمی برد. باید به سردمداران اطمینان داد که این شیوه ی سرکوب در پاسخ به خواست توده ی مردم، به ویژه فرهنگیان در هیچ دوره ای از تاریخ مشکل گشا نبوده. نباید منتظر بمانیم تا زندگی سپیده قلیان، زینب جلالیان، اسماعیل گرامی، هاشم خواستار، اسماعیل عبدی، علیرضا ثقفی و دیگرانی که در زندان جان و سلامتی شان در خطر است و عمر با ارزش شان در دست حکومت گروگان گرفته شده، به سرنوشت شاهرخ زمانی ها، محمد جراحی ها و بکتاش آبتین ها و مهدی صالحی بدل شود. این بی توجهی ها همواره در سطح جامعه و افکار عمومی جهان نتیجه ی معکوس داده. حکومت

عکس ماه



احداث پروژه ی جنجالی پتروشیمی میانکاله با اعتراض وسیع ساکنان محلی و فعالان محیط زیست در کشور مواجه شد. این پروژه در نزدیکی پناهگاه حیات وحش میانکاله که «بهشت پرندگان» خوانده می شود و تالاب آن نیز ثبت جهانی شده، قرار دارد.

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

نخواهند توانست جنبش فرهنگیان را که ریشه در اراده ی آگاهانه و آمیخته به دلیری یک میلیون وهشتصدوپنجاههزار فرهنگی شاغل و بازنشسته داشته و دارد، در دل جنگ نابرابر اکثریت خاموش توده ی فقیر به پاخاسته برای زمان طولانی با سرکوب بخشکند. صدای به پاخاستگان ساکت شدنی نیست. فعالیت عمومی در هم صدایی حول مسائل مشترک می تواند این گونه احکام را پاره کند و صف مشترک شعار آزادی معلم زندانی و آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی را در کنار باطل اعلام داشتن برگ های احضار و باطل اعلام کردن احکام ضدانسانی صادر شده در دل بی شمار مطالبه ی بی پاسخ مانده را هم چنان در دستور کار خود قرار دهد. این مجموعه تحرکات تنها و تنها با هم فکری و سازمان یابی لازم و ضروری امکان متحقق شدن و فعلیت یافتن دارد. به امید آن که امسال شاید فعالیت های هم سو و متشکل در طرح و بیان مطالبات و اعتراضات گروه های گوناگون زحمت کشان در جامعه باشیم.

پانویست ها:

۱. تورم کم درآمدها در ۱۴۰۰ بیش تر از ثروتمندان، روزنامه ی خراسان، ۲۴ فروردین ماه ۱۴۰۱.
۲. با سیاست های دولت رئیسی منتظر دلار ۴۰ هزار تومانی باشید، تازه نیوز، ۱۰ فروردین ماه ۱۴۰۱.

زنانه و
کارتنه: خوابدر

حطاح

پرونده ویژه

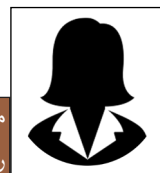




عکس از آفتاب نیوز

اجتماعی

■ کارتن خواب کیست و چرا باید به زنان کارتن خواب توجه ویژه کرد؟ سرگذشت جَهِی* رانده شده



مهرنوش نوع دوست
روزنامه نگار

و برایش فال بگیرند. آخر هم می گفت: «معلوم نیست چه می گویند مادر! زبان بسته ها مثل ما حرف نمی زنند، اما با این که دین و ایمان ما را ندارند، از اسرار باخبرند.»
خانه ی کولی ها خیابان ها و دشت ها و باغ های اطراف محلات بود. آن ها جایی برای سکونت دائم نمی خواستند و مدام در حرکت بودند. حالا کلان شهری مانند تهران دیگر کولی ندارند که با ساز و آواز از سبک دیگری از زندگی حکایت کند، بلکه بی خانمان و حاشیه نشین دارد. کولی ها هم در چهره ی مخدوش و مدرن شهر ادغام شده اند و یک جا نشستند. بی خانمانی در شهر پدیده ای اجتماعی است که بسیاری از

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

از صدای داریه و خلخال و هلله می شد فهمید آمده اند؛ یک کاروان حدوداً صد نفره از زنان، کودکان و مردانی که ورودشان به شهر را با رقص و آواز خبر می دادند. ننه می گفت: «چله ی تابستان بعد از غربتی ها می آیند.» هر سال همین بود؛ بچه های محل دنبالشان می دویدند و می رقصیدند، زن ها کنار در خانه ها نگاه می کردند یا گاهی همراهشان می شدند تا وقتی می ایستند، ازشان خرمهره بخرند. ننه هر سال منتظر آمدن غربتی ها بود تا یک دل سیر کفش را ببینند

نظریه پردازان آن را آسیب می‌شمارند. بی‌خانمان‌ها بر خلاف کولی‌ها نه گروهی شاد با سبک زندگی متفاوت، بلکه افرادی آسیب‌دیده و طردشده از جامعه‌اند. بی‌خانمانی بسته به جغرافیا و قوانین قضایی و اجتماعی هر کشور تعریف متفاوتی دارد؛ مثلاً در آمریکا هر فرد یا خانواده‌ای که نتواند سرپناه دائمی برای خودش فراهم کند و در مراکز نگهداری دولتی و خصوصی یا در اماکن عمومی زندگی کند، بی‌خانمان است. در ایران هیچ تعریف مشخصی از بی‌خانمانی در قانون یا مصوبات دولت دیده نمی‌شود؛ فقط طبق مصوبه‌ی شورای عالی اداری در سال ۱۳۷۸ «دستگاه‌های عمومی و دولتی نظیر شهرداری، وزارت بهداشت، وزارت دادگستری، نیروی انتظامی و بهزیستی مکلف شده‌اند که افراد معلول و ناتوان (جسمی و ذهنی)، بی‌سرپرست، مجهول‌الیه، درراه‌مانده، گم‌شده، متواری، متکدیان و ولگردان حرفه‌ای را جمع‌آوری کنند و به مراکز بازپروری تحویل دهند». هر چند سال یک‌بار هم شهرداری یا شورای شهر در کلان‌شهرها طرح «ضربتی» برای جمع‌آوری متکدیان و بی‌خانمان‌ها اجرا می‌کند. این افراد بعد از اجرای چنین طرح‌هایی مدتی در کمپ‌های ترک اعتیاد یا مراکز بهزیستی می‌مانند و بعد دوباره بدون دریافت هیچ حمایتی در خیابان رها می‌شوند.

اگرچه در ایران تعریف قانونی مشخصی از بی‌خانمانی وجود ندارد، اما می‌توان با بررسی عواملی مانند فقر، بیکاری، توسعه‌ی شهر و گسست‌های فرهنگی شکل‌های مختلف بی‌خانمانی را بازشناخت. اصطلاح‌های کارتن‌خواب، کف‌خواب، گورخواب، پشت‌بام‌خواب، ماشین‌خواب و زاغه‌نشین هرکدام به دسته‌ی ویژه‌ای از بی‌خانمان‌ها در ایران اشاره دارد. برخی از این اصطلاح‌ها به افراد مهاجر پذیرفته‌نشده در شهر یا کارگران فصلی اشاره می‌کنند. برخی از بی‌خانمان‌ها کسانی‌اند که در اثر فقر سرپناه خود را از دست داده‌اند و سرپناهی موقت و ناامن دارند؛ مانند پشت‌بام‌خواب‌ها یا ماشین‌خواب‌ها که شغل دارند، اما توانایی تهیه‌ی مسکن را ندارند. بعضی هم متکدیان و معتادانی‌اند که نسبت به گروه‌های دیگر در معرض آسیب‌های بیشتری قرار گرفته‌اند.

موضوعی که به صورت ویژه در این پرونده بررسی می‌شود، «کارتن‌خوابی زنان» است؛ بنابراین با توجه به دسته‌بندی بالا باید پرسید کارتن‌خوابی چیست و چه تفاوت‌های با مفهوم کلی بی‌خانمانی دارد و چرا پرداختن به کارتن‌خوابی زنان و توجه به مسئله‌ی جنسیت در این پدیده ضرورت دارد. کارتن‌خواب به فردی گفته می‌شود که در اثر فقر، خشونت،

اعتیاد، بیکاری یا مشکلات روانی در خیابان زندگی کند. این افراد سرپناهی ندارند و از خانواده و جامعه بیرون گذاشته شده‌اند؛ یعنی پیوندهای عاطفی‌شان گسسته یا دچار اختلال شده و مورد خشونت جنسی، فیزیکی یا روحی قرار گرفته‌اند. کارتن‌خواب نه تنها توانایی فراهم کردن سرپناه را ندارد، بلکه برای تأمین غذا، لباس، وسایل بهداشتی، خدمات درمانی و دارو هم ناتوان است. اکثر این افراد معتاد یا متکدی‌اند. اعتیاد موضوعی درهم‌تنیده با اصطلاح کارتن‌خوابی است. در بیش‌تر موارد فرد آسیب‌دیده بعد از تجربه‌ی بی‌خانمانی معتاد می‌شود و به این صورت در گروه کارتن‌خواب‌ها قرار می‌گیرد. آنچه گروه کارتن‌خواب‌ها را از سایر بی‌خانمان‌ها جدا می‌کند، مسئله‌ی اعتیاد و در کنار آن راه‌های به‌دست آوردن پول، مواد و غذاست؛ هم‌چنین آن‌ها نسبت به دیگران بیش‌تر در معرض بیماری‌هایی مانند ایدز، هپاتیت و بیماری‌های مقاربتی‌اند؛ بنابراین می‌توان گفت کارتن‌خواب‌ها از نظر بهداشت جسمی و ذهنی وضعیتی به مراتب شکننده‌تر و آسیب‌پذیرتری دارند.

کارتن‌خواب‌ها را می‌توان به شکل‌های متعددی از نظر سن، جنسیت، محل زندگی و پایگاه فرهنگی و اجتماعی صورت‌بندی کرد. گروه زنان و اقلیت‌های جنسی در میان این افراد عموماً آسیب‌پذیرترند. زنان و اقلیت‌های جنسی بیش‌تر مورد تجاوز و خشونت جنسی قرار می‌گیرند؛ همین‌طور بسیاری از آن‌ها برای گذران زندگی و تهیه‌ی مواد مخدر تن به کار جنسی می‌دهند که عواقب بهداشتی زیادی دارد. در این میان زنان با مسئله‌ی بارداری‌های ناخواسته، سقط‌جنین پرخطر و عفونت‌های غیرقابل درمان روبه‌رو می‌شوند که اوضاع را برای‌شان به مراتب پیچیده‌تر می‌کند. اغلب کودکانی که از این زنان به دنیا می‌آیند، اگر زنده بمانند، یا دچار معلولیت‌های جسمی و ذهنی‌اند یا اگر سالم باشند، بدون سرپرست و در خیابان بزرگ می‌شوند. آنچه در این پرونده می‌خوانید، مصائب و مشکلات این زنان در کنار بررسی سازوکارهای حمایتی و رویکرد جامعه و دولت به آن‌هاست.

پانوش‌ها:

برای مطالعه‌ی بیش‌تر رک به علی‌وردی‌نیا، اکبر، جامعه‌شناسی کارتن‌خوابی، تهران: ۱۳۹۰، انتشارات جامعه‌شناسان.

* جُهی در اساطیر ایران باستان فرزند اهریمن و نخستین زن است. اوست که اهریمن را وامی‌دارد تا پس از یک دوران سرخوردگی و انفعال دوباره به مخلوقات اهورامزدا هجوم ببرد. اهریمن‌پنداری زنان در ایران از عصر اساطیر تا به امروز ادامه یافته.

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

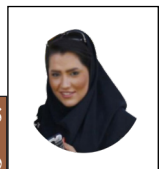


اجتماعی

■ گفتگو با زنانی که از روزگار کارتن‌خوابی به سکوی قهرمانی رسیدند آواز دو ققنوس که آوازه‌ی جهان شدند

مواد پابه‌پا شدند و رنگ کبود خشونت بر تن رنجورشان برای مصرف انواع و اقسام قرص و مواد مخدر نشست و این روزها به قول سمانه برای سلامتی‌شان دور سالن باشگاه می‌دوند و به جای مواد برای مقام کبود می‌شوند. این زنان روزگار سخت کارتن‌خوابی و مصرف مواد مخدر را پشت سر گذاشتند و رنج‌هایشان حالا مدالی درخشان است که بر گردن کشیده و افراشته آن‌ها تاب می‌خورد. سمانه دختری است که مصرف مواد مخدر را از سنین پایین شروع کرده بود؛ زمانی که او را به اجبار از بازی با عروسک‌ها و دوستانش منع کردند و پای سفره‌ی عقد نشاندند و به گفته‌ی خودش تا

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲



نازنین ذکایی
روزنامه‌نگار

بیست‌وسوم بهمن‌ماه سال ۱۴۰۰ قدم‌های دو دختر قهرمان، یکی هجده‌ساله و دیگری سی‌وهشت‌ساله به سکوی قهرمانی اول و سوم مسابقات کشوری کاراته، سبک کیوکوشین IFK اروپا رسید؛ دخترانی که همین روزها ره‌سپار اسپانیا می‌شوند تا این‌بار طعم مسابقات جهانی را مزه‌مزه کنند. سمانه و لیلا اول در کوچه، پس‌کوچه‌های تهران در جست‌وجوی

هفده سال پس از آن زندگی‌اش هر روز سیاه و سیاه‌تر شد. حالا اما پنج سالی می‌شود که چشمانش پر فروغ و روشن می‌درخشد و آینده برایش واژه‌ای تهی از معنا نیست. لیلا هم دختری هجده‌ساله است که در خانواده‌ای متولد شده که پدر و مادر هر دو مصرف‌کننده‌ی مواد مخدر بودند. با مرگ مادرش زندگی آن‌ها دست‌خوش تغییرات جدی می‌شود که در نتیجه‌ی آن مسیری مانند آن‌چه سمانه پیموده، برایش رقم می‌خورد. هر دوی این زنان پس از فراز و فرودهای متفاوتی به مؤسسه‌ی «طلوع بی‌نشان‌ها» می‌رسند و از همان جاست که زندگی شکل دیگری می‌گیرد و چنان می‌چرخد که حالا آن‌ها بر سکوی قهرمانی کشوری ایستاده‌اند، لباس تیم ملی پوشیده‌اند و چشم دوخته‌اند به پله‌های سکوی مسابقات جهانی که قرار است خردادماه امسال در اسپانیا میزبان آن‌ها باشد. لیلا و سمانه از من خواستند در این مصاحبه از آن‌ها با نام کوچکشان یاد کنم. آن‌چه در ادامه می‌خوانید، گفتگویی مفصل در ابتدا با سمانه و سپس با لیلاست:

■ سمانه از کجا شروع کردی که حالا لباس تیم ملی را

پوشیده‌ای و آماده‌ی مسابقات جهانی شده‌ای؟

اوایل من واقعاً نمی‌دانستم نقطه‌ی آغاز من کجا بود، اما امروز می‌دانم نقطه‌ی آغاز من همان نقطه‌ی پایان من بود. من از همان‌جا که زمین خوردم و به پایان رسیدم، دوباره شروع کردم و این رمز موفقیت من شد. من می‌خواهم درباره‌ی دختری بگویم که تا پنج سال پیش حتی امید زنده‌بودن و نفس کشیدن دوباره را نداشت. من با ناامیدی به «طلوع» آمدم. من برای مُردن به «طلوع» آمدم و این را بارها گفته‌ام. آن‌قدر این جمله را تکرار کردم که همسرم از شنیدن آن آزرده می‌شود و بارها از من خواسته که دیگر این جمله را نگویم، اما من می‌گویم چون دلیل آمدنم به «طلوع» مُردن بود. من آمده بودم که بمیرم، اما الان دلیل پاک‌ماندنم، دلیل زندگی‌ام و دلیل موفقیتیم، نفس کشیدنم است، زیرا خدا دوباره این نفس را به من هدیه داده. من این فرصت دوباره را دودستی چسبیدم. شکست خوردن، زمین خوردن نیست. شکست خوردن ناامیدشدن است. وقتی زمین می‌خوریم به معنای پایان کار نیست. وقتی زمین می‌خوری و از همان نقطه که زمین خورده‌ای، بلند می‌شوی، به معنای پیروزی است. من پیروزی را از همان پنج سال پیش که دوباره بلند شدم، به دست آوردم. من هفده سال تخریب (مصرف مواد مخدر) و نه سال دربه‌دوری و آوارگی (کارت‌ن‌خواهی) داشتم

و در این نه سال هزاران بلا سرم آمد. همین که یک زن نه سال در خیابان باشد و دربه‌دوری بکشد، کافی‌ست برای آن‌که بدانید چه بلایایی سرش آمده.

■ الان چقدر از آن روزها می‌گذرد؟

من حدود پنج سال است که پاکم. در «طلوع» آغوش آدم‌ها اولین چیزی بود که به من امید داد. آغوش آدم‌های «طلوع» بدون منت و با محبت به روی من باز بود. دومین عامل اعتماد و اعتباری بود که به من دادند. من همان آدمی بودم که خودم به خودم اعتماد نداشتم. خانواده‌ی من به من اعتماد نداشت.

■ چرا مؤسسه‌ی «طلوع بی‌نشان‌ها» را انتخاب کردی؟

من «طلوع» را می‌شناختم. آن‌ها هر سه‌شنبه به پاتوق‌ها می‌آمدند و غذا می‌دادند. آغاز آشنایی من با «طلوع» با گرفتن یک غذا بود. من جزو همان افرادی بودم که می‌گفتم مگر می‌شود با یک غذا گرفتن آدم پاک شود؟ مگر می‌شود با یک غذا گرفتن کسی جذب شود؟ من اصلاً معنی جذب را نمی‌فهمیدم. آدم‌های «طلوع» به پاتوق‌ها می‌رفتند و یک وعده غذای گرم می‌دادند و اصلاً وعده‌ی این را نمی‌دادند که بیا باید پاک شوید. این نوعی جذب بود. آن‌ها بر خلاف همه‌ی کمپ‌دارها و همه‌ی آدم‌هایی که می‌شناختم که با هزار ترند می‌خواستند اعتماد ما را جلب کنند که برویم و پاک شویم، این را نمی‌گفتند. فقط می‌آمدند، به ما غذا می‌دادند، کمی کنارمان می‌نشستند و بعد هم می‌رفتند. همین رفتنشان یک جرقه در من ایجاد کرد که این‌ها با بقیه فرق می‌کنند و فرقشان این است که وعده نمی‌دهند، شعار نمی‌دهند و نمی‌گویند بیا پاک شو. ذهنیت من از «طلوع» مثل همان کمپ‌هایی بود که رفته بودم. من از کمپ ذهنیت خیلی بدی داشتم، زیرا در کمپ خیلی اذیت شدم.

■ چند بار کمپ رفتی؟

من به اندازه‌ی موهای سرم کمپ رفتم و ترک کردم. هر نوع ترکی را امتحان کردم. خانواده‌ی من هر مدل ترکی را فراهم کردند که امتحان کنم، ولی نمی‌شد. خیلی وقت‌ها می‌خواستم، اما نمی‌دانستم آن خواستن چیست. من راه ترک کردن را بلد بودم، اما راه در ترک ماندن را بلد نبودم. در کمپ هم یک یا دو یا سه دوره در کمپ می‌ماندم و آن هم به دلیل پولی بود که از من و خانواده‌ام گرفته بودند، ولی چیزی یادم نمی‌دادند. آن‌ها مواد را از جسمم پاک می‌کردند، نه از ذهنم. من در جلساتی که می‌گذاشتند و کتاب‌هایی که می‌خواندیم، شنیده بودم که می‌گویند ما بیماریم. الان که یاد گرفتم، متوجه می‌شوم که درست است، اما مگر نمی‌گویید ما بیماریم؟

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

چرا کاری نمی‌کردید که از ذهنمان پاک شود؟ چرا فقط از جسممان پاک می‌کردید؟ من در کمپ می‌ماندم و هزاران سختی در کمپ می‌کشیدم. در برخی از کمپ‌های اجباری ما را می‌زدند. همان‌ها که به ما می‌گفتند بیمار، ما را می‌زدند. مگر کسی بیمار را می‌زند؟

■ به چه دلیل چنین خشونت‌هایی را اعمال می‌کردند؟

این خشونت بیش‌تر در کمپ‌های اجباری بود. کمپ‌های دیگر سختی‌های خودش را داشت، اما کمپ‌های اجباری کتک هم داشت. آدمی که خمار است، دادویی داد می‌کند. آدمی که خمار است، گریه می‌کند و می‌خواهد از درد فرار کند. وقتی به اتاق فیزیک می‌رفتم، درد به من فشار می‌آورد. داد می‌زد، گریه می‌کردم و باید عکس‌العملی نشان می‌دادم. دست خودم نبود. اگر دست خودم بود، دوباره به سمت مواد نمی‌رفتم. در کمپ‌های اجباری کافی بود فقط صدای ما در بیاید که ما را به باد کتک بگیرند یا زیر آب یخ ببرند و هزاران کار دیگری که الان متوجه می‌شوم به کل اشتباه است. تنها چیزی که به من جواب داد، تمایل بود. من با تمایل خودم آمدم و خواستم.

■ کمی به عقب‌تر برگردیم؟ چه اتفاقی افتاد که تو مصرف‌کننده شدی؟

خلاءهایی که در وجود آدم‌هایی مثل من بود؛ مثل احساس تنهایی که عامل این موضوع می‌شد. ما دو نوع تنهایی داریم؛ یکی این است که فرد احساس تنهایی می‌کند و یکی این که فرد می‌گوید من تنهاییم. این که فردی بگوید من تنهاییم، یعنی واقعاً تنهاست، اما اگر کسی احساس تنهایی بکند، دنیای آدم هم در اطرافش باشند، احساس تنهایی می‌کند. من احساس تنهایی می‌کردم. خانواده‌ی خوبی داشتم، اما یک ازدواج ناموفق داشتم. من در سن سیزده سالگی مجبور به ازدواج شدم، در حالی که هیچ علاقه‌ای به این ازدواج نداشتم.

■ در واقع کودک-همسر بودی؟

دقیقاً. من در سیزده سالگی با کسی نامزد کردم که هیچ علاقه‌ای به او نداشتم. او پسرخاله‌ی من بود و هیچ احساسی به او نداشتم. نمی‌خواهم وارد جزئیات این ازدواج شوم، اما همین موضوع باعث شد من روزبه‌روز افسرده‌تر شوم.

■ ترک تحصیل کردی؟

بله، ترک تحصیل کردم. احساس افسردگی می‌کردم و افسرده شدم. کودکی من در آن سن مُرد. من در کوچه بازی می‌کردم که نامزد شدم و این اتفاق منجر به این شد که برای درمان افسردگی‌ام به دکتر بروم و داروهای اعصاب از جمله

ترامادول مصرف کنم. شروع بیماری من از آن زمان بود. این بیماری در وجودم بود، اما در این نقطه به آن جرقه‌ای خورد و شعله‌ور شد. از قرص‌های اعصاب شروع شد و مدام دُز داروها را زیاد می‌کردم. پس از آن به سیگار رسید. سیگارکشیدن هم به مصرف مواد مخدر رسید. مصرف مواد حالم را خوب می‌کرد. من را از دنیا رها می‌کرد و همه‌چیز را فراموش می‌کردم. دیگر شوهرم را نمی‌دیدم. رفت‌وآمدش را نمی‌فهمیدم. دیگر مواد به من مزه کرده بود و همین باعث شد زندگی‌ام به باد برود. تا دو سال کسی از خانواده‌ی من نمی‌دانست که من مصرف می‌کنم. در ابتدا بلد هم نبودم و خیلی طول کشید تا نحوه‌ی مصرف را یاد بگیرم. روزبه‌روز لاغرتر و عصبی‌تر می‌شدم. گوشه‌گیر شده بودم و بیش‌تر در خواب بودم. پس از دو سال به نقطه‌ای رسیدم که احساس می‌کردم دنیا به آخر رسیده. همین شد که تصمیم گرفتم به یکی بگویم که من مصرف می‌کنم و به برادر کوچک‌ترم گفتم و هیچ‌وقت یادم نمی‌رود که بعد از شنیدنش به کانتر آشپزخانه تکیه داد و گفت «کمرم را شکستی»؛ چون اصلاً فکر نمی‌کردند که من روزی مواد به دست بگیرم. از همان‌جا رسوا شدن من شروع شد.

■ واکنش شوهرت به این موضوع چه بود؟

او برعکس من، عاشقم بود، اما زندگی کردن را بلد نبود. او بلد نبود ابراز محبت کند و دوست‌داشتنش را نشان دهد. خانواده‌ام خیلی تلاش کردند که من ترک کنم، اما از هرویین به سمت کراک رفتم و از کراک به شیشه رسیدم و از شیشه دوباره به هرویین و شیشه و فرص رسیدم و در نهایت، طلاق گرفتم و دربه‌دری‌هایم بعد از جدایی شروع شد. من خیلی دوست داشتم جدا شوم، اما این شکل از جدایی خیلی بد بود.

■ چرا پیش خانواده‌ات برنگشتی؟

چون نمی‌گذاشتند مصرف کنم. من یک مدت با خانواده‌ام بودم، اما در محدودیت شدیدی بودم و در اوج بیماری و نمی‌توانستم ترک کنم و ضربه‌هایی که خورده بودم، مرا خیلی اذیت می‌کرد؛ در نهایت وقتی دیدم در خانه خیلی اذیت می‌شوم، از خانه رفتم و دیگر برنگشتم. از همان‌زمان دربه‌دری و آوارگی من شروع شد و نه سال ادامه داشت. سختی‌ها و تنهایی‌های کارتن‌خوابی خیلی به من فشار آورده بودند. یک روز قبل از این که به «طلوع» بیایم، برایم اتفاق بدی افتاد و خسته بودم. من نصف شب گریه می‌کردم، فریاد می‌زد و از خدا کمک می‌خواستم. من دختر غُدی بودم و نمی‌خواستم زیر پرچم کسی بروم و همین باعث می‌شد

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

بیشتر اذیت شوم. من در بیابان کارتن‌خوابی می‌کردم و پاتوقم دور از بقیه‌ی کارتن‌خواب‌ها بود و غالباً تنها بودم. من زیاد کتک خورده بودم، اما آن شب حال عجیبی داشتم و دلم از همه شکسته بود. از خدا دلم شکسته بود و فقط خواستم که تمامش کند. من فریاد می‌زدم و به خدا می‌گفتم: «من بد؛ تو چرا؟ می‌خواهی بکشی و ببری هم مرا راحت ببر.» در آن حال ناگهان یادم افتاد که فردا سه‌شنبه است و «طلوع» برای پخش غذا می‌آید. با خودم گفتم من که می‌خواهم بمیرم، فقط بروم

یک‌جا که سقفی داشته باشد و بتوانم زیر سقف بمیرم. یاد مادرم افتاده بودم و دلم برایش خیلی تنگ شده بود. نه سال بود او را ندیده بودم. خیلی دل‌تنگ بودم و گفتم حداقل جنازه‌ام را از زیرسقف تحویل بگیرد. من از زنده‌ماندن ناامید بودم و آن‌قدر دردم شدید بود که می‌گفتم نفس بعدی زنده نخواهم بود. گفتم اگر تا فردا

شب زنده ماندم، با بچه‌های «طلوع» می‌روم که اگر مردم هم آن‌جا بمیرم. این اولین بار بود که من جنس داشتم، اما از ظهر سه‌شنبه نکشیدم که شب با بچه‌های «طلوع» بروم. شش یا هفت گرم جنس در جیبم بود، اما نکشیدم. شب بچه‌های «طلوع» آمدند و من خودم را کشان‌کشان به پاتوق رساندم. از یک طرف درد خماری بود و از طرف دیگر درد کتک‌هایی که خورده بودم. من به هیچ‌کس هم نگفته بودم کتک خورده‌ام و فکر می‌کردند از درد خماری است. من آمدم، اما نمردم و زنده ماندم.

■ همان شب به «طلوع» آمدم؟

بله. بچه‌های «طلوع» من را می‌شناختند و اول راضی نمی‌شدند که من را با خودشان بیاورند. شش ماه بود که بچه‌های «طلوع» در کرج دنبال من می‌گشتند، اما من تمام این مدت خودم را مخفی می‌کردم، غذا هم نمی‌گرفتم. آن‌ها از بچه‌ها می‌پرسیدند که سمانه‌مان کجاست؟ من نمی‌خواستم بیایم و خودم را مخفی می‌کردم. از خماری و چارچوب می‌ترسیدم و اعتماد نداشتم و به همین دلیل خودم را مخفی می‌کردم. آن شب یکی از بچه‌های «طلوع» وقتی مرا دید، با تعجب پرسید: «سمانه! معلوم است کجایی؟» من گفتم: «می‌خواهم بیایم.» گفت: «مطمئنی؟» او فکر کرد من جنس ندارم که می‌خواهم

بیایم، اما دید که دارم جنس‌هایم را بین بچه‌ها پخش می‌کنم. دستم را گرفت و گفت: «توی راه اگر خمار بشوی، من برایت جنس نمی‌خرم.» من در جوابش گفتم: «ولم کن بابا! من از ظهر جنس دارم و نمی‌کشم.» من همان‌شب آمدم و تا الان ماندم. هیچ‌امیدی برای حتی ده دقیقه بعدم نداشتم. یک روز را که پشت سر می‌گذاشتم، با خودم می‌گفتم امروز هم گذشت؛ ببینم فردا هم زنده می‌مانم یا نه. روز ششم بود که دیگر از زیر پتو بیرون آمده بودم و به اتاق فیزیکی رفتم و دیدم بچه‌ها

در حال دعاخواندند. بعد از آن‌که دعایشان تمام شد، در حالی که پتو را دور خودم پیچیده بودم، گفتم می‌شود یک آهنگ بگذارید و بچه‌ها برایم آهنگ گذاشتند و من با آن حال نزارم کمی رقصیدم. بعد از رقصیدنم چندتا از بچه‌ها مرا بغل کردند و گفتند: «سمانه، ما فکر می‌کردیم تو یا می‌میری یا می‌روی.» این اولین نقطه‌ی

خوشحالی من بود. از روز هفتم کم‌کم حالم بهتر شد و روز دوازدهم دیگر سرپا شده بودم. از روز دوازده من به آشپزخانه رفتم و مشغول کارکردن شدم. این برای من یک معجزه بود. اعتمادی که «طلوع» به من کرد، بال پرواز من بود.

■ این همان چیزی است که بسیاری از آن محرومند؟

بله، دقیقاً. من کاری کرده بودم که اعتماد را از خودم گرفته بودم، چه برسد به دیگران و خانواده‌ام! من اعتماد را از خانواده‌ام گرفته بودم و به آن‌ها حق می‌دهم، اما دست خودم نبود. من راه ترک‌کردن را بلد بودم، اما در ترک‌ماندن را بلد نبودم؛ در واقع موضوع برای من شبیه یک مسئله بود که جوابش را بلد بودم، اما راه‌حل رسیدن به جواب را بلد نبودم. «طلوع» راه‌حل به جواب رسیدن را به من داد. مواد نه‌تنها از جسم من پاک شد، بلکه آن‌ها شروع کردند با روان و مغزم هم کار کردند. من در «طلوع» دوباره ازدواج کردم.

■ با چه کسی ازدواج کردی؟

با یکی از همین بچه‌های «طلوع»؛ من عاشقش شدم. یکی از مهم‌ترین دلایلی که در «طلوع» ماندم، این بود که عاشق شدم.

■ بعد از چه مدتی عاشق شدی؟

در دو ماه پاکی بودم. حسی را که به سعید، همسرم داشتم، به جرئت می‌توانم بگویم تا به حال تجربه نکرده بودم. نه این که



صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

بگویم کسی را دوست نداشتم، اما این حس را تجربه نکرده بودم. من در سفر، یکی از سفرهایی که با «طلوع» رفتم، سعید را دیدم و همان‌جا عاشقش شدم. سعید در آن‌زمان در دو سال پاکی بود. زمانی که خواستیم دوستی‌مان را شروع کنیم، سعید به من گفت که «اگر می‌خواهی با هم باشیم، باید سیگار را ترک کنی». این خواسته برای من عجیب و سخت‌تر از مواد بود، زیرا من سیگار را جایگزین مواد کرده بودم و تمام خلاءها را با سیگار پر می‌کردم. زمانی که سعید این حرف را به من زد، سیگار دستم بود و مدل حرف‌زدنش به من بر خورد. او با مغز من بازی کرد و اول گفت من شرطی دارم، اما ولش کن؛ تو نمی‌توانی و من می‌گفتم حالا تو بگو و در نهایت گفت باید سیگار را ترک کنی. من پوزخندی زدم و گفتم: «مواد را با آن عظمت کنار گذاشتم؛ سیگار که چیزی نیست. از فردا ترک می‌کنم.» اما سعید گفت نه، از همین الان باید آن سیگار را خاموش کنی. آن زمان علاقه‌ی من به اندازه‌ی امروز نبود، اما یک نیروی عجیب بود که از همان لحظه سیگار را خاموش کردم و تا امروز دیگر روشن نکردم و فاصله‌ی پاکی مواد و سیگار من دو ماه است. نزدیک به دو سال از پاکی من و چهار سال از پاکی سعید گذشته بود که ما ازدواج کردیم. ۱۹ اردیبهشت سالگرد ازدواج ماست و ما در «طلوع» عروسی بزرگی گرفتیم که بیش از هزار نفر مهمان داشتیم و من برای کسی که دوستش داشتم، لباس عروس پوشیده بودم. سعید خیلی چیزها به من یاد داد و دومین دلیل پاک‌ماندن من شد. اولین دلیل نفس کشیدنم بود؛ بعد از ازدواجم برای من یک اتفاق خیلی بزرگ افتاد و آن هم وارد شدن من به دنیای ورزش و دنیای کاراته بود.

■ چطور وارد دنیا ورزش شدی؟

یک داوطلب به نام نسرین حیدرنژاد به «طلوع» آمد که الان مربی ماست و من عاشقانه دوستش دارم. من همیشه به او می‌گویم که «با آمدنت به زندگیم مسیر زندگیم را عوض کردی». همه‌چیز از یک تفریح شروع شد. او داوطلب و مربی کاراته بود. من در آن‌زمان تازه ازدواج کرده بودم و کارمند «طلوع» (دفتردار سرای مهر) بودم. صبح به مؤسسه می‌آمدم و عصر به خانه برمی‌گشتم. نسرین حیدرنژاد به «طلوع» آمد و مربی آموزش به دختران نوجوانان شد. دو ماهی از آمدنش گذشته بود که من به او گفتم «من هم می‌خواهم به کلاست بیایم و کاراته یاد بگیرم». من از کودکی به ورزش‌های رزمی علاقه داشتم، اما هیچ پیش‌زمینه‌ای در ذهنم نداشتم که به عنوان یک ورزش حرفه‌ای وارد آن شوم، زیرا من در سن

سی‌وپنج سالگی تازه شروع کرده بودم و الان سه سال از آن روز گذشته. من اصلاً فکر نمی‌کردم کاراته را به صورت جدی شروع کنم. او هم گفت بیا و اولش با یک شوخی و بازی شروع شد.

■ تو هم در همان کلاسی بودی که دخترهای نوجوان بودند؟

بله در همان کلاس بودم. آن‌ها دو ماه بود که شروع کرده بودند و من تازه به آن‌ها پیوسته بودم. اولین جرقه‌ای که در کاراته به من خورد، زمانی بود که در باشگاه کیسه زدم. اولین مشت‌ی که به کیسه زدم، بغض کردم. تمام بدبختی‌هایم و تمام کتک‌هایی که برای مواد در زمان دربه‌دري خوردم، جلوی چشمم آمد. تمام حق‌هایی را که از من گرفته شد و نتوانستم هیچ کاری بکنم، جلوی چشمانم دیدم و باعث شد مشت دوم و سوم را محکم‌تر بزنم. بعد فهمیدم در این ضربه‌زدن به کیسه و دویدن چیزی نفهته است. من یک روز به خاطر مواد در کوچه، پس‌کوچه‌های خیابان می‌دویدم که به مواد برسم و حالا برای سلامتی خودم دور باشگاه می‌دوم. این دو با هم خیلی فرق دارند.

■ اولین مدال را چه زمانی گرفتی؟

من بعد از دو ماه کارکردن با کمربند قرمز، مقام اول استان تهران را به دست آوردم. انقلابی در وجود من به وجود آمد و کاراته برایم هدف بزرگی شد که به دنیا ثابت کنم سن فقط یک عدد است و از هرکجا شروع کنی، زندگی برایت آغازی دوباره است و به سنت نگاه نکن. در تمام این مدت در مسابقات مختلف مقام‌های اول و دوم را می‌آوردم و یک بار هم در مسابقات کشوری مقام سوم را آوردم. اخیراً هم برای بار دوم در مسابقات کشوری مقام سوم را آوردم. من خودم هنوز باور نمی‌کنم که ملی‌پوش شدم و قرار است خردادماه برای مسابقات به اسپانیا بروم. این بزرگ‌ترین اتفاق برای من است که با آن به دنیا ثابت می‌کنم که یک روز بدنم برای مواد کبود می‌شد و حالا برای مقام کبود می‌شود. من در تمریناتم کبود می‌شوم و این طبیعی است، اما برای من طور دیگری معنی می‌شدند. سمانه پنج سال پیش در خیابان‌ها برای مواد کبود می‌شد و از هر کس و ناکسی کتک می‌خورد و به خاطر مواد لگد می‌خورد، اما الان کبود می‌شود و لگد می‌خورد که مقام به دست بیاورد؛ آن هم مقام جهانی. مهم نیست که من چه مقامی می‌آورم، اما حضور من در آن مسابقات معجزه است. الان خانواده‌ام به من افتخار می‌کند و من با تغییر خودم دنیا را تغییر دادم.

صبح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

■ اولین بار چه زمانی دوباره به سمت خانواده‌ات رفتی؟
من می‌دانستم که ممکن است از طرف آن‌ها طرد شوم و می‌خواستم در نقطه‌ای به سمت آن‌ها بروم که تحمل طرد شدن را داشته باشم و این موضوع باعث نشود که دوباره به سمت مواد بروم. زمانی که به نقطه‌ای رسیدم که دیدم می‌توانم طاقت بیاورم و خودم را به آن‌ها ثابت کنم، به سمتشان رفتم. در سال سوم پاکی بودم که دنبال خانواده‌ام رفتم و با آن‌ها صحبت کردم. حالا با آن‌ها ارتباط مستمر دارم و هم‌دیگر را عاشقانه دوست داریم.

در ادامه مصاحبه‌ی خط صلح با لایلا را می‌خوانید:

■ لطفاً کمی به ما درباره‌ی خودت بگو. دختری که الان روبه‌روی من نشسته، خودش را چگونه ساخته؟
من لایلا هستم و هجده سال دارم. روزی که به این‌جا آمدم، هجده سالم بود. بیش از یک سال است که من در «طلوع» زندگی می‌کنم. من این‌جا خیلی چیزها یاد گرفتم. من واقعاً نمی‌دانستم دلیل زندگی‌کردن چیست؛ زیرا پدر و مادر من مصرف‌کننده بودند و یک آدم مصرف‌کننده هیچ محبتی ندارد. مادر من زمین‌گیر بود و بیش از دو سال است که فوت کرده. پس از فوت مادرم زندگی ما از هم پاشید.

■ چند خواهر و برادر داری؟

من دو تا خواهر و یک برادر دارم.

■ تو آخرین فرزند خانواده‌ای؟

من دومی‌ام. بعد از فوت مادرم من فقط قرص می‌خوردم که بخوابم و غرغره‌های پدرم را نشنوم. پدرم به من همه‌جور بی‌احترامی می‌کرد و من نمی‌توانستم خودم و اعصابم را کنترل کنم؛ در نتیجه‌ی همین مسائل بود که من شروع به مصرف مواد کردم. مصرف من قرص بود. چت می‌کردم و مشروب هم می‌خوردم. من نمی‌دانستم چرا این کارها را می‌کنم، ولی می‌دانستم که این‌ها من را آرام می‌کند. رفتارهای پدرم باعث شد که من از خانه فرار کنم؛ البته او هم دست خودش نبود.

■ خشونت فیزیکی هم داشت؟

نه، این را نداشت، اما جوری با آدم برخورد می‌کرد که از زندگی کردن زده می‌شدم. من شب‌های زیادی در اتاقم خودزنی می‌کردم. با این‌که روی قرص بودم، اما انگار وقتی قرص می‌خوردم هم بیش‌تر احساساتی می‌شدم و مدام به این فکر می‌کردم که چرا بقیه‌ی دخترها جور دیگری زندگی می‌کنند و من این‌جوری. بعد از یک مدت که من از خانه

رفته بودم، به من خبر رساندند که پدرم می‌خواهد ما را به بهزیستی ببرد. من هجده‌ساله بودم و وقتی هجده سالم می‌شد، بهزیستی دیگر از من نگهداری نمی‌کرد. به همین دلیل ما به دادگاه رفتیم و از پدرم شکایت کردیم و بعد از آن احضاریه آمد که باید همگی به دادگاه برویم.

■ خواهر و برادر ت چه سن‌وسالی دارند؟

یکی از خواهرهایم سیزده سالش است و برادرم نه‌ساله است.

■ در دادگاه چه اتفاقی افتاد؟

دادگاه به ما گفت این دو و من باید به بهزیستی برویم. من به قاضی گفتم شما می‌دانید که بعد از هجده سالگی بهزیستی من را قبول نمی‌کند. من بعد از فرارم از خانه آسیب‌های زیادی دیده بودم و بلاهای زیادی سرم آمده بود. کتک‌های زیادی خوردم و خیلی جاها خوابیدم که نباید می‌خوابیدم. خیلی شکسته شده بودم و خودم را شبیه پسرها کرده بودم که سمت من نیایند و به من حسی نداشته باشند. خیلی سخت بود که خفت می‌شدم. در سن پانزده-شانزده سالگی چیزی نمی‌فهمیدم. قاضی مؤسسه‌ی «طلوع» را به ما معرفی کرد و گفت از این‌جا فرار نکن. قاضی گفت این‌جا تو را به زور نگه نمی‌دارند، اما تو نباید فرار کنی. من تا لحظه‌ای که به این‌جا بیایم، فکر می‌کردم این‌جا قرار است از من سوءاستفاده کنند، زیرا ما در جامعه‌ی خرابی زندگی می‌کنیم و احساس می‌کردم همه می‌خواهند از من سوءاستفاده کنند. من با یک نفر دوست بودم که او از من سوءاستفاده کرد، با رفیق‌هایش از من سوءاستفاده کرد و خیلی از من سوءاستفاده شده بود. من فکر می‌کردم امکان ندارد چنین جایی برای دختران بسازند و از آن‌ها سوءاستفاده نکنند.

■ وقتی به «طلوع» آمدی چه شرایطی داشتی؟

من با ترس می‌خوابیدم و وقتی هم به این‌جا آمدم، اتاق را که به من نشان دادند، تختم را نزدیک در ورودی اتاق انتخاب کردم و پیش خودم گفتم اگر اتفاقی افتاد، نزدیک در باشم که بتوانم فرار کنم. من هوشیار می‌خوابیدم؛ پنج صبح می‌خوابیدم و خیلی می‌ترسیدم. تا دو ماه اول شرایطم این‌گونه بود و کاری نمی‌کردم؛ حتی پدرم این‌جا آمد و ترک کرد و اخلاقش عوض شد و تغییرات زیادی کرد. من سختی زیادی کشیدم، ولی رسیدم.

■ چطور به سمت ورزش رفتی؟

من نمی‌توانستم از این‌جا بیرون بروم. می‌ترسیدم و به همین دلیل هم تصمیم گرفتم به باشگاه بروم که بیرون را ببینم. فقط می‌خواستم بیرون را ببینم، اما به باشگاه رفتم و خوشم آمد

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

و دودستی این فرصت را چسبیدم و ورزش می‌کردم. بعد از مدتی به من گفتند باید برای مسابقه آماده شوم و من گفتم نمی‌روم، زیرا می‌ترسیدم، اما بالاخره به اصرار برای مسابقه استان تهران آماده شدم و رفتم و مقام اول را آوردم. بعد از آن گفتند باید در مسابقات کشوری شرکت کنیم که بهمن‌ماه سال گذشته برگزار شد و من آن‌جا هم مقام اول را کسب کردم و قرار است به مسابقات جهانی در اسپانیا برویم و الان من خیلی خوشحالم که زندگی‌ای که در آن نمی‌دانستم چه کار می‌کنم و برای چه زنده‌ام، تغییر کرده و راهم را پیدا کرده‌ام. الان من الگوی خواهرم می‌شوم.

■ خواهرت این‌جا کنار خودت است؟

بله. برادرم هم یک رشته‌ی ورزشی را انتخاب کرده و با این‌که نه سالش است، اما برنامه‌ی درسی دارد و زندگی می‌کند. این‌جا به ما یاد داد که چگونه زندگی کنیم. ما نمی‌دانستیم چرا باید زندگی کنیم. برادر من در هفت سالگی مادرش را از دست داد و از چهار سال قبل از آن هم مادرم زمین‌گیر بود و او اصلاً حس مادری را تجربه نکرده.

■ بقیه‌ی بچه‌ها چطور؟ خودت چطور؟ حس مادرداشتن را تجربه کردی؟

شاید ما هم تجربه نکردیم، زیرا به دلیل مصرفی که داشت، احساساتش را از دست داده بود. من خودم وقتی قرص می‌خوردم، نسبت به هیچ‌کس احساس نداشتم. مصرف احساسات آدم را از بین می‌برد. این خیلی بد است. زندگی آدم‌ها را خراب می‌کند. پدرم هرگز به من نگفته بود «دوست دارم»، اما وقتی ترک کرد، اولین جمله‌ای که بعد از دیدنم به من گفت، همین جمله بود. این برایم حس خیلی خوبی بود و در این هجده سال هیچ‌وقت آن را تجربه نکرده بودم. پدرم هرگز من را بغل نکرده بود. من برخلاف دیگر خواهرهایم به شدت بابایی بودم.

■ الان پدرت کجاست؟

پدرم از این مرکز رفت و من ضربه‌ی شدیدی خوردم. من چنان حالم بد می‌شد که اورژانس می‌آمد و به بیمارستان منتقل می‌شدم. به این بهانه که می‌خواهم کار کنم، رفت و الان مسئله‌ای برایش پیش آمده که باید پنج سال به زندان برود. من از این موضوع به شدت ناراحتم و نمی‌دانم باید چه کار کنم. با این‌که می‌گویم کار خودش بوده، اما سخت است. الان من در شرایطی‌ام که باید به طور کامل روی مسابقاتم تمرکز داشته باشم، اما همیشه یک گوشه‌ی ذهنم درگیر پدرم است و این موضوع من را خیلی اذیت می‌کند. روزها برایم سخت می‌گذرد.

■ جدا بودن تو و خواهرت از برادرت که در مرکز دیگری نگهداری می‌شود، سخت نبود؟

اوایلش برادرم خیلی بی‌تابی می‌کرد. به خاطر من و پدرم خیلی بی‌تابی می‌کرد، اما الان خیلی بهتر شده. الان هیچ مشکلی نداریم، زیرا ما هم‌دیگر را می‌بینیم و من خوشحالم که راهش را به درستی می‌رود. برنامه‌ی تحصیلی و ورزشی دارد و درس می‌خواند و حتی برای خواهرم هم همین‌طور است. او هم کاراته را می‌آید. ما بیرون این‌جا زندگی نداشتیم. نمی‌دانستیم چی بخوریم، چی بپوشیم و فقط به فکر این بودیم که بیرون برویم زیرا تحمل خانه را نداشتیم. شما پایتان را در آن خانه می‌گذاشتید، نمی‌توانستید زندگی کنید.

■ خانه‌ی شما چه شکلی بود؟

باران که می‌آمد، ما سقف خانه را با پلاستیک می‌بستیم. من دوست ندارم کسی را مقصر کنم. اعتیاد یک بیماری است و من این را درک می‌کنم که افراد نادانسته در آن می‌افتند، اما شروع شد و ما را از بین برد؛ اما آدم باید خودش اراده کند و من اراده کردم.

■ چطور این کار را کردی؟

من آدمی نبودم که یک‌جا بند شوم. پدرم مرا در خانه نگه می‌داشت و من در می‌رفتم، اما من این‌جا که آمدم، خودم خواستم که بسازم و اگر خودت بخواهی می‌سازی.

■ این یک حقیقت است که عوامل زیادی مانند نبود پذیرش اجتماعی باعث می‌شود افراد مصرف‌کننده، مصرف‌کننده باقی بمانند و خواست بازگشت به زندگی عادی در آن‌ها از بین می‌رود. تو این جمله را تأیید می‌کنی یا فکر می‌کنی درست نیست و افراد مصرف‌کننده می‌خواهند شرایط جدید داشته باشند، اما نمی‌توانند؟

من این جمله را قبول دارم. بسیاری از افراد مصرف‌کننده می‌خواهند خودشان را با مواد نابود کنند. آن‌ها می‌دانند که می‌توانند مواد را کنار بگذارند؛ فرصتش را هم دارند، اما نمی‌خواهند.

■ این نخواستنی که می‌گویی از چه چیزی نشئت می‌گیرد؟

ناامیدی. من از بی‌کسی و ناامیدی به این می‌رسیدم که چرا باید ترک کنم. برای چه کسی باید ترک کنم؟ آن‌ها خودشان را نمی‌بینند و به نظر من آدم اول باید خودش را ببیند و بشناسد و درک کند. فرصت و موقعیت وجود دارد، اما خواست ماست که ادامه‌ی راه را مشخص می‌کند.

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲



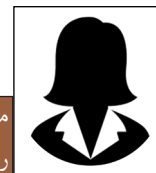
اجتماعی

■ گزارش میدانی از «پاتوق» کارتن خواب‌ها در «میدان کرج» آتش‌های زیر خاکستر شب

شهر بزرگ کرج در شب که بی‌شبهت به شهرهای بزرگ دیگر در ایران نیست.

تا وقتی پول داشتم، کشیدم؛ هیچ وقت دزدی نکردم
ساعت چهار بعدازظهر در یکی از خیابان‌های اصلی کرج ترافیک است. همه منتظرند راه باز شود و بروند. جلوتر که می‌آییم، روبه‌روی یک شیرینی‌فروشی مشهور چند ماشین، از جمله اتومبیل زنی در لاین دوم ایستاده‌اند و خیابان را برای خرید شیرینی بسته‌اند. تاکسی‌ای از کنار ماشین زن رد می‌شود و با مکث کوتاهی به زن تذکر می‌دهد که راه بند آمده و بهتر است جلوتر برود و جای پارکی پیدا کند تا مسیر تردد خودروها باز شود. زن انگار صدای مرد را نمی‌شنود. هیکلش را از پنجره‌ی ماشین چندصد میلیونی‌اش بیرون می‌اندازد

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲



مهسا احمدی
روزنامه‌نگار

اکرم، مرضیه و محمد کسانی‌اند که خیابان را برای زندگی انتخاب کرده‌اند؛ کارتن خواب‌هایی که همه با همین نام‌ها خودشان را معرفی می‌کنند. بعضی‌هایشان نمی‌دانند چه شد که خانه‌شان خیابان شد و زندگی‌شان شبانه. مرضیه را از خانه بیرون کردند و در خیابان ماند. محمد با پدرش نساخت و بیرون آمد و افرادی که هرکدام به دلایلی با زندگی شبانه در خیابان خو گرفتند. گزارش میدانی پیش رو یک ساعت گشت در محل جمع شدن کارتن خواب‌هاست. گوشه‌ای از

و به راننده‌ی تاکسی فحش می‌دهد و فریاد می‌کشد: «دلم می‌خواهد خیابان را ببندم، به تو چه؟!» ساعت یازده شب در یکی از خرابه‌های وسط شهر، جایی که شب‌ها کارتن‌خواب‌ها کنار هم جمع می‌شوند، با حمید، یکی از کسانی که قبلاً کارتن‌خواب بوده، ایستاده‌ایم. می‌گوید: «من هیچ‌وقت دزدی نکردم. همان‌موقع هم که کارتن‌خواب بودم، حتی از مواد آدم‌هایی که کنارم چرت می‌زدند، نمی‌دزدیدم. من می‌دانم مردم با چه بدبختی پول درمی‌آورند. هیچ‌وقت دست تو جیب کسی نکردم. کارتن‌خواب و معتاد بودم، ده سال تو خیابان زندگی کردم؛ اما یک‌بار هم حق کسی را نخوردم.»

اریش فروم، جامعه‌شناس و روان‌کاو اجتماعی در گفت‌وگویی می‌گوید: «سالم‌ترین انسان‌ها بیمارترین‌ها و بیمارترین افراد سالم‌ترین‌ها محسوب می‌شوند. شاید فکر کنید این نوعی بازی با کلمات باشد، اما این‌طور نیست. این یک موضوع بسیار مهم و جدی است. کسی که بیمار است، به شما نشان می‌دهد که هنوز برخی از عناصر انسانی در وجودش آن‌چنان سرکوب نشده‌اند و برای همین در کشمکش و درگیری با قواعد و اصول فرهنگ قرار می‌گیرد و در نتیجه‌ی این مقاومت علائم بیماری از خود نشان می‌دهد. علائم بیماری یا همان سمپتوم نشانه‌ی این نیست که چیزی درست کار نمی‌کند. خوش به حال کسی که سمپتومی دارد. خوشبخت کسی است که وقتی کمبودی دارد، دردی احساس می‌کند. چنان‌چه کسی دردی احساس نکند در وضعیت خطرناکی به سر می‌برد، اما اکثر مردم یا همان انسان‌های نرمال آن‌قدر زیاد سازگار شده‌اند، آن‌قدر خود واقعی‌شان را از دست داده‌اند و چنان از خود بیگانه و چون ابزار و ربات شده‌اند که دیگر حتی مشکل و درد را حس نمی‌کنند. به عبارت دیگر احساس‌های واقعی‌شان چون عشق و نفرت آن‌قدر سرکوب و بازپس‌زده شده و حتی خشک و پژمرده شده که می‌توان به راحتی گفت نوعی اسکیزوفرنی مزمن را از خود نشان می‌دهند.» (۱)

دو روایتی که در ابتدا آورده شده است، با گفته‌های فروم مطابقت دارد. فرد حل‌شده در ساختار و با امکانات مادی زندگی که به حقوق اولیه‌ی دیگران توجهی ندارد و حتی در برابر تذکر از خودش رفتار سوئی نشان می‌دهد و کسی که سال‌ها در خیابان بدون دسترسی به هیچ امکاناتی زندگی کرده، آسیب‌دیده و با برچسب معتاد مورد سرزنش قرار گرفته، هم‌چنان اخلاق درش زنده است و درباره‌ی حقوق

دیگران آگاهی دارد؛ بنابراین می‌توان دریافت آن‌چه از چهره‌ی شهر در شب و افراد بی‌خانمان می‌بینیم، فراتر از چیزی است که تصور می‌کنیم. سیاهی‌های شهر در روز و در شلوغی‌اش رنگ می‌بازند، چون روز است و وقت تردد آدم‌های معمولی همه‌چیز عادی به نظر می‌رسد؛ حتی خشونت؛ اما شب زمان تردد غیرمعمولی‌هاست. شهر در شب قلمروی انسان‌هایی‌ست که هم‌چنان برای زنده نگه‌داشتن وجوه انسانی‌شان با جامعه و ساختارهای از پیش تعیین‌شده در ستیزند.

«پاتوق» غیرمعمولی‌ها

ساعت از ده شب گذشته. از خیابانی که به «پاتوق»، محل جمع‌شدن کارتن‌خواب‌ها می‌رسد، رد می‌شویم. در کنار یک عطاری زنی با لباسی مندرس و سیگار به لب نشسته و با صاحب عطاری حرف می‌زند. چیزی از صاحب عطاری می‌گیرد و پولی می‌دهد. چند لحظه‌ی بعد عطار داخل مغازه می‌شود. وقتی بیرون می‌آید، چیزی در دست دارد که شبیه چند کپسول قرص است. زیر چشمی اطراف را نگاه می‌کند. کپسول‌ها را کف دست زن خالی می‌کند و آرام چیزی می‌گوید. بعد هم آماده می‌شود برای بستن مغازه. هنوز آدم‌های معمولی به صورت کامل شهر را تخلیه نکرده‌اند، اما تعدادشان کم شده. مغازه‌ها که اکثراً خواروبار فروشی یا عطاری‌اند کرکره‌هایشان را پایین می‌کشند و میدان اصلی کرج رفته‌رفته در خاموشی فرومی‌رود.

کنار یک توالت عمومی زیر نور کم‌رنگی با حمید گپ می‌زنیم. چند قدم آن‌طرف‌تر، جایی که تاریکی شروع می‌شود، گروه‌های چند نفره کارتن‌خواب‌ها کنار هم نشسته‌اند و گاهی صدای خنده‌شان سکوت «پاتوق» را می‌شکند. خیابان اصلی نزدیک «پاتوق» کم‌کم خلوت می‌شود و به تعداد افراد کارتن‌خواب اضافه. حمید می‌گوید: «امشب این‌جا خلوت است. چون دو-سه شب پیش طرح اجرا کردند. آمدند همه را بردند، البته از وقتی هوا گرم شده، گرم‌خانه‌ها بچه‌ها را ول می‌کنند تو خیابان.» یکی از کنارمان رد می‌شود و با خنده می‌گوید: «آمدید مقاله، پقاله بنویسید درباره‌ی ما؟ بیایید جلوتر بهتر کمکتان کنیم.»

حمید ادامه می‌دهد: «کاش یکی-دو ساعت دیرتر می‌آمدید. بچه‌ها الان اکثرشان خمار و عصبی‌اند. نشئه که کنند، راحت حرف می‌زنند. قصه‌های جالبی دارند، اما یک‌کم دیگر منتظر بمانیم، حالشان جا می‌آید، البته بیست تومان به هر کی بدهید، هرچه دلتان می‌خواهد، می‌گوید. من نفهمیدم چطور



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

معتاد شدم، اما شاگرد اول بودم. دانشگاه سراسری اصفهان درس خواندم. رشته‌ام را دوست نداشتم. بعد برای کار رفتم گُره. چند سال کره زندگی کردم. وقتی برگشتم، در فرودگاه به خاطر ارتباط با یکی از فامیل‌هایم گرفتندم. آن خانمی که با من ارتباط داشت، ظاهراً مجاهد بود و خارج از ایران زندگی می‌کرد. همین شد که ما را تو فرودگاه گرفتند و فرستادند زندان رجایی‌شهر کرج، البته من کاری نکرده بودم. تو حرف‌هایم با آن خانم گاهی حرف‌های سیاسی می‌زد و

فعالیتی نکرده بودم. یک آشنا داشتم که توانست من را از زندان بیرون بیاورد. بعدش نفهمیدم چطور شد که معتاد شدم. پول زیاد داشتم، اما تو خیابان زندگی می‌کردم. تا وقتی که پول داشتم، کشیدم. بعدش که تمام شد، برگشتم خانه و ترک کردم. الان هم می‌آیم

به بچه‌ها سر می‌زنم. هر وقت جیبم پر باشد، می‌آیم و یک حالی به همه می‌دهم. من این بچه‌ها را خیلی دوست دارم.»

با حمید راه می‌افتیم و به دل تاریکی می‌زنیم. گروه‌های چند نفره از زن و مرد یا تک‌تک در خرابه جمع شده‌اند. بعضی در حال معامله‌ی موادند، بعضی هم در حال کشیدن یا چرت‌زدن. یکی دو نفر با خنده بفرما می‌زنند. زنی در کنار دوسه مرد نشسته. جلو می‌رویم. حمید هشدار می‌دهد: «اکرم خیلی عصبی است. شوهرش نظامی بوده. معتادش می‌کند و بعدش از خانه بیرون می‌اندازدش. چند سال است بچه‌هایش را ندیده.» حمید رو به اکرم می‌گوید: «اکرم! با بچه‌ها حرف می‌زنی؟ دلت می‌خواهد قصه‌ات را تعریف کنی.» یکی از مردان کنار اکرم می‌گوید: «ولش کن، الان خماره. حال نداره.» اکرم پایپ به دست سوت می‌کشد و توله سگی از دور نزدیکش می‌شود. نگاه پر اضطرابش را به ما می‌اندازد و آرام می‌گوید: «ولم کنید بابا! من حرف نمی‌زنم.» یک مرد دیگر روبه‌رویش می‌نشیند و با خنده می‌گوید: «یک دود هم به من بده خوشگله.» اکرم که انگار احساس امنیت کرده، می‌زند زیر خنده.

سه‌دود به جای هروئین

از کنار اکرم و دوستانش می‌گذریم و به گروه بعدی که دور آتش نشسته‌اند، می‌رسیم. حمید دنبال زنی با نام مرضیه می‌گردد. مرضیه از بچه‌های «پاتوق» سرآسیاب مارلیک کرج است. حمید می‌گوید: «این جا «پاتوق» کوچکی است. هرشب در مارلیک پانصد نفر جمع می‌شوند. آن‌جا وضعیتش خیلی با این‌جا فرق دارد. تعداد خیلی بیشتر است. قبلاً تعداد زن‌ها کم بود، اما الان زیاد شده، البته باز هم نسبت به مردها کمترند.»

مرضی از دور صدای ما را می‌شنود و جلو می‌آید و دست می‌دهد. او زنی است حدود پنجاه ساله. رو به حمید می‌گوید: «یک دانه از آن سیگار سوسولی‌ها بده. باز هوا گرم شد، همه ریختند تو خیابان. مارلیک شلوغ بود، آدمم بالا. دوا (هروئین) هم



عکس از ایسنا

آن‌قدر گران شده که اصلاً پیدا نمی‌شود. دو ساعت گشتم تا ساقی امشب را پیدا کردم. باز گیر دادند به ما. همیشه اول حکومتی‌ها می‌ریزند، بعد هم کم‌کم سروکله‌ی خبرنگارها و عکاس‌ها پیدا می‌شود.» بعد سیگارش را آتش می‌زند و رو به ما ادامه می‌دهد: «خب! چی می‌خواهید بدانید؟ قصه‌ی من که تکراری است. پای بساط بابام عملی شدم، بعد هم که بابام مُرد، تو سی سالگی برادرهایم از خانه بیرون کردند و همه‌چی را هم بالا کشیدند. خانه ندارم و نمی‌خواهم داشته باشم. تا حالا ده بار با مددکارها رفته‌ام، صد بار هم به زور بردندم، ولی همین که می‌زنم بیرون برمی‌گردم سراغ رفیق اصلی‌ام؛ یعنی دوا. همه‌چی دیدم. بلندم کردند، کتکم زدند، لختم کردند. من جاهایی را دیدم که خدا ندیده، اما خب سن که می‌رود بالا دیگر کسی کاری به کارت ندارند. این را هم بگویم، من اهل این‌جا نیستم. از مشهد آمده‌ام، تا برسم تهران سه تا راننده‌ی کامیون ترتیب را دادند. جوان بودم و خوشگل، اما عملی. هر کی می‌رسید، یک دستی به ما می‌زد. شنیده بودم تو تهران باید بروم شوش. یک ده سالی هرندی و شوش می‌چرخیدم. بعد اوضاع آن‌جا خراب شد. خیلی بگیربگیر بود. ما هم کوچ کردیم این طرف.»

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

همین‌طور که با ما حرف می‌زند، با بچه‌ها هم خوش‌وبش می‌کند: «مَمَلی! دکتر سراغت را می‌گرفت. می‌گفت: بچه‌ها آمارت را درآورده‌اند. مخبر شدی؟ ناکس زبان درازی کنی، می‌برمت سرآسیاب عربی برقصی.» مملی از کنارش رد می‌شود و با صدای زیری می‌گوید: «ولمان کن مرضی! سه روز است، نخوابیدم. می‌خواهم بروم یک گوشه بیفتم.» مرضی قهقهه می‌زند. دود سیگارش را در هوا فوت می‌کند و می‌گوید: «امشب از هیچ گورستانی شام نذری نیاوردند. ماه مهمانی خداست ناسلامتی؛ شهر را امنیتی کردند، اما به ما هیچی نمی‌ماسد. باید برویم گدایی. همه‌ی «پاتوق‌ها» رئیس دارد، جز این‌جا. جاهایی که رئیس دارد، بچه‌ها گرسنه نمی‌مانند. بالاخره یک کمپی، یک جایی دو تا ظرف غذا می‌رساند. این‌جا صاحب ندارد، رئیس این‌جا پول است. من «پاتوق»‌های زیادی دیدم. تقریباً همه شبیه هم است. بعضی از بچه‌ها «پاتوق» نمی‌مانند، می‌آیند یک دوایی، شیشه‌ای، چیزی می‌گیرند و می‌روند. خیلی‌ها قاطی نمی‌شوند و تکی کف‌خوابی می‌کنند. من هم یک وقت‌هایی می‌زنم بیرون از پاتوق؛ البته زن‌های جوان بیشتر برای کاسی می‌روند. بعد هم با شکم پر برمی‌گردند، ولی من که دیگر کاسی نمی‌کنم، نخاله جمع می‌کنم و می‌فروشم. من یک شانس بیش‌تر تو این زندگی نداشتم؛ چون از بچگی بابام دودی‌ام کرد، از زاییدن افتادم. تا حالا حامله نشدم. این هم حالی بوده که زندگی به من داده.»

با مرضی خداحافظی می‌کنیم و ادامه می‌دهیم. مردی با سر و وضع شبیه به «معمولی‌ها» کنار گروهی نشسته و با پایپ آن‌ها مواد مصرف می‌کند، بعد بلند می‌شود و ازشان خداحافظی می‌کند و از «پاتوق» بیرون می‌روند. جوان دیگری با همان شکل که به کارتن‌خواب‌ها شباهتی ندارد، در کنار گروه دیگری جا می‌گیرد و می‌گوید: «دو تا دود هم به من بدهید، باید زود به خانه بروم.» جمعیت کارتن‌خواب‌های این‌جا به پنجاه نفر نمی‌رسد. حمید می‌گوید: «کم‌کم وقت رفتن است. امنیتی‌ها آمار دارند. مخصوصاً که این چند روز حساسی گیر می‌دهند. بچه‌ها می‌گویند جمهوری اسلامی قیمت مواد را بالا برده تا سورچه بریزد تو بازار. سورچه قوی‌شده‌ی هروئین است. بهش می‌گویند سه‌دود؛ یعنی سه تا دود کافی است و بیش‌تر از آن مرگ است. وقتی کراک را ریختند توی بازار تعداد زیادی کارتن‌خواب مردند. من آن‌موقع کارتن‌خواب بودم، از خواب که بیدار می‌شدم سه-چهار نفر کنارم مرده بودند. ساقی‌ها به جای کراک به بچه‌ها قرص

برنج می‌دادند. بعدش که گندش در آمد، کراک را تا حد زیادی جمع کردند. حالا معلوم نیست با سه‌دود قرار است چه بلایی سرشان بیاید.»

از بین زنان و مردان می‌گذریم و دوباره به روشنایی خیابان می‌رسیم. شهر از صدا افتاده. حمید با خنده می‌گوید: «جان سالم به در بردیم! بالاخره آمدیم بیرون، البته بچه‌ها آزاری ندارند، اما خب خیلی‌هایشان روی موادند و دست خودشان نیست. خیلی‌ها هم از آدم معمولی‌ها بدشان می‌آید.»

سیاهی روز در دل شب بیرون می‌زند

هر صبح هرکدام از ما نقاب شادی‌مان را به صورت می‌زنیم و در پی زندگی بهتر می‌دویم و نهایتاً شب بی‌آن‌که بدانیم برای چه و چرا آن همه دویده‌ایم، به خانه می‌رسیم و می‌خواهیم. کم‌تر کسی است که ساکن شهر باشد و نیمه‌شب در خیابان بماند. شهر در شب قلمروی دیگرانی‌ست که در روز نمی‌توانند جزئی از آن باشند. این جمله‌ی «شب ناامن است» در زیست انسان امروز نهادینه شده. مکان‌ها یا شهرهای خاصی شبانه‌روزی‌اند. جایی مانند تهران که پایتخت است و محلی پر رفت‌وآمد در مناسبت‌ها و زمان‌های خاصی تا دیروقت زنده است؛ شب که می‌شود، چهره‌اش تغییر می‌کند. کسانی که فرصت زندگی در روز نیافته‌اند، شب‌ها را غنیمت می‌شمارند، اما سؤال این‌جاست که چرا ناامنی در شب توسط حاکمیت تبلیغ می‌شود؟ چرا فکری برای امنیت شبانه نمی‌شود؟ چرا اگر زنی فقط برای یک شب از خانه بیرون بماند، در معرض هزاران آسیب قرار می‌گیرد؟ روایت زنان و مردان کارتن‌خواب از این حکایت دارد که حتی آن‌ها که دیگر جزء لاینفک شب شده‌اند، در محیط ناامنی قرار دارند. خیلی از آن‌ها سال‌هاست در خیابان زندگی می‌کنند و به این سبک عادت کرده‌اند. بسیاری جوان و نوجوانند و اول کار، اما چیزی که بیش از همه به چشم می‌آید، زیادشدن روزه‌روز آن‌هاست. هربار که به یکی از «پاتوق‌ها» مراجعه کنید، می‌بینید تعداد کسانی که بی‌خانمان شده‌اند، بیش‌تر شده. علت‌ها نه‌تنها ساختاری و مانند عواملی چون فقر و گرسنگی‌اند، بلکه به نظر می‌رسد از سوی حاکمیت عمدی هم باشد تا تعداد بیش‌تری از جوانان در خماری و نشنگی روشنایی روز را از دست بدهند.

پانوش:

ترجمه‌ی بخشی از مقاله‌ی نقاب شادی و مسئله‌ی سرکوب در جوامع مدرن، اثر اریک فروم، ۱۹۷۷، منتشرشده در وبسایت اوپن کالج.



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲



گفتگوی ویژه

■ طرح مشکل کارتن خوابی در ایران در گفتگو با حسین حاتمی، عضو کمیسیون اجتماعی مجلس ضریب پایین توجه برای کارتن خوابی

اعضای کمیسیون اجتماعی مجلس شورای اسلامی رفتیم تا در خصوص مسئله کارتن خوابی در تهران و ایران و اظهارنظرهای اعضای شورای شهر تهران با حسین حاتمی، نماینده استان آذربایجان شرقی و عضو کمیسیون اجتماعی مجلس شورای اسلامی گفتگویی داشتیم. اظهارنظرهای نقل شده از حسین حاتمی در این گزارش نتیجه گفتگوی ماهنامه‌ی خط صلح با این نماینده مجلس است.

سیاست گذار و مسئول کیست؟

حسین حاتمی، عضو کمیسیون اجتماعی مجلس که پیش تر در مجموعه‌ی سپاه پاسداران و بسیج عشایر هم مسئولیت داشته، سیاست گذار در حوزه کارتن خوابی را سازمان بهزیستی می‌داند و می‌گوید که به نظر او مدیریت میدانی مسئله با شهرداری هاست. او مسئله کارتن خوابی را پدیده‌ای شهری، متعلق به کلان شهرها در ایران و از موضوعات آسیب‌های اجتماعی شهری می‌داند؛ البته به باور او مسئولیت داشتن شهرداری‌ها در این حوزه نافی مسئولیت سازمان بهزیستی و دیگر نهادهای حمایتی نیست. این نماینده مجلس می‌داند که بنا بر مصوبه مجلس شورای اسلامی، بهزیستی و وزارت بهداشت در حوزه سامان‌دهی کارتن خواب‌ها مسئولیت دارند و می‌بایست آن را به انجام برسانند. او هم چنین به خط صلح می‌گوید که پدیده کارتن خوابی در کلان‌شهرهای



علی کلایی
روزنامه‌نگار

کارشناسان در حوزه آسیب‌شناسی اجتماعی در ایران از رسیدن سن کارتن‌خوابی به دوازده سال سخن می‌گویند. (۱) اعضای شورای شهر تهران کارتن‌خوابی را نوعی «سبک زندگی» عنوان می‌کنند (۲) و در آخرین روزهای پاییز سال گذشته معاون حمایت‌های اجتماعی سازمان رفاه، خدمات و مشارکت‌های اجتماعی شهرداری تهران در واکنش به خبر فوت دو کارتن‌خواب در تهران، اولی را پیرزنی دارای مشکلات ربوی توصیف می‌کند و درباره‌ی نفر دوم هم می‌گوید که «نمی‌توان گفت که مددجویی که در آن تصویر وجود دارد، فوت شده یا خیر». (۳)

در چنین شرایطی و با توجه به وضعیت بحرانی کارتن‌خواب‌ها در تهران تلاش کردیم تا با اعضای شورای شهر تهران، بالاخص زهرا شمس احسان، رئیس کمیته اجتماعی شورای شهر تهران که کارتن‌خوابی را نوعی «سبک زندگی» خوانده بود، گفتگو کنیم که این امکان به دلیل پاسخ‌گوبودن اعضای شورای شهر برای ماهنامه‌ی خط صلح میسر نشد. بر این اساس سراغ یکی از

خط صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

ایران پدیده‌ی رایجی است و البته بر این باور است که الگوی تهران در برابر این مشکل باید به باقی شهرها تسری پیدا کند؛ تهرانی که به گفته‌ی مسئولان شهری‌اش در دی‌ماه سال گذشته بیش از بیست و چهار هزار کارتن‌خواب دارد و مسئله‌ی اتوبوس‌خوابی هم به مشکلات پیشین آن اضافه شده. (۴)

ضریب پایین توجه

حسین حاتمی، نماینده‌ی مجلس در گفتگو با ماهنامه‌ی خط صلح اما نکته‌ای می‌گوید که نگاه مجموعه‌ی تقنینی کشور به مسئله‌ی کارتن‌خوابی را توضیح می‌دهد. او با ذکر این مسئله که موضوعات و آسیب‌های اجتماعی موجود در ایران دامنه‌ی فراگیری دارند، ضمن نام‌بردن از مسائلی چون حاشیه‌نشینی، کودکان کار، اعتیاد و طلاق و مواردی مانند آن‌ها از «ضریب پایین‌تر» مسئله‌ی کارتن‌خوابی برای کمیسیون اجتماعی مجلس می‌گوید و هم‌چنین توضیح می‌دهد که چون این مسئله در فصل زمستان آسیب ایجاد می‌کند و «افکار عمومی جریحه‌دار می‌شود، طبیعتاً از این زاویه به مسئله پرداخته می‌شود».

حتی وقتی دوباره به او گفته می‌شود که «می‌فرمایید کارتن‌خوابی از نگاه کمیسیون در درجه‌ی پایین‌تری از اهمیت نسبت به سایر معضلات اجتماعی قرار دارد»، این عضو کمیسیون اجتماعی مجلس می‌گوید: «به لحاظ دامنه‌ی شمولیت و فراگیری عرض کردم. در قیاس با حاشیه‌نشینی، کودکان کار، اعتیاد و مانند آن‌ها عرض شده؛ وگرنه در فصولی مانند زمستان این پاشنه‌ی آشیلی برای جریحه‌دار شدن افکار عمومی است و آسیب را در جامعه به دنبال دارد و طبیعتاً باید مورد توجه قرار بگیرد».

حسین حاتمی، عضو کمیسیون اجتماعی مجلس البته اذعان دارد که همه‌ی آسیب‌های اجتماعی در دایره‌ی توجه این کمیسیون قرار دارند. «از پدیده‌ی کودکان کار تا حاشیه‌نشینی تا طلاق و اعتیاد.» هم‌چنین به گفته‌ی این عضو کمیسیون اجتماعی، مجلس در نشست‌های مختلفی با نهادهای دخیل در آسیب‌های اجتماعی مانند «سازمان بهزیستی، وزارت کشور، نهادهای حمایتی و نیروی انتظامی» بارها موضوعاتی چون کارتن‌خوابی را مورد بررسی قرار داده و «یک رصد و پایش میدانی هم از این موضوع و موضوعات متبلا به در حوزه‌ی آسیب‌های اجتماعی را کمیسیون اجتماعی در دستور کار خود دارد و بی‌تفاوت با این موضوعات نیست.» حاتمی هم‌چنین از وجود کمیته‌ای تخصصی در کمیسیون در خصوص آسیب‌های اجتماعی خبر می‌دهد که مسئولیت آن بر عهده‌ی فاطمه قاسم پور، نماینده‌ی تهران در مجلس است.

آیا کارتن‌خوابی معلول پدیده‌ی اعتیاد است؟

حسین حاتمی، نماینده و عضو کمیسیون اجتماعی مجلس بر این باور است که «عمدتاً خود کارتن‌خوابی معلول پدیده‌ی اجتماعی به نام اعتیاد است.» او هم‌چنین تأکید می‌کند که «کارتن‌خوابی عمدتاً از عوارض اعتیاد است». در ادامه‌ی بحث و وقتی به ایشان گفته می‌شود که مسائلی مانند فقر، فرار از خانه

و مباحثی این‌چنین هم عامل کارتن‌خوابی شهروندان است، این نماینده‌ی مجلس هم‌چنان مُصر است و تأکید می‌کند که از نظر او کارتن‌خوابی «بیش‌تر ناشی از اعتیاد است» و «شاید نمونه‌های نادری هم خلاف این موضوع باشد، اما شما مطمئن باشید که معلول پدیده‌ای به نام اعتیاد است.»

در این خصوص امان‌الله قرایی، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه اخیراً در گفتگویی با بیان این‌که فقر اقتصادی، نابه‌سامانی خانواده‌ها و فقر فرهنگی علت اصلی فرار دختران و کارتن‌خواب‌شدن آن‌ها است، اظهار کرده است: «بدرستی، بی‌سرپرستی، خشونت‌های خانوادگی و تأثیرپذیری از دوستان از دیگر عوامل روی آوردن به کارتن‌خوابی است.» قرایی هم‌چنین با تأکید بر این‌که افزایش آمار کارتن‌خوابی وضعیت بحرانی جامعه‌ی ایران را نشان می‌دهد، بر عامل فقر هم‌چنان تأکید می‌کند. (۵) هم‌چنین در پژوهش دیگری با عنوان «اعتیاد، طرد اجتماعی و کارتن‌خوابی در شهر تهران؛ پژوهشی کیفی» که در نشریه‌ی «بررسی مسایل اجتماعی ایران (نامه‌ی علوم اجتماعی)» در زمستان ۱۳۸۹ منتشر شده، از سه عامل عمده‌ی «اعتیاد به مواد مخدر، ناتوانی‌های جسمی و روانی و عدم تطابق با محیط پس از مهاجرت به عنوان «عوامل تسهیل‌کننده‌ی ورود افراد به مسیر بی‌خانمانی» نام برده می‌شود؛ در واقع چه پژوهش‌های کیفی انجام‌شده در دهه‌ی گذشته و چه نظرات اخیر اساتید جامعه‌شناسی و محققان در این حوزه با نظرات عضو کمیسیون اجتماعی مجلس تفاوت‌های اساسی دارند. حال این‌که حسین حاتمی، نماینده‌ی مجلس چطور می‌گوید که کارتن‌خوابی مطمئناً معلول پدیده‌ای به نام اعتیاد است، جای پرسش جدی دارد.

کارتن‌خوابی، سبک زندگی و شورای شهر تهران

شهریور ۱۴۰۰ زهرا شمس احسان، عضو کمیته‌ی اجتماعی شورای شهر تهران در اظهارنظری جنجالی از نوعی «سبک زندگی» بودن کارتن‌خوابی سخن گفت و توضیح داد که مثلاً «خانمی را که بنا به هر دلیلی و در یک فرایند خاص بیست سال در خیابان کارتن‌خوابی را تجربه کرده، نمی‌توان یک‌دفعه از چنین سبک زندگی‌ای جدا کرد و به کانون خانه و خانواده سوق داد.» (۲)

همین اظهارنظر را با حسین حاتمی، عضو کمیسیون اجتماعی مجلس در میان گذاشتیم. او پس از لحظاتی سکوت گفت که از نظر او کارتن‌خوابی «طبیعتاً نمی‌تواند سبک زندگی باشد». او هم‌چنین ادامه داد که «باید گفت که کارتن‌خوابی از عوارض آسیب‌های اجتماعی است». این نماینده‌ی مجلس در ادامه با ذکر این نکته که «من برای این‌که این یک نوع سبک زندگی است، نمی‌توانم مصداق مستندی داشته باشم»، گفت که «زمانی می‌تواند سبک زندگی باشد که طرف در کمال تمول و توانمندی این راه را برای زندگی کردن انتخاب کرده باشد. اگر از سر اضطرار و ناچاری فرد چنین می‌کند، دیگر نمی‌تواند سبک زندگی باشد.»



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

زنان کارتن خواب آسیب پذیرتر از مردان کارتن خواب

از حسین حاتمی، عضو کمیسیون اجتماعی مجلس پرسش شد که برای زنان کارتن خوابی که از مردان کارتن خواب آسیب پذیرترند، چه باید کرد؟ پاسخ او «سامان دهی» بود. به گفته‌ی او «شهرداران مناطق باید مسئولیت بپذیرند. هر شهرداری در محدوده‌ی شهری خودش اگر با چنین پدیده‌ای روبه‌رو باشد، باید برای آن راه‌حلی تدوین کند. کار سختی هم نیست. شهر بلوک‌بندی شده به نواحی و مناطق و اگر همین موضوع را به عنوان مأموریت به شهرداران بدهیم، خیلی هم هزینه‌بر نخواهد بود». این نماینده‌ی مجلس می‌گوید که «شهرداری‌ها این همه هزینه برای مصارف فرهنگی و اجتماعی یا زیرساخت‌های عمرانی هزینه می‌کنند. درصد اندکی را هم اختصاص بدهند به این موضوعات». به باور این نماینده‌ی مجلس این کار از سویی با هم‌افزایی میان نهادهای حمایتی مثل سازمان بهزیستی، نیروی انتظامی و وزارت کشور و از سویی دیگر تشکل‌های مردم‌نهاد که در حوزه‌ی آسیب‌های اجتماعی فعالیت می‌کنند، انجام می‌شود.

تقسیم کار میان نهادهای حاکمیتی و سمن‌ها

اسفند ۱۴۰۰ خبر رسید که «خانه‌ی خورشید»، سازمان مردم‌نهاد کاهش آسیب اعتیاد در میان زنان ایران تعطیل شد. در همین رابطه لیلا ارشد و سرور منشی‌زاده، بنیانگذاران «خانه‌ی خورشید» اعلام کرده‌اند که به دلیل «فشارها و به اجبار» فعالیت این خانه‌ی امن غیردولتی را متوقف کرده‌اند. خانم ارشد این مؤسسه را در سال ۱۳۸۵ برای کمک به زنان آسیب‌دیده از اعتیاد در «دروازه غار» تهران راه‌اندازی کرده بود. پیش از «خانه‌ی خورشید»، «جمعیت امام علی» هم که کارکردی در همین حوزه‌ها داشت، تعطیل شده بود. احسان بداعی، خبرنگار هم با اشاره به تعطیلی «خانه‌ی خورشید» در توییترش در همان زمان نوشت که «مرکز کاهش آسیب‌های بانوان شوش هم در آستانه‌ی تعطیلی است. دلیل هم ساده است؛ مقرر شده یک قرارگاه جای سمن‌ها و ان‌جی‌اوها را بگیرد» (۶)

حسین حاتمی، عضو کمیسیون اجتماعی مجلس اما در برابر پرسشی در خصوص تعطیلی «خانه‌ی خورشید» گفت که مباحثی بوده، اما الان (در لحظه‌ی گفتگو) حضور ذهن ندارد! این عضو کمیسیون اجتماعی اما در پاسخ به پرسشی در خصوص نقش ان‌جی‌اوها و نهادهای مدنی گفت که به نظر او بخش مدیریتی و حمایتی با نهادهای حاکمیتی است و بخش میدانی مسئله با سازمان‌های مردم‌نهاد. او بر این باور است که باید «بار عملیات میدانی را مجموعه‌های مردم‌نهاد و سمن‌ها و ان‌جی‌اوها برعهده بگیرند». اما این که با این برخوردها و تعطیل کردن سازمان‌های مردم‌نهاد چطور می‌توانند چنین کنند، پرسشی است که هم‌چنان بی‌پاسخ باقی ماند.

یک تشخیص: قیاس تبریز با تهران در مواجهه با مسئله‌ی

کارتن خوابی

در آخر از آقای نماینده می‌پرسیم که با توجه به سوابق ایشان در

استان آذربایجان شرقی، آیا در این استان هم مانند استان‌های دیگر با مسئله‌ی کارتن خوابی مواجهیم؟ بالاخص در شهری مثل تبریز؟

پاسخ ایشان جالب بود و می‌تواند نگاه این عضو کمیسیون اجتماعی مجلس را به مسائل نشان دهد. او به خط صلح گفت که «ما معضل حاشیه‌نشینی را در کلان شهر تبریز و دوسه شهر دیگر بزرگ استان آذربایجان شرقی داریم، اما با توجه به بافت اجتماعی در منطقه‌ی آذربایجان موضوع کارتن‌خوابی یا موضوع زنان کارتن خواب را به شدت و حدت تهران نداریم». به نظر او در وجود این معضل «بافت اجتماعی و فرهنگی مناطق هم بی تأثیر نیست»؛ آن هم با توجه به رنگارنگی اقوام و مهاجران از استان‌های دیگر کشور در تهران و وجودداشتن این تنوع در شهری مثل تبریز و آن‌چه که این آقای نماینده وجود «انسجام اجتماعی و یک‌پارچگی فرهنگی» در تبریز می‌نامد.

سوالات سخت و پاسخ گونبوندن مسئولان امر

در جایی از گفتگو آقای حاتمی گفت که «سوالات سخت» می‌پرسید. او راست می‌گوید؛ پرسش‌ها در خصوص معضلی مانند کارتن‌خوابی در شهرهای ایران، سوالی سخت از مسئولان شهری و کشوری است. بر خلاف گفته‌ی آقای نماینده هم مسئله صرفاً جریحه‌دارشدن افکار عمومی نیست؛ مسئله جان انسان و حقوق اساسی آن‌هاست که با فقر و انواع و اقسام معضلات اجتماعی نقض می‌شود؛ جان‌هایی که توسط هیولای فقر ستانده می‌شود و گوش‌های مسئولانی که هم‌چنان نمی‌شنود. شورای شهری‌های تهران پاسخ ندادند و گویی برای آن‌ها صرفاً پاسخ‌دادن به رسانه‌های حکومتی پاسخ‌گویی محسوب می‌شود.

کاش مسئولان امر و تصمیم‌گیران شهری و کشوری به این پرسش‌های سخت پاسخ بگویند. این که به کدام رسانه می‌گویند، مهم نیست؛ مهم پاسخ و راه‌کار است تا جان انسان‌ها روزانه در خیابان‌های شهرهای بزرگ ایران مانند تهران ستانده نشود؛ در خیابان‌هایی که تنها چیزی که در آن‌ها محترم نیست، انسان و حرمت اوست.

پانوش‌ها:

۱. آمار رو به‌رشد زنان کارتن خواب / کاهش سن کارتن‌خوابی به دوازده سال، رکنا، ۲۸ تیرماه ۱۴۰۰.
۲. عضو شورای شهر تهران: کارتن‌خوابی نوعی سبک زندگی است، جماران، ۴ شهریورماه ۱۴۰۰.
۳. توضیحات شهرداری تهران درباره‌ی مرگ دو کارتن‌خواب از سرما، ایرنا ۲۸ آذرماه ۱۴۰۰.
۴. بیست و چهار هزار کارتن خواب و بیخانمان داریم / «اتوبوس‌خوابی» از کجا آب می‌خورد؟، خبرگزاری دانشجو، ۱۱ دی‌ماه ۱۴۰۰.
۵. از کارتن‌خوابی تا خیابان‌خوابی؛ مهم‌ترین عامل اصلی کارتن‌خوابی در شهرهای بزرگ چیست؟، خبرگزاری آنا، ۲۳ خردادماه ۱۴۰۰.
۶. تعطیلی یک سازمان مردم‌نهاد دیگر؛ «خانه‌ی خورشید» هم تعطیل شد، رادیو فردا، ۱۰ اسفندماه ۱۴۰۰.

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲



■ بررسی تأثیر جنسیت در معضلی اجتماعی به نام کارتن خوابی دلبر کان غمگین خیابان*



نسیم سلطان بیگی
روزنامه‌نگار

باشد که به کارتن خوابی می‌رسد. به گفته‌ی مدیر یکی از مراکز نگهداری از زنان آسیب‌دیده تجاوز محارم در کودکی یکی از دلایل پرتکراری است که زنان را به سمت کارتن خوابی سوق می‌دهد. بر اساس آخرین آمارهای ارائه‌شده از سوی بهزیستی سن کارتن خوابی زنان به پانزده سال رسیده. در این گزارش به گفت‌وگو با یک زن کارتن خواب بهبودیافته و مدیر یک مرکز نگهداری زنان آسیب‌دیده نشستیم و برای حفظ حریم خصوصی و امنیت آن‌ها از بیان نام واقعی‌شان پرهیز کرده‌ایم.

ما مرکز در جایی از کتاب خاطرات دلبر کان غمگین من می‌گوید: «و بالاخره فهمیدم که عشق حالتی روحی نیست، بلکه بخت و اقبال است.» در ادامه‌ی این جمله می‌توان گفت همه‌ی انسان‌ها خوش‌اقبال نیستند. زنان کارتن خواب بخشی از آنانی‌اند که خوش‌اقبال نبوده‌اند و نه آغوش خانواده و نه آغوش جامعه به رویشان گشوده نیست. نیاز، زن کارتن خواب بهبودیافته‌ای است که درباره‌ی تأثیر جنسیت در مسئله‌ی کارتن خوابی می‌گوید: «یک زن به خاطر جنسیتش در کارتن خوابی آسیب‌های بیشتری می‌بیند. زنان کارتن خواب مورد تجاوز قرار می‌گیرند و حقارتی هم که زنان کارتن خواب می‌کشند، بیش‌تر از مردان است. آن‌ها

شخصیت اول کتاب خاطرات دلبر کان غمگین من روزنامه‌نگار پیری است که در آستانه‌ی نود سالگی می‌خواهد یک شب عشقی دیوانه‌وار را با دختری نوجوان به خودش هدیه دهد؛ تصمیمی که در نهایت در نود سالگی زندگی او را لبریز از احساس‌رهایی می‌کند که پیش از آن نظیرش را نشناخته بود. آزادی همه‌ی آن چیزی است که ما در جست‌وجوی آنیم و در جامعه‌ی امروز زنان بیش از مردان به دنبال تجربه‌ی احساس‌رهایی می‌گردند که ریشه‌های آن در مردسالاری حاکم بر جامعه به روشنی هویداست؛ اما اگر همه‌چیز درست جفت‌وجور نشود، دست‌یافتن به همین احساس‌رهایی می‌تواند نقطه‌ی آغاز راهی

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

جایگاهی در جامعه پیدا نمی‌کند. متأسفانه در جامعه‌ی ما زنان بیش‌تر نادیده گرفته می‌شوند و حتی برای زنان سالم هم بارها از این جمله استفاده می‌شود که "زن است دیگر!" این جمله خیلی آزاردهنده است. زمانی که زنان درگیر آسیب‌هایی مثل مصرف مواد مخدر یا کارتن‌خوابی می‌شوند، این مسئله برایشان تشدید می‌شود، طرد می‌شوند و از چشم‌ها می‌افتند.»

نیاز در پاسخ به سوالی درباره‌ی این‌که مردان کارتن‌خواب و مصرف‌کننده بیش‌تر به آن‌ها آسیب می‌رسانند یا مردان عادی جامعه، می‌گوید: «من نمی‌گویم که از مردان کارتن‌خواب آسیبی ندیدم، اما می‌گویم بیش‌ترین آسیب از سمت افرادی بوده که خودشان این بیماری را نداشتند. برای من خیلی دردناک است که این جمله را بگویم، اما من آن را تجربه کرده‌ام که یک دستمال کاغذی ارزشی بیش‌تر از یک زن کارتن‌خواب دارد. مردان عادی فقط برای تخلیه‌ی خودشان می‌آیند و در ازای آن پرداختی هم نمی‌کنند. آن‌ها می‌گویند شما کارتن‌خوابید و کسی را ندارید و آزار و اذیت‌شان را می‌کنند، به ما تجاوز می‌کنند، تحقیر هم می‌کنند، کتک هم می‌زنند و می‌روند.»

تجاوز محارم؛ دلیلی که پنهانش می‌کنند

روزنامه‌نگار پیر آخرین کتاب مارکز خصوصیات اخلاقی خاص خودش را دارد. او نه رازی را با کسی در میان می‌گذارد و نه از حادثه‌های جسم و روح روایت می‌کند، زیرا از دوران جوانی‌اش دریافته که هیچ‌کس در امان نیست. ندا کشوری، مدیر یکی از مراکز نگهداری از زنان کارتن‌خواب درباره‌ی آن‌چه این زنان را به کارتن‌خوابی می‌رساند، می‌گوید: «بسیاری از زنان مرکز ما بودند که الان بالای سی سال سن دارند و در کودکی برای آن‌ها اتفاقی افتاده که نتوانسته‌اند به شکل علنی در برابر آن اعتراض کنند. در بسیاری موارد آن‌ها مورد تعدی محارم قرار گرفته‌اند و زمانی که این اتفاق می‌افتد، آن‌ها جرات بیان آن را ندارند.» او در توضیح بیش‌تر این موضوع می‌گوید: «دخترهایی در این مرکز بودند که از هفت تا پانزده سالگی مورد تجاوز پدر خودشان قرار داشتند و شب عروسی این موضوع را به مادرشان می‌گویند و تازه آن‌زمان مادر بچه متوجه می‌شود چه اتفاقی افتاده. عروسی به هم می‌خورد و خانواده به خاطر حفظ آبروی خودشان — که در فرهنگ عامه‌ی ما وجود دارد — دخترشان را به پیرمردی تریاکی می‌دهند. دختر بچه از پیرمرد بچه‌دار می‌شود و با فرزندش از خانه‌ی پیرمرد فرار می‌کند. او را با مرد مصرف‌کننده‌ی دیگری دستگیر می‌کنند، بچه را به بهزیستی می‌دهد و این زن در اثر این اتفاقات در پروسه‌ی کارتن‌خوابی می‌افتد و همه‌ی این‌ها در حالی است که هیچ اعتیادی نداشته.» او بر این باور است که در مواجهه با زنان کارتن‌خواب باید به ریشه‌های مسئله‌ی

آن‌ها برگردیم و دنبال خانواده‌هایشان بگردیم که آن‌ها را درمان کنیم. او در ادامه می‌گوید: «زیرا این زنان دوباره به آن زندگی برمی‌گردند و اگر خانواده درمان نشده باشد، باز هم در معرض همان آسیب قرار می‌گیرند.»

خشونت جنسی که بر زنان کارتن‌خواب می‌رود، در موارد متعددی به بارداری‌های ناخواسته منجر می‌شود. نیاز درباره‌ی سرانجام این بارداری‌ها می‌گوید: «خیلی پیش می‌آید که در دوران کارتن‌خوابی زنان حامله شوند و بدبختی‌های آن‌ها ده برابر می‌شود. آن‌ها در آلودگی‌ها زایمان می‌کنند و بچه را یا به بهزیستی می‌دهند یا تعداد کمی از آن‌ها بچه را نزد خود نگهداری می‌کنند یا پیش از زایمان بچه‌ی در شکم‌شان را در ازای دریافت مبلغ‌های خیلی کمی پیش‌فروش می‌کنند، چون امکان نگهداری ندارند؛ با این حال همان مبلغ را هم به آن‌ها نمی‌دادند.» او در ادامه روایت یکی از دوستان خودش را تعریف می‌کند: «یکی از دوستان خود من باردار بود و نمی‌دانست پدر این بچه کیست و بچه‌اش را پیش‌فروش کرد. او برای زایمان به بیمارستان رفت و وقتی برگشت، گریه می‌کرد و می‌گفت آن خانواده فقط هزینه‌ی زایمانش را دادند و بچه را بردند و پولی را که قرار بود به او بدهند، ندادند.» نیاز در پاسخ به این سوال که خانواده‌ها از کجا زنان کارتن‌خواب حامله را پیدا می‌کنند، می‌گوید: «نمی‌دانم، اما این افراد می‌دانند که زنان حامله در فلان پاتوق هستند و دنبال‌شان می‌گردند و آن‌ها را پیدا می‌کنند یا مردان می‌دانند که می‌توانند زنان کارتن‌خواب را در پاتوق‌ها به راحتی در ازای یک ده‌هزاری یا مواد به دست بیاورند و به همین دلیل هم به پاتوق‌ها می‌آیند.» او در ادامه می‌گوید: «ما ممکن است تنها یک بار یک فرد را ببینیم، اما همان یک بار منجر به حاملگی می‌شود و نمی‌دانیم او چه کسی بوده. حاملگی بسیار گسترده است و زیاد اتفاق می‌افتد و خشونت جنسی علیه زنان کارتن‌خواب بسیار زیاد است.»

او در ادامه درباره‌ی شرایط زایمان این زنان می‌گوید: «شرایط زایمان این زنان بسیار رنج‌آور است و بیش‌تر آن‌ها در بیابان و در تنهایی زایمان می‌کنند. آن‌ها به جای پوشک از کیسه‌های زباله سفید و دستمال کاغذی استفاده می‌کنند و در بسیاری موارد حتی لباس برای نوزاد به دنیا آمده ندارند.» اما ماجرا به همین جا ختم نمی‌شود و حتی اگر در پاتوق‌های کارتن‌خوابی زن و مردی تصمیم بگیرند با هم زندگی کنند هم شرایط برایشان چندان مهیا نیست: «وقتی زنان و مردان کارتن‌خواب در همان پاتوق‌ها تصمیم می‌گیرند با هم باشند، فقط می‌توانند صیغه کنند و چون بیش‌ترشان مدارک هویتی ندارند، امکان عقد رسمی برای آن‌ها وجود ندارد.»

او در ادامه درباره‌ی
شرایط زایمان این
زنان می‌گوید: «شرایط
زایمان این زنان بسیار
رنج‌آور است و بیش‌تر
آن‌ها در بیابان و در
تنهایی زایمان می‌کنند.
آن‌ها به جای پوشک از
کیسه‌های زباله سفید و
دستمال کاغذی استفاده
می‌کنند و در بسیاری
موارد حتی لباس
برای نوزاد به دنیا آمده
ندارند.»

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

«دردآورترین لحظات زندگی یک زن کارتن‌خواب زمانی است که مجبور به هم‌خوابگی با یک مرد غریبه می‌شود.» این جمله را نیاز می‌گوید. او در پاسخ به این گزاره که برخی این زنان را تن‌فروش می‌خوانند، می‌گوید: «هیچ زنی در دوران کارتن‌خوابی و مصرف مواد مخدر از سر تمایل با هیچ مردی نمی‌خوابد. این را به جرات می‌گویم، زیرا هیچ لذتی نمی‌برد و این مسئله از سر نیاز یا اجبار اتفاق می‌افتد. آن‌ها به پول یا مواد نیاز دارند و از سر تمایل این کار را نمی‌کنند، زیرا لذتی ندارد. کسی که خمار است، با فشار یک انگشت درد را ده برابر بیش‌تر احساس می‌کند، اما خود من در زمان خماری بارها مجبور شدم تن به تن‌فروشی بدهم و تحمل کردن آن جسم بیگانه و نفس‌هایی که حالم را به هم می‌زد، دردآورترین لحظه‌های زندگی‌ام بوده و فقط آرزو می‌کردم که زودتر تمام شود.» او ادامه می‌دهد: «بدتر از همه‌ی این‌ها تحمل دردی بود که در جسمم داشتم. من باید استخوان‌درد ناشی از خماری را تحمل می‌کردم. عرق سردی که می‌ریختم و نفس‌های فردی را هم که حتی نامش را نمی‌دانستم، تحمل می‌کردم. این‌ها هیچ لذتی ندارد و دردآورترین لحظات زندگی یک زن کارتن‌خواب است.»

از نیاز درباره‌ی مکان‌هایی که مردان با آن‌ها ارتباط جنسی برقرار می‌کنند، می‌پرسیم و او در پاسخ می‌گوید: «مردان عادی به پاتوق می‌آیند، زنی را که می‌خواهند، انتخاب می‌کنند و با خود می‌برند و بیش‌تر وقت‌ها به آن‌ها در ماشین یا بیابان تجاوز می‌کنند. خیلی به ندرت اتفاق می‌افتاد که زنان را به خانه‌هایشان ببرند و البته رفتن به خانه خودش داستان دیگری هم دارد.» به گفته‌ی او در خانه خطر این که چند نفری بر سر آن‌ها بریزند، بسیار زیاد است: «ما خودمان اغلب به خانه نمی‌رفتیم، چون شاید از ده نفر تنها دو نفر آدم حسایی بودند و به همین دلیل بیش‌تر زنان کارتن‌خواب خودشان هم نمی‌خواستند به خانه بروند و نمی‌رفتند و در ماشین به آن‌ها تجاوز می‌شد.» او در ادامه درباره‌ی پنهان کردن جنسیتش از مردان می‌گوید: «من در زمان کارتن‌خوابی قیافه‌ام را شبیه پسرها کرده بودم و تیپ پسرانه می‌زدم و افراد کمی می‌دانستند که من دخترم. صورتم و دست‌هایم را سیاه می‌کردم که از لطافت پوستم نفهمند من دخترم. این کار را بیش‌تر برای آدم‌های عادی می‌کردم تا در خیابان نفهمند من دخترم، زیرا در پاتوق بیش‌تر آدم‌ها می‌دانستند که من دخترم و از کسی که نمی‌خواستمش، دوری می‌کردم. من کلاه داشتم و تیپ پسرانه. بیش‌تر زنان کارتن‌خواب هم به همین شکلند.» او در ادامه می‌گوید: «ما در دوران کارتن‌خوابی از زن‌بودن خودمان متنفریم و زنانگی‌مان را فراموش می‌کنیم.»

روزنامه‌نگار سال‌خورده‌ی کتاب خاطرات دلبران غمگین من جایی از کتاب با خودش به نجوا می‌گوید: «عشق خیلی دیر به من آموخت که آدم خودش را برای کسی مرتب می‌کند، برای کسی لباس می‌پوشد و برای کسی عطر می‌زند و من هیچ‌وقت کسی را نداشتم.» این همان محرومیتی است که باعث می‌شود آمار برگشت زنان و مردان کارتن‌خواب به مواد مخدر به بالای نود درصد برسد. نیاز چند سالی می‌شود که در پاکی به سر می‌برد و جزو معدود زنان کارتن‌خوابی است که اراده‌ی قوی، صبوری و خوش‌اقبال‌ی گام‌هایش را به یک زندگی نو رساندند. او درباره‌ی بی‌پناهی و بی‌اعتمادی نسبت به کارتن‌خواب‌ها می‌گوید: «من تا سال اول پاکی‌ام هنوز بلا تکلیف بودم و فقط می‌خواستم به یک سال پاکی برسم. در پاکی ماندن کار سختی است و انگیزه‌های زیادی می‌خواهد. من از طرف خانواده طرد شده بودم. برادرانم قسم خورده بودند که اگر مرا پیدا کنند، می‌کشند و همه‌ی این‌ها باعث می‌شد از خودم بیرسم چرا باید ترک کنم. برای چه کسی باید ترک کنم؟ نه خانواده مرا قبول دارد، نه بچه‌هایم، نه جامعه و حتی خودم. چرا باید ترک کنم؟ حتی پس از پاکی هم در جاهایی که کم می‌آوردم به خودم می‌گفتم چرا پاک شوم. این افکار کنار من است، اما اعتماد و احترام خیلی مهم است و این‌ها انگیزه می‌شوند.»

ندا کشوری در ادامه درباره‌ی دلایل کارتن‌خوابی یا مصرف‌کننده‌شدن زنان می‌گوید: «گاهی مردان مصرف‌کننده با زنی سالم ازدواج می‌کنند و برای این که زن را از دست ندهند، او را هم مصرف‌کننده می‌کنند. برخی هم از سر نادانی به مواد رو می‌آورند. به عنوان مثال ما زنانی را داشتیم که می‌گفتند به دلیل درد پرئود یا دندان‌درد و به توصیه‌ی دیگران مصرف‌کننده‌ی تریاک شده‌اند و به این ترتیب به سمت مصرف‌کننده‌بودن رفته‌اند، اما تریاک چیزی نیست که آن‌ها بتواند همیشه مصرف کنند و به مرور به سمت مواد مخدر دیگری می‌روند.» او بر این باور است که مردان آسیب‌دیده به زنان آسیب‌دیده گرایش دارند و مردهای عادی کم‌تر به سمت این زنان می‌آیند و گاهی چندین مرد در زندگی این زنان وارد می‌شوند و هرکدام به نوعی زندگی آن‌ها را به سمت وسوی بدتری می‌برند. او درباره‌ی یکی از زنانی که پیش‌تر در مرکز آن‌ها بود، می‌گوید: «یکی از زنان این مرکز زمانی که داشت ترخیص می‌شد، گریه می‌کرد و می‌گفت نگذارید من بروم. او از آخرین مردی که در آن زمان در زندگی‌اش بود، می‌ترسید، زیرا او را به گدایی می‌برد که پول موادمش را تهیه کند و زن برای ما تعریف می‌کرد که او را با رفقاییش در خانه تنها می‌گذارد. مرد از او سودجویی و بهره‌کشی می‌کرد و زمانی که

از نیاز درباره‌ی مکان‌هایی که مردان با آن‌ها ارتباط جنسی برقرار می‌کنند، می‌پرسیم و او در پاسخ می‌گوید: «مردان عادی به پاتوق می‌آیند، زنی را که می‌خواهند، انتخاب می‌کنند و با خود می‌برند و بیش‌تر وقت‌ها به آن‌ها در ماشین یا بیابان تجاوز می‌کنند. خیلی به ندرت اتفاق می‌افتاد که زنان را به خانه‌هایشان ببرند و البته رفتن به خانه خودش داستان دیگری هم دارد.»

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

این زن نمی‌خواست کاری را انجام دهد، او را با سیخ می‌سوزاند و تمام بدنش انگار کباب شده و چاک‌چاک بود. این زن التماس می‌کرد که نگذارید من بروم، اما من به طور قانونی نمی‌توانستم مانع شوم، زیرا آن مرد شوهر قانونی‌اش بود. این در حالی است که مرد حتی اگر شوهر صیغه‌ای او هم باشد، می‌تواند زن را با خودش ببرد.»

کشوری تأکید می‌کند که حمایت از زن آسیب‌دیده بسیار ضعیف است و می‌گوید: «مردان مدعی می‌شوند که توانایی

تهیه مسکن برای زنان را دارند، اما همه‌ی نیاز یک زن مسکن نیست و زنان هم شهادت این را ندارند که از این مردان شکایت کنند. زنی که برایتان تعریف کردم، خودش به من نگفته بود که چه بلایی سرش آمده و من بدن او را در بازرسی دیدم. من به شکل علنی می‌بینم که حقوق یک زن از بین می‌رود و به دلیل وجود خلاءهای قانونی هیچ کاری نمی‌توانم بکنم.» او با بیان این که ترک

مواد مخدر نهایتاً در یک بازه‌ی یک‌ماهه اتفاق می‌افتد، می‌گوید: «مهم سلامت ذهنی افراد است. ما در زمان پذیرش از زنان می‌پرسیم دلیل اولین بار مصرف آن‌ها چه بوده و با چه کسی برای اولین بار مصرف کردند؟ اولین بار کدام مواد را مصرف کردند؟ تمام این موارد ریشه دارند و اگر ریشه‌یابی انجام نشود، بیست سال هم که آدم پاک از مخدر باشد، دوباره لغزش می‌کند؛ در واقع نقطه‌ی سیاه باید پیدا و درمان شود که لغزش دوباره اتفاق نیفتد.» او تأکید می‌کند که گذارسازی بهانه‌ای برای صلح و اتصال آن‌ها به کارتن‌خواب‌هاست و ادامه می‌دهد: «آن‌ها وقتی این‌جا می‌آیند، خسته و کتک‌خورده‌اند، از رفتارهایی که در بیرون و حتی در کمپ‌ها با آن‌ها شده، می‌ترسند و وقتی ما آن‌ها را در آغوش می‌گیریم، به آن‌ها می‌گوییم این‌جا چیزی برای ترسیدن وجود ندارد. ما هستیم، تو ترس! آن‌ها وقتی آرامش و اعتماد می‌گیرند، می‌مانند.»

قانونی که دست‌وپای امید را می‌بندد

مارکز در بخش دیگری از کتاب خاطرات دلبران غمگین من در توصیف احساسات پیرمرد هنگامی که در یک غروب باران شدیدی می‌بارد و بخشی از کتاب‌خانه‌اش پر از آب می‌شود، می‌نویسد: «همان‌طور که وقایع واقعی فراموش می‌شوند، بعضی وقایع هم که هرگز اتفاق نیفتاده‌اند، می‌توانند در خاطرات طوری زنده بمانند که گویی اتفاق افتاده‌اند.» شاید اگر قانون‌گذاران ما هم می‌توانستند وقایع زندگی کارتن‌خواب‌ها را فراموش نکنند و

آن‌ها را با وقایعی که هیچ‌وقت اتفاق نیفتاده‌اند، جایگزین نکنند، نهادهای مدنی امروز ایران وضعیت بهتری داشتند. مدیر یکی از مراکز نگهداری از زنان کارتن‌خواب از نهادهای قانون‌گذار می‌خواهد که دست‌ان‌جی‌اوها را باز بگذارند و در توضیح این موضوع می‌گوید: «به عنوان مثال اگر مادری همراه با فرزندش به این‌جا بیاید و بعد تصمیم بگیرد برود و ما بفهمیم که بیماری مادر به حدی وخیم است که امکان دارد فرزندش را بفروشد، قانون این اجازه را به ما بدهد که فرزندش را از او بگیریم. ما امکان گرفتن فرزند از مادرش را نداریم، باید به

اورژانس اجتماعی زنگ بزنیم یا بهزیستی را خبر کنیم و در این حد فاصل این فرد می‌خواهد بچه‌اش را ببرد و ما نمی‌توانیم او را به زور نگه داریم. او در را باز می‌کند و می‌رود. قانون می‌گوید به ما اطلاع دهید، اما مسئله این است که ما زمانی نداریم.» به گفته‌ی او بارها مواردی از این دست برای آن‌ها پیش آمده و با اورژانس اجتماعی تماس گرفته‌اند و تا رسیدن آن‌ها زمانی

حدود چهار یا پنج ساعت صرف شده. این در حالی است که فرد مصرف‌کننده‌ای که بدحال است، حتی برای پانزده دقیقه هم صبر نمی‌کند. کشوری تأکید می‌کند که اگر آن‌ها به شکل قانونی اجازه داشته باشند این بچه‌ها را از مادرشان بگیرند و او را بیرون بکنند، در این حالت حداقل بچه در یک محل امن بزرگ می‌شود. یک مادر مصرف‌کننده در موارد بسیاری بچه‌اش را می‌فروشد تا هزینه‌ی مواد مخدرش را تأمین کند.

او در پاسخ به سوالی درباره‌ی بزرگ‌ترین موانع پیش‌روی آن‌ها می‌گوید: «موانعی که سر راه نهادهایی مانند ماست، بیش از همه چیز مجوز است. سد اول برای همه‌ی مجوزها بهزیستی است و بهزیستی ما را اذیت نمی‌کند، اما نام مجوزها ما را در چارچوب دیگری قرار می‌دهد و این درحالی است که اگر به ما یک مجوز کلی بدهند، به اشکال مختلف می‌توانیم به افراد آسیب‌دیده کمک کنیم، اما وقتی این مجوز جامع را نداشته باشیم، چنین امکانی هم نداریم.» به گفته‌ی او پرونده‌های دریافت مجوزهای فعالیت آن‌قدر طولانی و خسته‌کننده است که گاهی افراد را از کاری که می‌خواهند بکنند، پشیمان می‌کند. به عنوان مثال وقتی آن‌ها نام مرکز را «مادر و کودک» می‌گذارند، حتماً باید مادر و کودک پذیرش کنند و نمی‌توانند کودک تنها پذیرش کنند یا اگر نام مرکز، مرکز خانواده باشد؛ اجازه ندارند زن تنها را پذیرش کنند و پدر خانواده هم حتماً باید در مرکز دیگر باشد. این موضوع باعث گرفتاری افرادی



عکس از تاباک

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی

سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

می‌شود که می‌خواهند کار کنند. دست‌وپای آن‌ها برای کمک به آسیب‌دیدگان بسته می‌شود.

کشوری در پاسخ به سوال دیگری درباره‌ی دلایل بازگشت زنان کارتن‌خواب به چرخه‌ی اعتیاد می‌گوید: «بسیاری از آن‌ها صوری نمی‌کنند که روزهای فیزیکی و روانی‌شان به پایان برسد و برخی هم به اجبار خانواده یا دوستانشان به مرکز آمده‌اند. برخی دیگر در یک لحظه احساساتی شده‌اند و بعضی هم به اجبار مراکز قانونی مانند دادگاه به این‌جا آمده‌اند و در نهایت برخی چنان ناامیدند که نمی‌مانند تا حتی پروسه درمانشان کامل شود. ما چهارده سال است که روی موضوع کارتن‌خواب‌ها کار می‌کنیم و من در این مدت دیدم بچه‌هایی که ماندند، کسانی بودند که صوری کردند و خسته شده بودند. ما وقتی خسته می‌شویم، ذهنمان برای دریافت جدید باز می‌شود، اما وقتی هنوز خسته نیستیم، لذت‌ها اجازه نمی‌دهند که چیز جدیدی جایگزین شود.»

زنانی که از شمار چشمانمان کم می‌شوند

پیرمرد روزنامه‌نگار در کتاب خاطرات دلبران غمگین من در جایی می‌گوید: «زندگی چیزی شبیه رود متلاطم هراکلیتوس نیست که جاری باشد، بلکه فرصت نادری است برای از این رو به آن رو شدن در ماهی‌تابه؛ یعنی بعد از این که یک طرف کباب شد، می‌توانی نود سال دیگر باقی‌مانی تا طرف دیگر هم کباب شود.» اما این فرصت در زندگی به شکل برابر میان همه تقسیم نمی‌شود و زنان کارتن‌خواب از آن دسته افرادی‌اند که از این نابرابری در فرصت‌ها رنج می‌برند. کشوری، مدیر یک مرکز نگهداری از زنان آسیب‌دیده درباره‌ی پذیرش اجتماعی نسبت به زنان کارتن‌خواب بهبود یافته می‌گوید: «زنان کارتن‌خواب حتی زمانی هم که پاک می‌شوند، با یک مصیبت جدید روبه‌رو می‌شوند و آن هم این است که جامعه آن‌ها را نمی‌پذیرد. یک مرد وقتی اعتیاد پیدا می‌کند، ترک می‌کند و به سمت خانواده می‌رود، جلوی پایش قربانی هم می‌کنند، اما برای زنان این کار را نمی‌کنند و آن‌ها را طرد می‌کنند. زنان اگر جایی برای زندگی کردن داشته باشند و بتوانند آن‌جا بمانند، شانس آورده‌اند، اما اگر جایی نداشته باشند که به آن پناه ببرند، مجبور به بازگشت به پارکند و در پارک آدم‌های مصرف‌کننده و کسانی هستند که از زندگی خسته‌اند و دوباره این چرخه‌ی معیوب و خراب شروع به کار می‌کند.» به گفته‌ی او برخی از زنان پس از پاک‌شدن، دندان‌ها یا بخشی از زیبایی‌شان را از دست می‌دهند و همین موضوع باعث می‌شود آن‌ها را برای کار نپذیرند و این نپذیرفتن بار دیگر منجر به سرخوردگی می‌شود. کشوری تأکید می‌کند که زنان در پروسه‌ی آسیب و اعتیاد بیش از مردان آسیب می‌بینند

و بسیاری از آن‌ها جبران‌ناپذیرند و می‌گویند: «به نظر من زنانی که در پاکی می‌مانند، جهاد بزرگ‌تری نسبت مردان کرده‌اند.»

کارخانه‌ای که تغییر می‌کند

مارکز در کتاب خاطرات دلبران غمگین من نوشته: «اولین تغییرها به قدری آهسته رخ می‌دهند که تقریباً به چشم نمی‌آیند و آدم کماکان خودش را از درون همان‌طور که همیشه بوده، می‌بیند، ولی سایرین از بیرون متوجه دگرگونی‌ها می‌شوند.» این همان چیزی است که نیاز درباره‌ی تغییرات شخصیتی در دوران اعتیاد می‌گوید. به گفته‌ی او یک مصرف‌کننده در دوران مصرف یک شخصیت دارد و در دوران پاکی یک شخصیت دیگر: «در دوران مصرف ما شخصیت کاذبی داریم و در واقع مواد است که در مغز ما حاکم می‌شود و فرمان‌دار است و حکم می‌کند چه کار کنیم.» او بر این باور است که بزرگ‌ترین تغییر برای کسی که پاک شده، این است که شخصیت کاذبش را همراه با مواد محاله می‌کند و دور می‌اندازد. نیاز در ادامه می‌گوید: «مواد کنار می‌رود، اما شخصیت می‌ماند و این مرحله‌ی سخت پاکی است که باید قدم‌به‌قدم از مصرف‌کننده گرفته شود.» آمارها نشان می‌دهد که تنها چهاردرصد از افرادی که اقدام به ترک می‌کنند، به چرخه‌ی اعتیاد باز نمی‌گردند و یک زندگی نو را از سر می‌گیرند. به گفته‌ی نیاز شخصیت کاذب همیشه درون آن‌ها وجود دارد، اما آگاهی باعث می‌شود که توان کنترل آن را داشته باشند. او در توضیح بیش‌تر این موضوع می‌گوید: «آن‌چه یاد می‌گیریم، به ما کمک می‌کند که میچ خودمان را بگیریم و نگذاریم شخصیت کاذبمان فروان‌روا باشد. این یک پروسه‌ی طولانی است و نیاز به استمرار دارد.»

به باور این زن کارتن‌خواب بهبود یافته، بیماری اعتیاد وابستگی است. او می‌گوید: «یک فرد معتاد به قهوه اگر قهوه را کنار بگذارد، هر جا که یک فنجان قهوه ببیند، وسوسه می‌شود. فرد مصرف‌کننده‌ی مواد مخدر هم پس از پاکی هر جا مواد ببیند، صددرد و وسوسه می‌شود و این وسوسه حتی برای آنی به ذهنش می‌آید و می‌رود و ما باید به فرد مصرف‌کننده آموزش دهیم که در چنین موقعیتی چه کارهایی می‌تواند انجام دهد.» او در ادامه درباره‌ی تجربه‌ی شخصی خودش در این تغییرات می‌گوید: «من در مدت پاکی‌ام آموختم که خودم بهترین دکتر خودم و هیچ‌کس به اندازه‌ی من نمی‌تواند مرا درمان کند. من بودم که به خودم کمک کردم؛ دستم را دراز کردم و کمک خواستم. این خواستن دو تفاوت اصلی با همه‌ی خواستن‌ها دارد و آن‌ها صبر و حرف گوش کردن است.» او این نوع از خواستن را این‌گونه توضیح می‌دهد: «در گذشته خواستن من با صبر و چشم همراه نبود، در گذشته خواستن من با عجز نبود. عاجز بودن این‌گونه

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

نیست که ناتوان باشم، بلکه این است که در جواب هرچه می‌گویند، چشم بگویم.»

نیاز از تجربه‌ی بازگشت به زنانگی پس از تصمیم به ترک می‌گوید: «کمر بند بزرگ‌ترین نقطه‌ی ضعف من بود و فکر می‌کردم این نماد مردانگی است. من عادت کرده بودم که با دست باز راه بروم و با فحش‌های رکیک حرف بزنم، اما با محبت و صبوری همه‌ی این‌ها را از من گرفتند و من خواستم که این‌ها از من گرفته شود. من عادت کرده بودم که دست در جیب بایستم و این مدل ایستادن به من قدرت می‌داد، اما وقتی گفتند این مدل ایستادن را تغییر دهم، گفتم چشم و من همان کسی بودم که در پاتوق اگر کسی به من حرفی می‌زد با او درگیر می‌شدم. فرق خواستن در همین چیزهاست و وقتی بخواهی تغییر می‌کنی.» به گفته‌ی او چشم‌گفتنش از سر اجبار نبود و خودش می‌خواست خودش را می‌گرفت و به محض این‌که از فحش استفاده می‌کرد یا مدل ایستادنش تغییر می‌کرد، خودش به خودش نهیب می‌زد.

او در پاسخ به این سوال که خشونت‌ی که در دوارن کارتن‌خوابی با آن مواجه می‌شوند، چه تأثیری در تمایل و اشتیاق آن‌ها برای ترک‌کردن دارد، می‌گوید: «خشونت‌ی که در دوران مصرف می‌بینیم، باعث تشدید نخواستن می‌شود. من از مردها متنفر بودم. قبل‌تر همه‌ی تلاش‌ها این بود که از مردها انتقام بگیرم و هیچ حس خوبی به آن‌ها نداشتم. دوست داشتم هر بلایی می‌خواهم، سر آن‌ها بیاورم و هر جا که می‌توانستم، بلا سرشان می‌آوردم. من از مردها متنفر بودم، چون از طرف آن‌ها آسیب دیده بودم و به همین خاطر هم خودم را مرد کرده بودم. من از زن بودن خودم متنفر بودم. وقتی یک آدم عادی به سمت من می‌آمد، انگار دشمن به سمت آمده. من از کسانی که بین کارتن‌خواب‌ها غذا پخش می‌کردند، متنفر بودم و به آن‌ها می‌گفتم چرا به پاتوق‌ها می‌آیید و عرض اندام می‌کنید. شما چه می‌فهمید که ما این‌جا چه می‌کشیم؟ غذایان را جمع کنید و بروید، اما آن‌ها نمی‌رفتند و چیزی هم نمی‌گفتند.» او معتقد است اعتمادساختن زمان می‌برد و جامعه اعتماد را از آن‌ها گرفته.

کودکی‌های نکرده، زندگی‌های در راه مانده

پیرمرد روزنامه‌نگارِ خاطراتِ دلبران غمگین من گه‌گاهی روی آیینیه برای دخترکی که در کارگاه دکمه‌دوزی کار می‌کرده و هدیه‌ی تولد نود سالگی‌اش به خودش است، جملاتی می‌نویسد. یکی از این جملات این است: «دخترکم! ما در دنیا تنهایم.» این جمله برای زنان و کودکانی که کارتن‌خوابی را تجربه کرده‌اند، معنایی فراتر از یک جمله‌ی ساده دارد. ندا کشوری بر این باور است که گاهی یک سیلی بی‌مورد که کودک خورده و حقی که از او جلوی خواهر و برادرش پامال شده، در آن‌ها ایجاد خلاء

می‌کند. او ادامه می‌دهد: «پدر و مادر متوجه نشدند که به حقوق بچه‌ای که به جانشان بند است، تجاوز و خلاء ایجاد کرده‌اند و حالا نمی‌توانند این خلاء را پر کنند.» به گفته‌ی او بسیاری از فرزندان طلاق به سمت مصرف مواد می‌روند و پدر و مادر می‌گویند ما آن‌ها را به دندان کشیدیم؛ اما نگاه نمی‌کنند که قبل از به‌دندان کشیدن برای فرزندشان چه کار کرده‌اند. مدیر یکی از مراکز زنان آسیب‌دیده در ادامه می‌گوید: «متأسفانه خانواده‌ها این موارد را نمی‌پذیرند، مگر آن‌که خودشان در پروسه‌ی رشد باشند. وقتی حال یک مصرف‌کننده‌ی مواد مخدر بد می‌شود، این ماییم که باید بفهمیم با او چه کار کنیم.» او تأکید می‌کند که فرد پاک‌شده از اعتیاد مانند یک نوزاد زخمی است و باید او را روی کف دست نگه داشت. نه باید بیش از حد به او سرویس بدهیم و نه باید او را تحقیر کنیم. کشوری ادامه می‌دهد: «تحقیر حال او را بد می‌کند و سرویس بیش از حد هم او را به بی‌راهه می‌برد. باید با آن‌ها درست رفتار کرد و درست رفتار کردن هم نیاز به آموزش دارد. به همین دلیل ما از خانواده‌ها می‌خواهیم در زمانی که فرزندانشان در حال گذراندن دوران پاک‌یابی، آن‌ها هم در دوره‌های آموزشی شرکت کنند. آموزش باید از سمت کسانی انجام شود که درمان‌گر اعتیادند. تعداد کمی از خانواده‌ها در پروسه‌ی رشد قرار می‌گیرند و همین مسئله یکی از اصلی‌ترین عوامل بازگشت افراد به سمت اعتیاد است.»

کتاب خاطراتِ دلبران غمگین من با این جمله به پایان می‌رسد: «بالاخره زندگی واقعی از راه رسید؛ با قلبی نجات‌یافته و محکوم به مردن، با عشقی سرشار در هیجان شادمانه‌ی هریک از روزهای بعد از صد سالگی‌ام.» زندگی برای پیرمرد روزنامه‌نگار در روزهای پایانی حیاتش رخ می‌نماید و او نوعی از رهایی را تجربه می‌کند که در تمام نود سال گذشته برایش ناشناخته بوده. آن‌چه پیرمرد تجربه کرد، آرزوی افراد آسیب‌دیده است. آن‌ها در جست‌وجوی یک زندگی نو از یک بند رها می‌شوند و به بندی دیگر می‌افتند و حالا اگر این آسیب‌دیدگی با جنسیت زنانه در آمیخته باشد، رنج بیش‌تر و فرصت‌های کم‌تری به همراه دارد؛ فرصت‌هایی که خانواده، قانون و جامعه هریک به نوعی از آن‌ها دریغ می‌کنند. تا زمانی که خود فرد آسیب‌دیده نخواهد و همه‌ی آن‌ها دست‌های درازشده از سوی آسیب‌دیدگان اجتماعی را با مهر نگیرند، روزه‌ای به سوی خوشبختی گشوده نمی‌شود و روزهای عمر آن‌ها در حسرت تجربه‌ی رهایی می‌سوزد و در هوا گم می‌شود.

پانوش:

*برگرفته از ترجمه‌ی فارسی نام آخرین کتاب گابریل گارسیا مارکز، خاطراتِ دلبران غمگین من

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲



■ گفتگو با فاتیما باباخانی، مدیر خانه‌ی امن مهرشمس آفرید از خانه‌های امن بگو



گفتگو از آذر طاهرآبادی

از افراد دغدغه‌مند به عنوان یک نهاد غیردولتی (ان‌جی‌او) زیرمجموعه‌ی موسسه‌ی مهرشمس آفرید که به طور تخصصی در حوزه‌ی زنان و کاهش خشونت و آسیب‌های اجتماعی فعالیت می‌کند، بیش از یک سال است فعالیت خود را آغاز کرده. موسسان مهرشمس آفرید در خصوص علت شکل‌گیری این خانه‌ی امن در صفحه‌ی اینستاگرامی رسمی‌اش نوشته‌اند: «قصه‌ی ما از جایی شروع شد که هر کدام از ما به یک دلیلی که برای هر کدامان اهمیت ویژه‌ای داشت، دنبال یک کار

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

فاتیما باباخانی دانش آموخته‌ی حقوق و فعال حقوق زنان است. از فعالیت‌های او در حوزه‌ی زنان می‌توان به مدیرمسئولی فصلنامه‌ی فروغ زنان و همچنین مدیریت خانه‌ی امنی در شهرستان ارومیه به نام مهرشمس آفرید، اشاره کرد. مهرشمس آفرید، تنها خانه‌ی امن مشغول به فعالیت در استان آذربایجان غربی‌ست که به همت جمعی

اثرگذار بودیم و این‌جا به هم گره خوردیم. یکی به سبب فعالیت مدنی‌اش با زنان و دختران زیادی در ارتباط بود که قربانی خشونت خانگی و تجاوز بودند، یکی معلم روستاهای دورافتاده مرزی بود که از رنج دختران بازمانده از تحصیل خبر داشت، دیگری وکیل بود که درگیر پرونده‌های کیفری زن‌کشی و یا قاجاق زنان بود، بعضی‌ها روانشناسانی بودند که هر روز با گلایه‌ها و رویاهای ناکام زنان سروکله می‌زدند. هر کدام از ما سهمی داشتیم در روایت‌هایی که شاهد و یا شنونده‌اش بودیم...»

در این شماره از خط صلح، به سراغ باباخانی رفتیم تا از او در مورد خانه‌ی امن مهرشمس آفرید و فعالیت‌هایش بپرسیم.

■ به عنوان اولین سوال بفرمایید که ضرورت وجودی خانه‌های امن چیست؟

با توجه به فقدان قوانین حمایتی از زنان در ایران و نقص‌های متعددی که در این زمینه وجود دارد، هم‌چنین وجود غیر قابل‌کتمان خشونت مبتنی بر جنسیت، به نظر می‌رسد خانه‌های امن تنها گزینه و رهیافت قانونی برای توقف خشونت و کاهش جنایات مبتنی بر جنسیت‌اند که البته در ایران نقشی ویژه و با اهمیت بالا دارند، چرا که این راهکار قانونی چنان‌که در تمام جهان سازوکاری برای توقف خشونت است، اساساً در ایران بنیادش با تهدیدهایی روبه‌روست؛ از این رو نقشی دو چندان و چه بسا سخت‌تر بر عهده دارد.

اغلب شاهد این هستیم که مداخلات تخصصی خانه‌های امن، سبب توقف کامل خشونت و یا شروع به درمان و طی مشاوره‌های لازم از طرف فرد خشونت‌گر و خشونت‌دیده شده است و هم‌چنین به‌عنوان سازوکاری اثربخش جلوی بسیاری از قتل‌های تحت عنوان ناموس و همانند آن با اقدامات سریع خانه‌های امن گرفته می‌شود.

■ شما در «مهرشمس آفرید» به کدام گروه از زنان خدمات می‌دهید؟

خانه‌ی امن غیردولتی مهرشمس آفرید، به زنانی که به هر علت تحت خشونت خانگی بوده‌اند، خدمات ارائه می‌دهد.

در این خانه‌ی امن، پروسه‌ی پذیرش و ارجاع، براساس پروتکل‌های بهزیستی و همانند سایر خانه‌های امن دولتی و غیردولتی، از طریق اورژانس اجتماعی ۱۲۳ و با دستور قضایی صورت می‌گیرد.

■ خانم باباخانی، اما همان‌طور که می‌دانید بروکراسی‌های اداری در ایران معمولاً بسیار دست‌وپاگیرست؛ اگر

خانه‌های امن ارائه‌ی خدماتشان به شیوه‌ای دیگر باشد، بهتر نیست؟ آیا امکان این وجود دارد که با تغییر این شیوه و سرعت‌بخشیدن به پذیرش مراجعان، جلوی قتل‌های ناموسی بیش‌تری گرفته شود؟

در این‌جا نکته‌ی مهمی باید مورد توجه قرار گیرد؛ مهم‌تر از بروکراسی اداری، عدم آگاهی کافی درباره‌ی وجود خانه‌های امن، رسالت اجتماعی و خدمات این خانه‌ها، اثرگذاری آن‌ها در توقف خشونت و قتل‌های ناموسی، و عدم اطلاع رسانی کافی و اعتمادسازی نسبت به آن‌هاست که اگر چاره‌جویی می‌شد، یقیناً تعداد قتل‌ها و خشونت‌های خانگی کم‌تر از چیزی بود که در حال حاضرست.

ما باید در بقا و دوام خانه‌های امن غیردولتی موجود، شریک و سهم باشیم. یعنی با حمایت‌های مختلف از جمله حمایت مالی، مانع از بسته شدن این خانه‌ها شویم. هم‌چنین نسبت به فعالیت‌ها و خدمات خانه‌های امن اطلاع‌رسانی و اعتمادسازی کنیم. از سوی دیگر نیز با حمایت از افراد متخصص کمک کنیم تا تعداد خانه‌های امن غیردولتی افزایش پیدا کند.

■ تا امروز چند زن را تحت پوشش قرار دادید؟ خدمات روزانه و شبانه‌روزی خانه‌ی امن مهرشمس آفرید، تعداد زیادی از زنان و دختران را در طی یک‌سال اخیر پوشش داده است. این خدمات حتی شامل فرد خشونت‌گر و خانواده‌های خدمت‌گیرنده نیز می‌شود. بنابراین تعداد زیادی از افراد را شامل می‌شود.

■ آیا این زنان با کودکان‌شان خدمات حمایتی می‌گیرند؟

بله، مادران ساکن خانه‌ی امن، می‌توانند فرزندان خود را نیز همراه داشته باشند. البته برای پذیرش فرزندان پسر محدودیت سنی تا ۱۲ سال وجود دارد اما فرزندان دختران را بدون محدودیت سنی پذیرا هستیم.

■ خدمات حمایتی شما چیست؟

خدمات حمایتی ما طیف وسیعی را شامل می‌شود؛ از اسکان و نگهداری گرفته تا تامین کلیه‌ی هزینه‌های خوراک و پوشاک، هزینه‌های درمان، زایمان، مراقبت‌های حین بارداری، دندانپزشکی، مراقبت‌های درمانی کودکان همراه مادر، تامین نیازمندی‌های متناسب با دوران کرونا (شامل اقلام بهداشتی و تجهیزات سلامتی و مراقبتی لازم). هم‌چنین کلیه‌ی خدمات حقوقی و هزینه‌های دادرسی و تنظیم لایحه و دادخواست و هزینه‌های مرتبط با وکیل و همانند آن را نیز ارائه می‌دهیم و به مراجعان برای بازگشت به تحصیل کمک

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

می‌کنیم و منابع لازم و تخصیص هزینه‌های مرتبط با آن را در نظر می‌گیریم.

■ به بازگشت به تحصیل اشاره کردید. آیا برای توانمندسازی این افراد در بازگشت به جامعه برنامه‌های دیگری هم دارید؟

بله، ما در بحث توانبخشی حرفه‌ای و مهارت‌آموزی با توجه به نیاز این افراد برنامه‌ریزی کرده و کارهایی را نیز انجام داده‌ایم. تسهیل شرکت در دوره‌های مورد علاقه‌ی خدمات‌گیرندگان مانند دوره‌های تخصصی نقاشی، آموزش زبان و کامپیوتر از جمله‌ی این موارد است. همچنین آموزش خیاطی در کارگاه، فنون مرتبط با شیرینی‌پزی، هنرهای دستی و یادگیری سایر مهارت‌های شغلی‌ای که بتواند منجر به راه‌اندازی کسب‌وکار خانگی زودبازده شود، در برنامه‌هایمان قرار داده‌ایم.

به علاوه، خدمات مشاوره و درمان‌های روانپزشکی توسط روانپزشک متخصص مرکز ارائه می‌شود و جلسات گروه درمانی نیز تشکیل می‌دهیم.

■ چند خانه‌ی امن در ایران وجود دارد؟

مجموع خانه‌های امن دولتی و غیردولتی در ایران نزدیک به ۳۰ خانه‌ی امن است (که در حال حاضر مشغول به فعالیت‌اند).

■ ۳۰ خانه‌ی امن دولتی و غیر دولتی در کل کشور تعداد بسیار کمی است! چرا ان‌جی‌اوها در ایران نمی‌توانند فعالیت گسترده داشته باشند؟

یکی از دلایل، سواستفاده‌ی برخی افراد از ماهیت ان‌جی‌اوها در راستای اقدامات منفعت طلبانه‌ی شخصی و همانند آن یا ناتوانی مجموعه‌ها در اقدام تخصصی در حوزه‌ی خود است. هم‌چنین محدودیت‌های موجود و یا فشارهای مختلف، منابع مالی اندک و نیروی متخصص ناکافی نیز عملکرد این مجموعه‌های غیردولتی را با مشکلات و چالش‌های فراوانی روبه‌رو کرده است.

■ وضعیت شهرهای کوچک مانند ارومیه - که شما در آن فعالیت دارید - نسبت به تهران برای رسیدگی به زنان آسیب‌دیده چگونه است؟

یقیناً مراکز فعال در پایتخت به سبب گستردگی منابع حمایتی و امکانات زیرساختی، از توان بالقوه و بالفعل بیش‌تری برای حمایت از زنان خشونت‌دیده و یا آسیب‌دیده برخوردارند. اما ما در مهرشمس آفرید، به‌صورت دغدغه‌مندانه و جدی تلاش می‌کنیم که حتی با همین امکانات و منابع محدود، به تعداد بیش‌تری از زنان خدمات لازم را ارائه دهیم.

■ فکر می‌کنید حدوداً چند درصد زنان در شهرستان‌ها درباره‌ی گرفتن خدمات حمایتی از خانه‌های امن مطلع‌اند؟
ارائه‌ی درصد که واقعاً کار سختی ست. یقیناً هنوز جو فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ی ما در شناساندن خانه‌های امن و کارویژه‌ی آن‌ها، نتوانسته توقعات لازم را بجا آورد. از این رو، اصرار و تاکید من و دیگر دوستان بر اطلاع‌رسانی هرچه بیش‌تر درباره‌ی خانه‌های امن به‌عنوان سازوکاری امن و قانونی برای توقف خشونت است.

■ چه عوامل فرهنگی و اجتماعی زنان را از مراجعه به خانه‌های امن باز می‌دارد؟

بدبینی درباره‌ی خانه‌های امن، یکی از شایع‌ترین اشکال محدودیت دسترسی زنان به خانه‌های امن است. بارها از زبان افراد متعدد - که بعضاً داعیه‌دار حمایت از زنان هم بوده‌اند - شنیده‌ایم که خانه‌های امن را "ناکارآمد" و یا "به‌دردنخور" خطاب کرده‌اند، در حالی که یقیناً هر یکی از زنان ساکن خانه‌ی امن، خود یک نجات یافته از جنایت در معرض وقوع خواهد بود.

هم‌چنین عدم شناخت کافی از کارکرد خانه‌های امن و امنیت آن‌ها نیز می‌تواند یکی دیگر از دلایل عدم مراجعه باشد.

■ اصلی‌ترین مشکل یا مشکلاتی را که خانه‌های امن در ایران با آن مواجه‌اند، چی می‌دانید؟

تامین منابع مالی و داشتن مکان مناسب از اصلی‌ترین چالش‌های خانه‌های امن غیردولتی‌ست. هم‌چنین حفظ نیروی متخصص و کارآزموده بسیار سخت است، چرا که پس از مدتی همکاران و مددکاران مرکز توان روحی‌شان تحلیل می‌رود.

■ اگر درباره‌ی فعالیت خود و مهرشمس آفرید توضیحی دارید، اضافه کنید.

مهرشمس آفرید، روزه‌ای برای هزاران زن و کودک و خانواده است تا پیش از وقوع بحران جدی، راهکاری منصفانه و اثرگذار برای توقف خشونت و حل و فصل اختلاف یافته شود. مهرشمس آفرید روزه‌ای برای تحصیل دختران بازمانده از مدرسه و روزه‌ای برای توقف خودسوزی در منطقه‌ست.

تک تک ما در مهرشمس آفرید هر روز با امید به بهبود وضعیت و توقف خشونت بدون اندک خستگی‌ای به طی راه در این مسیر سخت ادامه می‌دهیم.

■ با تشکر از فرصتی که در اختیار خط صلح قرار دادید.



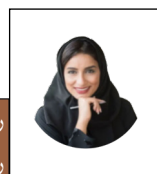
خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲



عکس از ایلنا

اجتماعی

■ چه بر سر کودکان زنان کارتن خواب می آید؟ کودکی های مدفون در خیابان



روشنک مهرآیین
روزنامه نگار

بسیاری از زنان کارتن خواب حتی اگر سن کمی داشته باشند، بارداری و مادرشدن را تجربه کرده اند. برخی از آن ها مادرانی اند که فرزندان شان را نزد خانواده و اقوام جا گذاشته اند، بعضی نوزادان مرده به دنیا آورده اند و کسانی هم از سر ناچاری بچه های شان را فروخته اند. گزارش پیش رو صورت وضعیت مختصری از سرنوشت کودکان زنان کارتن خواب است.

پلان های تاریک یک زندگی

پلان اول: چشم هایش را که باز کرد، درد شروع شد. اول فکر کرد باز خمار شده، اما همین که خواست از زمین بلند شود،

کمرش سوخت، پاهایش شل شد و زیرش را خیس کرد. تازه یادش آمد حامله است. وقتش بود؟ نمی دانست. دستی به شکمش مالید، بدنش منقبض و سرد شده بود، اما از درون می سوخت. نگاهی به اطرافش کرد. روز از نیمه گذشته و او در خرابه تنها مانده بود. کاش دیشب دردش می گرفت؛ حداقل بچه ها بودند تا کمکش کنند. به سختی از جایش بلند شد تا دنبال زری برگردد؛ آخر زری تنها کسی بود که می توانست بچه ها را زنده در بیابان به دنیا آورد.

پلان دوم: مجید سراسیمه زری را از سطل آشغالی بیرون کشید و فریاد زد: «بدو! بچه ی خاطره دارد به دنیا می آید». هر دو دوان دوان به سوی خرابه دویدند. زری گفت: «تو برو دنبال وسایل. از یک جایی آب جور کن و پارچه. هرچی دست می آید، هرچی فکر می کنی لازم است.» مجید را پس زد و با پای پی که روی زمین کشیده می شد، خودش را به خرابه رساند.

پلان سوم: ماشین پلیس همراه با ون گشت اورژانس اجتماعی در خرابه ایستاده. مأموران دست مجید و زری را گرفته اند. خاطره ناله می کند: «نبریدش، نبریدش! قول می دهم ترک کنم. قول می دهم آدم شوم. بچه ی خودم است. نبریدش!» زنی که بچه را در آغوش گرفته، می گوید: «یا با ما می آیی و به کمپ می روی یا فقط بچه را می بریم.» خاطره گریه کنان و با فریادی خفه می گوید: «بچه را

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

از من جدا می‌کنید. قبلاً هم این کار را کرده‌اید. نمی‌گذارید دستم بهش برسد. با شما نمی‌آیم. نگذارید بچهم را ببرند.»

پلان چهارم: خاطره میان خونه‌آبه ضجه می‌زند. زری سیگار می‌کشد و مجید به زمین و زمان فحش می‌دهد.

روایت بالا نه قسمتی از یک فیلم‌نامه، بلکه زیست واقعی بسیاری از زنان کارتن‌خواب است. فقط کافی است چرخ میان کارتن‌خواب‌های زن بزنید و قصه‌هایشان را بشنوید تا این صحنه‌ها در چند قصه تکرار شود. زنان بی‌خانمان با چه مشکلاتی دست‌وپنجه نرم می‌کنند؟ چطور از تجاوز و خشونت جنسی در امان می‌مانند؟ اگر باردار شوند، چه می‌کنند؟ آیا امکان سقط‌جنین امن دارند؟ کودکی که به دنیا می‌آید، سالم است؟ اگر کودک بیمار باشد، اگر بمیرد، اگر زن بخواهد خودش فرزندش را بزرگ کند، چه می‌شود؟ کدام نهادها و سازمان‌ها به این مشکلات رسیدگی می‌کنند؟

مردن لحظه‌ی زاده‌شدن

سال ۱۳۹۵ بود که خبر عقیم‌سازی زنان کارتن‌خواب دوباره سر زبان‌ها افتاد. نهادهایی مانند شورای شهر تهران، وزارت بهداشت و بهزیستی و فعالان حقوق کودکان و زنان بی‌خانمان هرکدام موضع متفاوتی نسبت به مسئله گرفتند. قاضی‌زاده هاشمی، وزیر وقت بهداشت، عقیم‌سازی زنان کارتن‌خواب را منتفی دانست و بهزیستی مانند همیشه اعلام کرد توانایی قانونی و مالی برای رسیدگی به همه‌ی کودکان و زنان آسیب‌دیده را ندارد. شارمین میمن‌نژاد، موسس «جمعیت امام علی» هم همان سال گفت روزانه سه تا چهار کودک معتاد در تهران به دنیا می‌آیند و فاطمه دانشور، رئیس وقت کمیته‌ی اجتماعی شورای شهر تهران اصرار داشت باید راه‌کاری برای جلوگیری از بارداری‌های ناخواسته زنان کارتن‌خواب اتخاذ کرد تا از به‌دنیا آمدن کودکان معتاد و بدسرپرست جلوگیری شود. بعد از مدتی هم این موضوع از تب‌وتاب افتاد و فراموش شد. حالا بعد از گذشت حدود شش سال هنوز هیچ راه‌کار موثری در این‌باره ارائه نشده و همچنان زنان کارتن‌خواب کودکانی به دنیا می‌آورند و این چرخه‌ی معیوب ادامه دارد. مسائل و مشکلات نوزادان و کودکان زنان کارتن‌خواب موضوعی است که به وضعیت سلامت و بهداشت مادران آن‌ها برمی‌گردد؛ مسئولیتی که معلوم نیست دقیقاً به عهده‌ی کدام سازمان و ارگان دولتی است و فقط گاهی نهادهای مدنی با امکانات محدودشان به آن ورود می‌کنند و خدمات بهداشتی را به آسیب‌دیدگان ارائه می‌دهند.

کارتن‌خواب‌های زن مانند دیگر بی‌خانمان‌ها در ایران دسترسی به بهداشت عمومی و درمان رایگان ندارند، اگر هم گاهی خدمات بهداشتی بگیرند، از سوی مراکز محدودی مانند ان‌جی‌اوها، خانه‌های امن یا در موارد نادری مراکز بهداشت دولتی است.

از آنجایی که این گروه از زنان در معرض تجاوز قرار دارند یا برای تهیه‌ی پول و مواد به کار جنسی روی می‌آورند، جزو گروه‌های پرخطر و در معرض بیماری‌های مقاربتی و عفونی‌اند. مثلاً ویروس اچ‌آی‌وی، اچ‌پی‌وی، زگیل تناسلی، سرطان و عفونت رحم در میان آن‌ها شایع است؛ همچنین آن‌ها مدام با بارداری‌های ناخواسته روبه‌رو می‌شوند و نوزادان و کودکان آن‌ها نیز به جز این که به احتمال خیلی زیاد معتاد به دنیا می‌آیند، از نظر سلامتی در وضعیتی خطرناک و شکننده به سر می‌برند. این زنان در اکثر مواقع به وسایل پیش‌گیری دسترسی ندارند و گاهی اگر هم داشته باشند به دلایل مختلف از آن استفاده نمی‌کنند. از طرفی سقط‌جنین تقریباً به دلیل غیرقانونی بودن، هزینه‌های زیاد و تمایل به پول‌درآوردن از کودکان برای آن‌ها غیرممکن است؛ البته در مواردی سقط‌جنین خطرناک و ناامن در اثر مصرف مواد و شرایط زندگی آن‌ها رخ می‌دهد که آسیب‌های دیگری برایشان دارد.

درصد بالایی از نوزادان زنان کارتن‌خوابی که در خیابان به دنیا می‌آیند، به دلیل زایمان غیربهداشتی از دست می‌روند. بسیاری از متکدیان از جسد این نوزادان برای گدایی استفاده می‌کنند؛ همین‌طور هیچ آمار دقیقی از مرگ‌ومیر زایمان‌های خیابانی در دست نیست تا بتوان این موضوع را بررسی و آسیب‌شناسی کرد.

قاجاق کودکی

معامله‌های غیرقانونی پزشکی یکی از معضلاتی است که در نزدیکی بسیاری از بیمارستان‌های دولتی مشاهده می‌شود. خریدوفروش اعضای بدن، دارو، تجهیزات پزشکی و خریدوفروش نوزادان و کودکان در حکم بازار سیاه سیستم بهداشت و درمان در ایران است. زنان کارتن‌خواب از جمله کسانی‌اند که در معرض آسیب این بازار سیاه قرار می‌گیرند. آن‌ها که به صورت دائمی در وضعیت نابه‌سامان زندگی به سر می‌برند، اولین راه پیش روی خود را فروش نوزاد و فرزند خود می‌بینند؛ گاهی برای تهیه‌ی پول و مواد، گاهی برای این که توانایی نگهداری و مراقبت از کودکشان را ندارند.

طبق گفته‌های مددکاران اجتماعی بازار سیاه خریدوفروش نوزاد که درصد بالایی از نیاز خود را از طریق زنان آسیب‌دیده مهیا می‌کند، بیش‌تر توسط قاقاقیان کودکان و اعضای بدن اداره می‌شود؛ یعنی معامله‌ها برای واگذاری کودکان به خانواده‌ی بی‌فرزند نیست، بلکه این بچه‌ها به باندهای قاقاق اعضای بدن برای کارهای آزمایشگاهی یا مافیای کودکان کار سپرده می‌شوند و در سیکل آسیب باقی می‌مانند و در بسیاری از موارد خیلی زود جان خود را از دست می‌دهند.

نوزادانی که از زنان کارتن‌خواب به دنیا می‌آیند، اگر خیلی خوش‌شانس باشند، به بهزیستی یا خانه‌های امن و ان‌جی‌اوها واگذار می‌شوند. در این صورت می‌توان گفت تا حدودی از



ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

خدمات بهداشتی برخوردارند یا اگر معتاد به دنیا آمده باشند می‌توانند ترک کنند و سلامتی‌شان را بازیابند. در موارد نادری هم سرپرستی آن‌ها به خانواده‌ی دیگر داده می‌شود و این کودکان امکان تجربه‌کردن یک زندگی عادی را پیدا می‌کنند، اما بسیاری از آن‌ها در همان خانه‌های امن یا بهزیستی تا رسیدن به سن قانونی می‌مانند. خانه‌های امن فعال در ایران هرکدام قسمت مجزایی برای کودکان یا مادر و کودک دارند و به آن‌ها خدمات بهداشتی و آموزشی می‌دهند. اما از آن‌جایی که نهادهای فعال در این زمینه کم‌اند و امکانات قانونی و مالی محدودی دارند، نمی‌توانند همه‌ی کودکان آسیب‌دیده را تحت پوشش قرار دهند.

مادر همان خانه است

بعضی از این کودکان نیز در کنار مادر می‌مانند و گاهی هم انگیزه و امیدی می‌شوند که زن آسیب‌دیده از نهادها کمک بگیرد و تلاش کند زندگی دیگری برای خود و فرزندش بسازد، اما در برخی موارد وقتی مراجع قانونی تشخیص دهند که مادر صلاحیت نگهداری از کودک را ندارد، حتی اگر تمایل به نگهداری‌اش را داشته باشد، کودک را از مادرش جدا می‌کنند. هرچند خانه‌های امن، بهزیستی و اورژانس اجتماعی منکر این مسئله‌اند، اما در میان گزارش‌های میدانی و روایت‌های مادران کارتن‌خواب یا حتی مردان کارتن‌خواب به زور جداکردن کودک از مادرش وجود دارد و خیلی از کارتن‌خواب‌ها با این صحنه روبه‌رو شده‌اند؛ مثلاً در ویدیویی که در صفحه‌ی مجازی یکی از متولیان خانه‌های امن منتشر شده، مأموران اورژانس اجتماعی در تلاشند زنی را که در حال شیردادن به فرزند خردسالش است، مجاب کنند تا به گرم‌خانه برود یا برگه‌ای را امضا کند که با میل شخصی خودش در خیابان مانده. جایی که فیلم قطع می‌شود، جایی‌ست که ممدکار اورژانس دست زن را می‌گیرد تا هرطور شده او را مجبور به رفتن کند. در بسیاری از این موارد اورژانس اجتماعی کودک را به زور از زن می‌گیرد و به بهزیستی تحویل می‌دهد که همین اعمال زور منجر به رفتارهای خشونت‌آمیز و در نهایت آسیب بیش‌تری به مادران کارتن‌خواب می‌شود.

از طرفی اگر این کودکان با مادرانشان در خیابان زندگی کنند، مانند مادرانشان امکانات بهداشتی ندارند، در معرض سوء‌تغذیه و بیماری‌های گوناگون قرار می‌گیرند و سرنوشت نامعلومی خواهند داشت.

با توجه به این‌که آمار موثقی درباره‌ی تولد نوزادان معتاد در ایران وجود ندارد و فقط ستاد مبارزه با مواد مخدر گاهی اطلاعاتی ضدونقیض منتشر می‌کند، نمی‌توان گزارش دقیقی از وضعیت آن‌ها به دست آورد، اما این نوزادان که تعداد بسیاری از آن‌ها مادران کارتن‌خواب دارند، به جز بیماری‌های حاد تنفسی، قلبی و نارسایی عصبی و مغزی بعد از تولد دچار «سندروم

محرومیت از مواد» می‌شوند. تشنج، تب، ترقق و افزایش ضربان قلب علائم این سندروم است که به علت نرسیدن مواد مخدر به بدن نوزاد بروز می‌کند و موجب بی‌قراری و گریه‌های غیرطبیعی آن‌ها می‌شود؛ هم‌چنین آن‌ها میلی برای شیرخوردن ندارند که همین موضوع آن‌ها را در معرض سوء‌تغذیه قرار می‌دهد. این شیرخواران از بدو تولد نیاز به مراقبت ویژه‌ی پزشکی دارند تا وضعیت جسمی‌شان به حالت عادی بازگردد. از آن‌جایی که هیچ آمار و اطلاع‌رسانی دقیقی در این حوزه وجود ندارد، برخی مددکاران کودکان آسیب‌دیده گمان می‌کنند بیش از هفتاد درصد آن‌ها هیچ خدمات پزشکی‌ای دریافت نمی‌کنند و اگر بتوانند زنده بمانند، از بدو تولد اعتیاد دارند؛ بنابراین بسیاری از این بچه‌ها از سیکل اعتیاد بیرون نمی‌آیند و همان الگوی زندگی والدینشان را ادامه می‌دهند که این الگو یکی از عوامل مؤثر در بی‌خانمانی و کارتن‌خوابی است.

کارتن‌خوابی هم امنیتی است

افزایش فقر، خشونت، بی‌خانمانی و گسست فرهنگی و نسلی در جامعه عوامل تأثیرگذار بر کارتن‌خوابی‌اند، اما گذشته از دلایل ساختاری که هرکدام نقش ویژه‌ای بر این پدیده‌ی اجتماعی دارند، مواجهه با آن مسئله‌ای در خور تأمل و سؤال است. این‌که چرا بسیاری از کارتن‌خواب‌ها نمی‌خواهند به چرخه‌ی عادی زندگی بازگردند، به برخورد حکومت و جامعه با آن‌ها نیز برمی‌گردد. حاکمیت نه‌تنها در ارائه‌ی خدمات حمایتی به این گروه ناتوان است، بلکه با برخورد امنیتی در این زمینه اجازه‌ی مطالعه، بررسی و شناخت این پدیده را نمی‌دهد و با توزیع مواد مخدر بین آن‌ها و برخورد خشونت‌آمیز به این مسئله دامن می‌زند.

گزارش مختصری که درباره‌ی مصائب کودکان زنان کارتن‌خواب خواندید، به علت همین برخورد امنیتی نتوانست از اطلاعات و آمار مستند و مطالعه‌شده در این زمینه استفاده کند. اکثر مددکاران اجتماعی یا مدیران خانه‌های امن به خاطر فشار امنیتی حاضر به گفتگو و دادن اطلاعات در این زمینه نشدند. فشار بر خانه‌های امن و تهدید به تعطیلی و بی‌خانمان‌شدن دوباره‌ی افراد تحت پوشش منجر شده این نهادها در فضایی بسته و سخت و بدون امکانات به کار خود ادامه دهند؛ حتی مطالعه‌ی میدانی درباره‌ی کارتن‌خوابی می‌تواند تبعات امنیتی برای روزنامه‌نگار یا پژوهش‌گر داشته باشد. برای دسترسی به اطلاعات و آمارهای سازمان‌های دولتی و حکومتی نظیر اورژانس اجتماعی باید از سد حراست و احراز هویت رد شد که برای یک روزنامه‌نگار یا پژوهش‌گر مستقل غیرممکن است. حاکمیت یا کارتن‌خوابی را انکار می‌کند یا با اجرای طرح‌های ضربتی مدت کوتاهی این افراد را با خشونت و شکنجه در گرم‌خانه‌ها و کمپ‌های ترک اعتیاد نگه می‌دارد و باز به خیابان بازمی‌گرداند.



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲



عکس از تینیم

حقوقی

■ خلاء قانونی قوانین حمایتی از زنان بی خانمان در نظام حقوقی ایران

معرض بیشترین آسیب‌های اجتماعی و اقتصادی قرار دارند که شوربختانه از آن‌جا که ما در نظام جمهوری اسلامی با یک سیستم زن‌ستیز و بی‌توجه نسبت به مسائل زنان در جهان امروز روبه‌رویم، در قوانین این سیستم هم با خلاءهای قانونی و اجرایی جدی در این زمینه مواجه خواهیم بود.

در حالی که حمایت‌های ویژه‌ی قانونی و اجرایی از زنان در بسیاری از جوامع توسعه‌یافته توانسته گامی مهم و مؤثر در راستای رفع تبعیض علیه زنان محسوب شود و موفقیت‌های گسترده‌ای در این زمینه در چنین جوامعی به وجود آورد، اما هم‌چنان در کشور ما ایران با روند روبه‌رشد پدیده‌های اسفبار اجتماعی چون زنان بی‌خانمان روبه‌رویم.

در این نوشتار کوتاه سعی بر آن داریم که به خلاء حقوقی و قانونی و البته اجرایی در زمینه‌ی قوانین حمایتی از زنان بی‌خانمان در نظام حقوقی ایران بپردازیم.

پدیده‌ی بزرگ اجتماعی به نام بی‌خانمانی

بی‌خانمانی یکی از پدیده‌های اجتماعی ویژه‌ی جوامع شهری است که پی‌آمدهایش آن را به یک مسئله‌ی بغرنج و بزرگ

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲



مهران مصدق‌نیا
کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل

هر نظام و مکتب حقوقی در جهان امروز راه‌کارهای قانونی، اقتصادی و اجتماعی ارائه می‌دهد تا بر اساس آن مالکیت افراد مورد احترام واقع شود، عدالت به اجرا درآید و تأمین اجتماعی و رفاه برای همه‌ی افراد جامعه به آسانی صورت پذیرد. معیار و ملاک اصلی و عمده‌ای که برقراری توسعه‌ی پایدار را مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌دهد، حمایت قانونی از زنان، به خصوص زنان آسیب‌پذیر و زنان بی‌خانمان است؛ زنانی که در

اجتماعی تبدیل کرده. رویکردها و نظرات مرتبط با بی‌خانمانی نشان می‌دهد که بی‌خانمانی در بستری از ویژگی‌های فردی، شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، فقر اقتصادی و قابلیت و محرومیت‌های ناشی از آن، تجربه‌ی قربانی‌شدن و طرد اجتماعی شکل می‌گیرد و از این رهگذر پدیدارشدن افرادی آسیب‌پذیر با احتمال تجربه‌ی بزه‌دیدگی‌های مکرر، گرایش به رفتارهای پرخطر و بزه‌کاری قابل‌پیش‌بینی است. اما زنان بی‌خانمان به دلیل تجربه‌ی قربانی‌شدن‌های مبتنی بر جنسیت این پدیده را به‌گونه‌ای متفاوت از مردان تجربه می‌کنند. سبک زندگی تحمیل‌شده بر آنان، فعالیت‌های روزمره و حضور در مناطق داغ شهری ممکن است آنان را به بزه‌دیدگان آسیب‌پذیر بدل سازد و خطر بزه‌دیدگی‌های مکرر و بزه‌دیدگی‌های ثانویه در این زنان قابل‌پیش‌بینی است.

آسیب‌های ناشی از بی‌خانمانی زنان و عدم حمایت حقوقی و قانونی از آن‌ها

شوربختانه اعتیاد و تن‌فروشی از واقعیت‌های زندگی زنان کارتن‌خواب است و پی‌آمدهای آن به شکل انتقال اچ.آی.وی. به شرکای جنسی، بارداری‌های ناخواسته، مخاطرات تجربه‌شده در پی سقط‌های غیربهداشتی و تولد کودکان آلوده، معتاد، بی‌هویت و محروم از خدمات اجتماعی نمایان می‌شود که خود چرخه‌ی زندگی خیابانی را تقویت می‌کند و به شکل‌گیری آسیب‌هایی چون کودک‌آزاری، کودکان کار خیابانی و تجارت نوزادان به منظور تأمین معاش و تهیه‌ی مواد مخدر و در نهایت انتقال آسیب‌های اجتماعی از نسلی به نسلی دیگر می‌انجامد. از سوی دیگر، وضعیت نامطلوب اقتصادی و اجتماعی بی‌خانمان‌ها و توسل ناگزیر برخی از افراد این جمعیت به سرقت و کار جنسی و تردد و حضور محسوسشان در سطح شهر، موجب شکل‌گیری ترس از قربانی‌شدن در میان شهروندان شده که خود روند طرد اجتماعی بی‌خانمان‌ها را افزایش می‌دهد.

آسیب‌های اجتماعی ناشی از عدم حمایت قانونی بی‌خانمانی زنان در جامعه

نیازهای زنان بی‌خانمان برای بقا متفاوت از نیازهای اولیه‌ی زنان دیگر جامعه نیست. آنان نیز برای بقا و درمان‌بودن از سرما و گرما و آسیب‌های زندگی به سرپناه خوراک و پوشاک نیازمندند. داده‌های توصیفی درباره‌ی زنان بی‌خانمان نشان از فقر قابلیت در حوزه‌ی آموزش و اشتغال دارد. بیکاری و نداشتن درآمد، پی‌آمدهای گریزناپذیر این فقر است که در نبود حمایت‌های قانونی و اجتماعی حاصل از طرد اجتماعی، تأمین نیازهای اولیه‌ی زنان برای بقا را با دشواری جدی

روبه‌رو می‌کند. طبق گزارش مشترک یونسکو و سازمان ملل متحد (۲۰۰۲) بخش قابل توجهی از جوانان بی‌خانمان، به خصوص زنان درمی‌یابند که چاره‌ای جز تن‌فروشی برای تأمین سرپناه و مایحتاج روزانه‌ی خود ندارند. رایج‌ترین شیوه انطباق فردی مانند شیوه‌های کسب‌وکار غیرقانونی یا غیررسمی برای کسب درآمد است که متعاقباً ورود ناگزیر زنان به اقتصاد سیاه آنان را با بزه‌دیدگی‌های مختلفی روبه‌رو می‌سازد. در این راستا در یک وارونگی نقش از بزه‌دیدگی به بزهکاری شرایط آنان دشوارتر می‌شود.

«قانون تأمین زنان و کودکان بی‌سرپرست» و خلاء قانونی در حوزه‌ی زنان «بدسرپرست» و در معرض خشونت

«قانون تأمین زنان و کودکان بی‌سرپرست» مصوب مورخ ۲۴ / ۸ / ۱۳۷۱ است که طبق این قانون نهادهای حمایتی اجتماعی، از قبیل کمیته‌ی امداد و بهزیستی و نهادهای حمایتی دیگر هم‌چون تأمین اجتماعی می‌بایست درصدد تأمین نیازهای این زنان به عنوان «سرپرست خانوار» و فرزندان آن‌ها برآیند که مشمول شرایط و خصوصیات زیر توضیح داده شده:

«- همسر او فوت کرده و او دیگر ازدواج نکرده.

- از همسر خود طلاق گرفته و هم‌اکنون سرپرستی ندارد.

- مدتی است به علت اختلاف با همسرش جدا از او زندگی می‌کند، ولی طلاق نگرفته.

- زنی که همسرش در زندان به سر می‌برد یا شوهرش از کار افتاده.

- هرگز ازدواج نکرده و به‌تنهایی زندگی می‌کند. گاهی زنانی که همسران آن‌ها برای پیدا کردن کار مدتی طولانی به مناطق دیگر مهاجرت می‌کنند نیز طبق تعریف قانون جزو زنان سرپرست خانوار محسوب می‌شوند.»

ملاحظه می‌شود که ما نه‌تنها درباره‌ی قوانین حمایتی از زنانی که طبق تعاریف رایج در ایران «بدسرپرست» تعریف شده‌اند، یک خلاء قانونی جدی را شاهدیم، بلکه در ارتباط با اجرای قوانین حمایتی از زنانی که «بی‌سرپرست» تلقی می‌شوند هم با یک خلاء اجرایی و سیستم نظارتی جدی روبه‌رویم که در بستر این قانون به اجرا گذاشته شود. هم‌چنان که در حقوق ایران در زمینه‌ی مؤلفه‌هایی چون جلوگیری از خشونت علیه زنان دچار خلاء قانون هستیم و خود همین تبعیض و خشونت آشکار علیه زنان می‌تواند موجب بروز بسیاری از نابه‌سامانی‌ها و آسیب‌های مختلف اجتماعی، از جمله پدیده‌ی زنان بی‌خانمان هم بشود که به دلیل نداشتن «سرپرست» یا «بدسرپرستی» از همین قانون نیم‌بند هم بی‌بهره خواهند ماند؛ چراکه مشمول هیچ‌کدام از بندهای فوق نخواهند بود.



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

■ معرفی کتاب «اعتیاد زنان»



شریف حسن زاده
فعال مدنی

الگوهای اعتیاد و مصرف مواد مخدر برای زنان و مردان متفاوت است و عواملی منجمله طبقه، قومیت، اشتغال و تحصیلات زنان و مردان می‌توانند در این رابطه تاثیرگذار باشند. متأسفانه در ایران به دلایل متعدد پژوهش‌های علمی کافی و وافی در خصوص این پدیده اجتماعی صورت نگرفته و در حوزه نشر و کتاب نیز این

خلاء به چشم می‌خورد. کتاب/اعتیاد زنان، نوشته‌ی عباس محمدی اصل از معدود کتب منتشر شده در سال‌های اخیر است که نویسنده‌ی آن به طور اختصاصی به پدیده‌ی فوق‌الذکر می‌پردازد. تخصص عباس محمدی اصل جامعه‌شناسی جنسیت است و تاکنون چندین کتاب با هدف تبیین پدیده‌های اجتماعی از منظر جنسیت از او منتشر شده.

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «در تمدن‌های زن‌محور پیشاتاریخ نظیر سومر در منطقه‌ی میان‌رودان از مواد مخدر برای تسکین آلامی چون درد زایمان و سایر بیماری‌ها استفاده می‌شد. این مواد اما در پارادایم مذکر هم دچار سوءمصرف شد و هم به کار بهره‌کشی از جسم یا دیگران آمد. اعتیاد هنگامی که متوجه زنان در این پارادایم شد، بر مصائب‌شان افزود و خصوصاً وابستگی خانوادگی و اقتصادی سیاسی‌شان به مردان را جلوه‌هایی جدید بخشید. آنان که در پارادایم مذکر به اراده‌ی مردان متکی و تابع مطامع ایشانند؛ اما در زمینه‌ی معتاد شدن کاملاً مستقل نشان داده شدند و ترساندشان از مثلاً تأثیر منفی اعتیاد بر نسل بعد باب گردید.»

به ادعای نویسنده‌ی این کتاب، مردان بیش‌تر برای «تفریح و کسب لذت جنسی» به اعتیاد روی می‌آورند و زنان عمدتاً از روی «غم و غصه» به این کار مبادرت می‌ورزند؛ حتی/اعتیاد زنان در مواقع بروز بحران‌هایی نظیر جنگ و بیکاری افزایش می‌یابد. نویسنده هم‌چنین اعتیاد زنان را از این منظر که خود یکی از دلایل بی‌خانمانی آنان است، مورد بحث قرار داده.

اعتیاد زنان گسترده‌ی وسیعی از استعمال سیگار و الکل تا مواد مخدر و روان‌گردان را شامل می‌شود و غالباً به پدیده‌هایی چون قمار، تن‌فروشی و موارد دیگر ربط داده می‌شود. اما همه‌ی این موارد از ارزش و وزن برابر برخوردار نیستند و به شکل یک‌سان شامل حال زنانی از طبقات، فرهنگ‌ها، قومیت‌ها و ملیت‌های مختلف نمی‌شود و برچسب "انحرافی" مساوی نیز نمی‌خورند. از سوی دیگر، توزیع زنان معتاد در گستره‌ی تاریخ و جغرافیای جوامع، ثابت و یک‌دست نمی‌ماند.

عباس محمدی اصل با اشاره به آمار مولید هزاران نوزاد معتاد در سال

که از مادران مبتلا به دنیا می‌آیند، به اهمیت مشارکت اجتماعی برای بالابردن سطح آگاهی جامعه اشاره می‌کند و گونه‌های اعتیاد زنان از منظر جامعه‌شناختی در سنین نوجوانی، میان‌سالی و پیری و هم‌چنین الگوهای معتادشدن، مصرف مواد مخدر و ترک اعتیاد زنان بر اساس مقوله‌ی طبقه، قومیت، اشتغال و تحصیلات را در این کتاب بیان می‌کند و می‌نویسد: «بخشی از رفتارهای اعتیادی زنان مستقل و بعضی توأم با رفتارهای دیگر نظیر سرقت، قمار و تن‌فروشی به منصفه ظهور می‌رسد. رفتارها و تاملات زنان معتاد بسته به مواد مصرفی مخدر و امکانات آن‌ها یکی نیست و نمی‌توان همگی را به یک چوب راند و نسخه‌ی واحدی پیچید. این رفتارها بسته به سن، قومیت و تربیت فرهنگی یا اشتغال، رفاه و احساس نابرابری و بی‌عدالتی اجتماعی خصائص متمایزی می‌پذیرند. در حقیقت اعتیاد واکنشی به اجبارهای اجتماعی و راه‌گریزی از ستم‌های مردانه است که در این صورت حل اعتیاد آن‌ها در گرو حل نابرابری روابط قدرت می‌ماند.» هم‌چنین به باور نویسنده‌ی کتاب «معمولاً زنان بیش‌تر از مردان از سیگار کشیدن برای

مقابله با کج خلقی‌هایشان سود می‌جویند و احساس رضایت می‌کنند. دختران نوجوان از اعتیاد برای صیانت ذات در برابر مخاطراتی چون فقر و تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌های جنسیتی در جامعه و یا واکنش از حس ناراضی در تغییرات ظاهری بدن که منجر به افسردگی و تلقی منفی از خود است. در حالی که اعتیاد در زنان میانسال ممکن است آن‌ها را در مضان اتهام ضعف اخلاقی، سست‌عنصری و بی‌بندوباری قرار دهد، اعتیاد زنان مسن آن‌ها را به ضعف اخلاقی و بی‌بندوباری متهم نمی‌کند.»

کتاب حاضر می‌کوشد به مرور تاریخچه‌ی دانسته‌های بشری راجع به اعتیاد زنان از گذشته تاکنون بپردازد. تبیین نظری اعتیاد زنان، گونه‌های اعتیاد در زنان، شایع‌ترین اعتیادهای زنان، اعتیاد دختران نوجوان، زنان میان‌سال و مسن، مسائل اجتماعی خاص اعتیاد زنان و در نهایت درمان اعتیاد زنان از مباحث عمده‌ی این کتاب است. طرح دیدگاه‌های نظری و بالینی در زمینه‌ی تشخیص و شناخت و مواجهه با این پدیده

در کنار انتقادات ذی‌ربط نیز می‌تواند به غنای چنین دریافتی یاری رساند و دقیق‌تر به کار آید؛ خصوصاً این که مسئله‌ی/اعتیاد زنان جدا از اعتیاد مردان و اوضاع کلی جامعه نیز نیست و نمی‌توان این دو را منفک از یکدیگر دریافت و نسبت به رفعشان کوشید.

در پایان مجدداً ذکر می‌شود که این کتاب، از معدود کتب منتشر شده در سال‌های اخیر با موضوع/اعتیاد زنان است؛ علی‌رغم نقدهایی که ممکن است به پرسپکتیو یا پارادایم استفاده شده توسط نویسنده‌ی کتاب، وارد باشد، خط‌صلح خواندن آن را توصیه می‌کند. امید که در آینده پژوهشگران و جامعه‌شناسان به این پدیده توجه بیش‌تر و جدی‌تری نشان دهند و از ابعاد مختلف آن را مورد تحلیل و بررسی قرار دهند.

نام کتاب: اعتیاد زنان

نویسنده: عباس محمدی اصل

ناشر: نشر فکر

سال انتشار: ۱۳۹۷



صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲



عکس از وبسایت بلک کانتري ال ای پی

اجتماعی

■ زنان بی خانمان، مصیبتی زیر پوست شهر اتاقی از آن خود*

بی خانمانی حتی در کشورهایی که منابع کافی برای رسیدگی به این آسیب اجتماعی را نیز دارند، وجود دارد، ولی تا حد زیادی نقض این حق انسانی از پاسخ‌گویی دولت‌ها مصون است و به ندرت به عنوان نقض یکی از حقوق انسانی که مستلزم اقدامات مثبت دولت‌ها برای جلوگیری و از بین بردن آن است، مورد توجه قرار نگرفته. بی خانمانی نه تنها نشان‌دهنده کوتاهی دولت‌ها در تضمین دسترسی به مسکن ایمن، مقرون به صرفه و کافی برای همه است، بلکه تعدادی دیگر از حقوق بشر را نیز نقض می‌کند؛ به عنوان مثال قرار گرفتن در معرض بی خانمانی به شدت به سلامت افراد آسیب می‌زند، آن‌ها را

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲



الهه امانی
کنش‌گر کمیسیون زنان سازمان ملل

«بی خانمانی ضربه‌ی عمیقی به حیثیت، شمول اجتماعی و حق زندگی انسان‌ها وارد می‌کند. بی خانمانی نقض آشکار حق انسانی به مسکن مناسب است و ورای حق زندگی برخی دیگر از حقوق انسانی، از جمله حق به عدم تبعیض، حق برخورداری از بهداشت، نظافت، آب، امنیت و رهایی از رفتارهای ظالمانه، تحقیرآمیز و غیرانسانی را نقض می‌کند.» (۱)

مورد تبعیض قرار می‌دهد، حق اشتغال و تحصیل افراد را به مخاطره می‌اندازد و آن‌ها را در معرض خشونت پلیس قرار می‌دهد. بی‌خانمانی هرساله باعث چندین هزار مرگ زودرس و قابل پیش‌گیری می‌شود که نشان‌دهنده‌ی شکست دولت‌ها در حمایت کافی از حق زندگی است. به علاوه باید توجه داشت که حق زندگی به خودی‌خود مفهومی بیش از زنده ماندن صرف را در برمی‌گیرد، زیرا هر انسانی حق دارد از زندگی با عزت و کرامت لذت ببرد.

به افراد بی‌خانمان، به ویژه به زنان انگ زده می‌شود و اغلب با جرم‌انگاری بی‌خانمانی، خشونت و سیاست‌های سرکوب‌گرانه به جای حمایت از حقوق آن‌ها لایه‌های ستم بر آن‌ها انباشت می‌شود.

افرادی که بی‌خانمانی را تجربه می‌کنند، اغلب بر اساس وضعیت مسکن یا به دلیل نداشتن نشانی رسمی مورد تبعیض قرار می‌گیرند که بر حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن‌ها تأثیر می‌گذارد. حق شرکت در انتخابات، حق کار و حق دسترسی به مزایای اجتماعی از جمله حقوق انسانی دیگری است که آن‌ها را به مخاطره می‌اندازد. تعداد محدودی از کشورهای جهان قوانینی دارند که به افراد در شرایط بی‌خانمانی اجازه می‌دهد تا ادعای دسترسی به مسکن مناسب، مقرون به صرفه و تضمین‌کننده‌ی حریم خصوصی را داشته باشند. فراتر از مقررات حاکم بر دسترسی به پناهگاه‌های اضطراری جمعی تنها در برخی از کشورها سیستم قضایی و دادگاه‌ها جرئت لازم را به کار گرفته‌اند تا مقامات دولتی را ملزم به انجام اقدامات و پاسخ‌گویی برای از بین بردن بی‌خانمانی بر اساس تعهدات ملی و بین‌المللی خود بدانند.

بی‌خانمانی مسئله‌ای جهانی‌ست

با وجود ادبیات غنی که در زمینه‌ی نقض حقوق انسانی بی‌خانمانی و آسیب‌های اجتماعی آن وجود دارد، بی‌خانمانی یکی از چالش‌های بزرگ، پیچیده، چندوجهی و در حال رشد جهان امروز محسوب می‌شود. عوامل شخصی و اجتماعی-ساختاری در مطالعات مربوط به بی‌خانمانی سهیم‌اند. از مهم‌ترین عوامل شخصی که منجر به بی‌خانمانی می‌شوند، به عواملی چون بیماری‌های روانی، اعتیاد به مواد مخدر و الکل و خشونت خانگی را می‌توان زمینه‌ساز بی‌خانمانی در بسیاری از کشورها قلمداد کرد. از سوی دیگر در تحقیقات مربوط به بی‌خانمانی در کشورهای جهان مهم‌ترین عوامل اجتماعی-ساختاری عواملی چون فقر، شکاف اقتصادی، بیکاری، کمبود مسکن مناسب برای اقشار کم‌درآمد و ناکارآمدی، عدم هماهنگی و کار سیستماتیک و هدفمند برنامه‌های رفاه

و حمایت‌های اجتماعی صاحبان قدرت و دولت‌هاست. بر اساس پژوهش‌های سازمان ملل صدوپنجاه میلیون نفر از حق انسانی برخورداری از مسکن مناسب در جهان محرومند. ۴/۱ میلیون نفر از بی‌خانمانان جهان در اروپا زندگی می‌کنند. ۸۸۳ میلیون نفر به خاطر تغییرات محیط زیست بی‌خانمان شده‌اند و یک میلیارد و شصت میلیون نفر نیز از حداقل استانداردهای مسکن برخوردار نیستند.

در آمریکا در شهرهای بزرگ هر دو سال یک بار از افراد بی‌خانمان سرشماری صورت می‌گیرد. در سرشماری ژانویه ۲۰۲۰، ۵۸۰ هزار و ۴۶۶ نفر بی‌خانمان سرشماری شده که هفتاد درصد آنان انفرادی بوده‌اند، سی درصد خانواده و کودکان و نوزده درصد در زمره‌ی بی‌خانمانان مزمن (حداقل یک سال بی‌خانمان) بودند. در آمریکا درباره‌ی دلایل بی‌خانمانی ادبیاتی غنی وجود دارد، زیرا نهادهای شهری، ایالتی و فدرال و تعداد زیادی سازمان‌های غیردولتی / مردم‌نهاد در زمینه‌ی کاهش و پیشگیری از بی‌خانمانی فعالیت می‌کنند. از نظر تقسیم جنسیتی در سرشماری ژانویه ۲۰۲۰ ۳۵۲ هزار و ۲۱۳ نفر مرد، ۲۲۳ هزار و ۵۷۸ نفر زن، ۳۱۶۱ نفر ترنس و ۱۴۶۰ نفر خود را نادرگانه (نان‌باینری) دانسته‌اند. جوانان بدون سرپرست زیر بیست و پنج سال هم شش درصد جمعیت بی‌خانمان‌ها را تشکیل می‌دهند.

خشونت خانوادگی بیش‌تر زنان را آواره می‌کند

خشونت خانوادگی یکی از دلایل برجسته‌ی بی‌خانمانی زنان در آمریکا است. در مناسبات خشونت‌بار خانوادگی این زنانند که اغلب مجبور می‌شوند خانه‌ی خود را ترک کنند. پژوهش‌گران آسیب‌های اجتماعی حوزه‌ی خشونت خانوادگی را برجسته‌ترین دلیل بی‌خانمانی زنان و کودکان می‌دانند و نهادهای مدنی با حمایت‌های دولتی می‌کوشند تا چرخه‌ی شوم خشونت خانوادگی و بی‌خانمانی را برای زنان بشکنند و زندگی در فضای امن و مسکن مناسب را برای قربانیان خشونت فراهم آورند تا خانواده‌ها به گوشه‌ی خیابان‌ها کشیده نشوند. با توجه به این‌که خشونت خانوادگی در آمریکا جرم محسوب می‌شود و در شهرهای بزرگ و کوچک خانه‌های امن وجود دارد، اما ظرفیت آن‌ها جواب‌گو است. بسیاری از زنانی که مورد خشونت قرار دارند و حتی برخی از زنانی که شاغلند، به دلیل آن‌که مسکنی با امکانات مالی آن‌ها یافت نمی‌شود، چالش‌های بسیار دارند. از این‌رو درصد قابل‌توجهی از این زنان به مناسبات خشونت‌بار برمی‌گردند یا آن را تحمل می‌کنند. در سال ۲۰۰۳ در مینسوتا و شهر فارگو در ایالات داکوتای شمالی تحقیقی درباره‌ی خشونت و بی‌خانمانی زنان صورت گرفت



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

که به ترتیب چهل و شش درصد و چهل و چهار درصد از زنان بی‌خانمان خشونت را به عنوان دلیل موقعیت بی‌خانمانی خود ذکر کرده‌اند. واقعیت آن است که چرخه‌ی خشونت بر اعمال قدرت و کنترل قرار دارد و فردی که مورد خشونت قرار دارد، سیستم حمایتی و کنترل مالی خود را از دست می‌دهد و از حلقه‌ی دوستان خود بریده می‌شود و حتی روابط آن‌ها با اعضای خانواده نیز محدود می‌شود؛ در نتیجه سیستم حمایتی‌ای که بتوانند چنان‌چه از خانه نیز بگریزند بر آن تکیه کنند، وجود نخواهد داشت. زنان خشونت‌دیده هم‌چنین از جهات دیگر نیز مورد تبعیض قرار می‌گیرند. بسیاری از صاحب‌خانه‌ها سیاست «عدم تحمل هرگونه کار خلاف قانون» را در قرارداد اجاره می‌گنجانند و از آن‌جایی که خشونت خانوادگی جرم محسوب می‌شود، فارغ از آن که فرد مرتکب خشونت شده یا مورد خشونت قرار گرفته، می‌تواند مسکن خود را از دست بدهد. در تحقیقی که در سال ۲۰۰۵ در شهر نیویورک انجام گرفته، بیست و هشت درصد از صاحب‌خانه‌ها به زنانی که مورد خشونت قرار گرفته‌اند، مسکن اجاره نداده‌اند.

فقر و تجاوز دو عامل رانده‌شدن از اجتماع

فقر زنان و بی‌خانمانی نیز لایه‌های درهم‌تنیده‌ای دارند که با نگاه میان‌برشی-اینترسکشنالیتی آسیب‌های اجتماعی را برای زنان بی‌خانمان دوچندان می‌کند. زنان فقیر به خاطر فقیربودنشان به زندگی اجتماعی راه پیدا نمی‌کنند و می‌توانند به راحتی قربانی تبعیض‌های گوناگون بشوند. مؤلفه‌های ساختاری نظیر فقر و محرومیت اجتماعی می‌تواند روی آسیب‌پذیری فرد تأثیر بگذارد و موجب ایجاد و تداوم بی‌خانمانی شود. فقر در جهان و در آمریکا چهره‌ی زنانه‌ای دارد. بر اساس گزارش رسمی فقر در سال ۲۰۱۹، ۳۸/۱ میلیون نفر در آمریکا زیر خط فقر قرار دارند. از این تعداد ۲۱/۱ میلیون نفر زنند که ده میلیون نفر از این زنان در فقر مطلق قرار دارند. روند رشدیابنده و نگران‌کننده‌ای که وجود دارد، آن است که تعدادی از این زنان هم شاغلند، اما امکانات مالی برای داشتن مسکن را ندارند. از نظر نژادی در کل آمریکا سفیدپوستان بیش‌ترین گروه نژادی بی‌خانمان‌ها را تشکیل می‌دهند. در آمریکا سی درصد بیخانمان الکلی، ده تا پانزده درصد اعتیاد به مواد مخدر و سی و سه درصد عدم تعادل روانی دارند.

سی و سه درصد زنان بی‌خانمان معتاد و سی درصد از زنان از بیماری‌های روانی رنج می‌برند. بسیاری از پژوهش‌گران بر این نظرند که اعتیاد جزوی از فرآیند بی‌خانمانی است.

زنان بی‌خانمان هم‌چنین در معرض آسیب‌های ناشی از تعرض و تجاوز جنسی‌اند و دسترسی آن‌ها به امکانات پزشکی بسیار

محدود است. در گفتگو با ویکی، زن آفریقایی‌تبار که خود و دو فرزند پسرش مدت‌ها در ماشین شخصی زندگی می‌کردند و نگارنده با او در کمپین مقابله با بی‌خانمانی در شهر محل زندگی‌اش با او همکاری داشته. او با تلاش بسیار توانست خود را از چرخه‌ی بی‌خانمانی نجات دهد و کنش‌گر حقوق بی‌خانمانان شود. او در این گفتگوی دوستانه از مصائب و چالش‌های زندگی و این‌که اکثر امکانات اضطراری و موقتی برای بی‌خانمان‌ها مناسب خانواده‌ها نیست، صحبت کرد. ویکی به کالیفرنیا آمد، زیرا نمی‌توانست سرمایه‌ی شدید شرق آمریکا را تحمل کند. او هم‌چنین از کاستی‌های امکانات شغلی یا آموزشی برای بازگشت به زندگی عادی گفت و از این‌که زنان برای نیازهای بهداشتی و عادت ماهانه، سلامت و دسترسی به امکانات آموزشی و شغلی باید تلاشی ورای مردان کنند و بر نقش مهم نهادهای مدنی و سازمان‌های غیردولتی برای پاسخ‌گودانستن مقامات شهری و ایالتی، مدیریت امکانات موجود و ارائه‌ی خدمات گوناگون به زنان بی‌خانمان تقدیر کرد.

سازمان‌های غیردولتی نقش بسیار مهمی در رفع آسیب‌های اجتماعی دارند. در آمریکا یک میلیون و هشتصد هزار سازمان غیردولتی وجود دارد. از این تعداد نهادهای خیریه عمدتاً برای تأمین غذا و پوشاک و مسکن موقتی برای بی‌خانمان‌ها فعالیت دارند. بسیاری روی مراقبت‌های پزشکی و روانی تمرکز دارند و تعدادی روی ارائه‌ی خدماتی در زمینه‌ی توانمندی بی‌خانمان‌ها برای اشتغال و بیرون‌آمدن از بی‌خانمانی فعالیت می‌کنند. ارائه‌ی خدماتی که امکاناتی برای اشتغال را تسهیل می‌کنند، از جمله صندوق پستی در نبود آدرس ثابت، کارگاه‌های آموزشی در زمینه‌ی مهارت‌های مصاحبه‌های شغلی، انجام دوره‌های آموزشی کوتاه، کمک‌های مورد نیاز برای ترک اعتیاد، کمک‌های حقوقی و آموزشی از جمله خدمات نهادهای مردم‌نهادند. در برخی از شهرها حتی برای آن‌که صدای زنان و مردان بی‌خانمان در گفتمان‌های کلان این آسیب‌های اجتماعی شنیده شود، نشریات بی‌خانمان‌ها هم وجود دارد.

در ایران اعتیاد مردان پذیرفتنی‌تر است

بی‌خانمانی در ایران اشکال و عناوین عدیده‌ای دارد: کارتن‌خوابی، قطارخوابی، اتوبوس‌خوابی، زیرپُل‌خوابی، خیابان‌خوابی، لوله‌خوابی، گورخوابی و دیگر واژه‌ها، اما در زبان رایج در رسانه‌ها بیش‌تر از «کارتن‌خوابی» در ارتباط با این جمعیت آسیب‌دیده نام برده می‌شود. در ایران اطلاعات دقیقی درباره‌ی کارتن‌خواب‌ها وجود ندارد و یک سرشماری ملی صورت نمی‌گیرد. مشخصات و ویژگی‌های افراد بی‌خانمان



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

در نبود داده‌ها و پژوهش‌های علمی درباره‌ی این جمعیت سبب می‌شود به طور دقیق ندانیم جنسیت، گروه سنی، مدت بی‌خانمانی و دلایل بی‌خانمانی آن‌ها چیستند. نبود داده‌های آماری دقیق و برنامه‌های کارشناسانه، نبود استراتژی‌ها و راه‌کارهای مؤثر در زمینه‌ی پیش‌گیری و مقابله با این چالش اجتماعی سبب می‌شود تا تعداد کارتن‌خواب‌ها هر روز فزون‌تر شود، بدون آن‌که پاسخ‌گویی وجود داشته باشد. به گفته‌ی مسئولان شهر تهران فقط در تهران بیست و چهار هزار کارتن‌خواب وجود دارد. بیش از نیمی از کارتن‌خواب‌های حاضر در کلان‌شهر تهران را افراد شهرستانی تشکیل می‌دهند که به دلیل بیکاری در روستاها و در جست‌وجوی کار از شهر و خانه و آشیانه‌ی خود راهی شهر تهران شده‌اند و حالا علاوه بر بیکاری با معضلات دیگری چون نداشتن مسکن نیز مواجهند. بین افراد بی‌خانمان از همه‌ی گروه‌های سنی، از پسران و دختران دوازده‌ساله تا زنان و مردان شصت یا هفتاد سال دیده می‌شود.

گفته می‌شود که درصد بالایی از کارتن‌خواب‌ها معتادند و بیست درصد آن‌ها را زنان تشکیل می‌دهند. دو روند کاهش سن کارتن‌خوابی زنان و رشد تصاعدی زنان کارتن‌خواب بسیار نگران‌کننده و مصیبت‌بار است. واقعیت تلخ انگاره‌های ذهنی سنتی پدر-مردسالارانه و سیاست‌های زن‌ستیز در جامعه‌ی ایران سبب می‌شود که زنان زودتر از مردان در برابر اعتیاد ضربه بخورند و از خانواده طرد شوند. جامعه‌ی پدر-مردسالار و جنسیت‌زده تحمل مرد معتاد در خانواده را بیش‌تر دارد و زنان معتاد در هر سن و سالی می‌توانند در آستانه‌ی بی‌خانمانی قرار گیرند. از این رو میانگین سن زنان کارتن‌خواب به هفده و هجده سال کاهش یافته. در مواردی چنان‌چه فرد کارتن‌خواب کودک و زیر سن پانزده سال باشد، به مراکز بهزیستی تحویل داده می‌شود؛ هم‌چنین حمایت‌های اجتماعی و امکانات محدود برای مقابله با کارتن‌خوابی و اعتیاد «مردانه» است؛ یعنی برای مردان در نظر گرفته شده، برای مردان سازمان داده شده و در واقع قادر به پاسخ‌گویی نیازهای زنان معتاد به طور مؤثر نیست.

در کنار زنان کارتن‌خواب معتاد سبب سیاق سایر کشورها-بیماران روانی که آن‌ها نیز از حمایت‌ها بی‌بهره‌اند، وجود دارند؛ هم‌چنین برخی از پژوهش‌گران اجتماعی از خشونت در خانواده نیز به عنوان دلیلی برای کارتن‌خوابی زنان در ایران اشاره دارند. با توجه به اشکال مختلف خشونت در حوزه‌ی خصوصی و عمومی، خانه و محیط کار، کوچه و خیابان و با توجه به نبود خانه‌های امن برای زنان خشونت‌دیده

و وجود نداشتن حمایت‌های اجتماعی و خدمات مورد نیاز می‌توان چنین برداشت کرد که برخی از زنان کارتن‌خواب در ایران نیز برای گریز از خشونت در فضای خصوصی خانه‌ی ناامن به فضای عمومی بی‌سرپناه و پرمخاطره‌ی خیابان روی آورده‌اند.

در کنار عوامل شخصی بی‌خانمانی زنان که به عبارتی سیاسی نیز محسوب می‌شوند، عوامل ساختاری بی‌خانمانی و به ویژه بی‌خانمانی زنان در جامعه‌ای که شکاف جنسیتی در بالاترین رده در میان کشورهای دنیاست نیز بسیار مهم است. فقر، بیکاری، تبعیض‌های جنسیتی و نابرابری‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، وجود نداشتن نهادهای حمایتی، نبود برنامه‌ریزی‌های کارشناسانه و نبود خواست سیاسی در به رسمیت شناختن نقش سازمان‌های مردم‌نهاد، شرایط تشویق‌کننده‌ای برای روند فزاینده‌ی کارتن‌خوابی زنان به وجود آورده.

زنان به مثابه‌ی شهروند درجه دو

در ایران بیست میلیون شهروند بیکار وجود دارد و نرخ بیکاری زنان در ایران دو برابر مردان است. این شکاف جنسیتی در مقاطع کاردانی، کارشناسی و کارشناسی ارشد بیش‌تر از دو برابر و در مقطع دکترا بیش از سه برابر است. در کنار این روند مشارکت اقتصادی زنان آهنگ رشد کاهنده‌ای در سال‌های اخیر داشته و از ۱۸/۲ درصد در سال ۹۷ به ۱۵/۷ درصد در سال ۹۹ کاهش داشته؛ هم‌چنین از آن‌جا که اکثریت زنان شاغل در بخش اقتصاد غیررسمی به کار مشغولند، اشتغال زنان در خلال سال‌های پاندمی کرونا چهارده برابر مردان ریزش داشته. در ایران قریب به سه میلیون زن سرپرست خانواده وجود دارد که آسیب‌پذیرترین بخش زنانی‌اند که می‌توانند در آستانه‌ی بی‌خانمانی قرار گیرند و این قشر از زنان نیز از حمایت‌های کافی برخوردار نیستند و حتی سازمان بهزیستی از امکانات مالی برای پیاده‌کردن برنامه‌های خود در مضیقه است.

فقر نیز یکی دیگر از کلان‌دلایل اجتماعی ساختاری است که سبب رشد شکاف طبقاتی و پولاریزه‌شدن فقر و ثروت بی‌سابقه در ایران شده. فقر به عبارتی مادر آسیب‌های اجتماعی است. از آن‌جا که در ایران و در جهان فقر چهره‌ای زنانه دارد، آسیب‌پذیری زنان به مراتب بیش‌تر و خطر غلتیدن به ورطه‌ی بی‌خانمانی برای زنان فقیر در ایران بیش‌تر است. به نقل از معاون وزارت کار جمعیت زیر خط فقر ایران تا پایان سال کنونی به سی میلیون نفر خواهد رسید و جمعیت زیر خط فقر که عمدتاً در حاشیه‌ی شهرها زندگی می‌کنند، بیست و پنج درصد کل جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند.



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

با توجه به درهم تنیدگی این چالش‌های اجتماعی و اقتصادی می‌توان پیش‌بینی کرد که جمعیت خانواده‌های بی‌خانمان نیز در ایران رشد کند.

یکی دیگر از عوامل ساختاری بازار افسارگسیخته‌ی مسکن در ایران است. بانک مرکزی شاخص اجاره‌بهای مسکن در دی‌ماه ۱۴۰۰ را با افزایشی ۵۰/۷ درصدی نسبت به دی‌ماه ۱۳۹۹ گزارش داده. متوسط سهم مسکن از هزینه‌ی خانوار در سال ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ پنجاه و پنج تا شصت درصد از هزینه‌ی خانوار را به خود اختصاص داده و به گفته‌ی رستم قاسمی، وزیر راه و شهرسازی در حال حاضر به طور متوسط شصت تا هفتاد درصد هزینه‌ی خانوارها صرف هزینه‌ی مسکن می‌شود. در سطح بین‌المللی هزینه‌ی مسکن به طور متوسط باید بیست و پنج تا سی درصد درآمد خانواده‌ها باشد. این شکاف عظیم بیان‌گر نقض فاحش حق انسانی بر خورداری از مسکن مناسب در ایران است. صاحبان قدرت چه استراتژی‌هایی برای به وجود آوردن مسکن مناسب و پیش‌گیری از رشد شدید بی‌خانمانی برای این اقشار آسیب‌دیده و در حاشیه‌ی جامعه که زنان در تاریک‌ترین و چالش‌بارترین بخش آن قرار دارند، در نظر گرفته‌اند؟

تورم نیز یکی دیگر از دلایل ساختاری است که می‌تواند بسیاری از آسیب‌های اجتماعی، از جمله بی‌خانمانی را تشدید کند. مراد راهداری، استاد اقتصاد می‌گوید: «در سال ۱۳۹۹ و ۹۸ تورم چهل درصدی داشتیم و امروز پنجاه درصد؛ در حالی که این تورم عمومی است. اگر به سراغ سبد خانوار برویم هفتاد درصد تورم داریم. آیا ما درآمد آن‌ها را هفتاد درصد افزایش داده‌ایم؟» او ادامه می‌دهد که «تقریباً هفتاد درصد مردم ایران زیر خط فقر نسبی قرار دارند.»

تاسیس نهادهای مردمی در ایران ممنوع است

در کنار عوامل شخصی که همواره برای زنان سیاسی نیز به حساب می‌آیند و عوامل اجتماعی-ساختاری و سیاست‌های اقتدارگرایانه و ضددموکراتیک در زمینه‌ی محدود کردن سازمان‌های مردم‌نهاد، تضعیف و برچیدن آن‌ها نیز راه را برای یاری‌رساندن به بی‌خانمان‌ها و به ویژه زنان که از امکانات و حمایت‌های دولتی سهم ناچیزی دارند، ناهموار و مسدود می‌کند. واقعیت آن است که یکی از ظرفیت‌های مقابله با آسیب‌های اجتماعی سازمان‌های مردم‌نهاد است. این نهادهای با جلب اعتماد از مردم می‌توانند در ابعاد گسترده آسیب‌های اجتماعی را کاهش داده و از وقوع آسیب‌های بیش‌تر جلوگیری کنند. بستن در «خانه‌ی خورشید» که به زنان آسیب‌دیده یا در معرض آسیب فعالیت می‌کرد، از این نمونه سیاست‌هاست. لایا ارشد یکی از مدیران این مؤسسه در مصاحبه‌ای می‌گوید که

«آن‌طور که از اظهارنظر مسئولان مشخص است، می‌خواهند کارهای اجتماعی را به نهادهای رسمی‌تر بسپارند؛ یعنی دیگر سازمان‌های مردم‌نهاد یا سمن‌ها مانند گذشته فعالیت نکنند.»

در پایان با توجه به این‌که در هر دو کشور ایران و آمریکا چالش‌های اجتماعی و سنگینی در مقابله با آسیب‌های اجتماعی و انسانی بی‌خانمانی دارند و پاندمی کرونا پدیده‌ی بی‌خانمانی را در زمانی که افراد می‌بایست در خانه بمانند تا در امان باشند، زمینه‌های مشترک در غلتیدن به ورطه‌ی بی‌خانمانی چون فقر، اعتیاد، بیماری‌های روانی، خشونت خانوادگی در هر دو کشور وجود دارد، اما همان‌طور که اشاره شد، در آمریکا بی‌خانمانی زمینه‌ساز اعتیاد است، ولی به ویژه در مورد زنان در ایران بسیاری از آنان به چنگال بی‌خانمانی و کارتن‌خوابی می‌افتند، به دلیل آن‌که معتادند. در هر دو کشور روایاتی درباره‌ی اذیت و آزار جنسی وجود دارد. این تعرض‌ها عمدتاً نه از طرف جمعیت کارتن‌خواب و بی‌خانمان، بلکه افراد عادی صورت می‌گیرد. در برخی از ایالات آمریکا در سطح شهری و ایالتی پروژه‌ها و برنامه‌های مثبتی تحقق یافته و به نظر می‌رسد زمینه‌های مساعدتری برای بازگشت افراد بی‌خانمان به زندگی عادی وجود دارد.

در تجربه‌ی محدود چندساله‌ی کار داوطلبانه با ائتلاف نهادهای مردم‌نهاد، کلیساها، دانشگاه‌ها، نهادهای دولتی و خدماتی و بخش خصوصی برای کمک به بی‌خانمان‌های شهر یکی از تفاوت‌های چشم‌گیر دموکراسی، آزادی و تشویق در زمینه‌ی ایجاد و استقرار نهادهای مردمی و نقش آن‌ها در مشارکت برای کاهش آسیب‌های اجتماعی و توانمندی بی‌خانمان‌ها است. سازمان‌های مردم‌نهاد مستقل از دولت از کمک‌های مالی شهروندان که از حمایت‌های مالیاتی نیز برخوردارند، بهره‌مند شده‌اند تا بتوانند خدمات ارائه دهند و در این نهادها بسته نمی‌شود و کنش‌گران برای تلاش‌های خود از امنیت برخوردارند و تجلیل می‌شوند. قوانین ایالتی در سال‌های اخیر نظارت محکم‌تری را در زمینه‌ی مالی بر این نهادها انجام می‌دهند تا فعالیت‌های این نهادها به صورت سالم تداوم یابد. به امید روزی که همه‌ی افراد جامعه بشری از ایران تا آمریکا از مسکن مناسب برخوردار باشند و حقوق انسانی و کرامت انسانی همه‌ی آحاد جامعه تحقق یابد.

پانوش‌ها:

۱. گزارش‌گر ویژه درباره‌ی حق برخورداری از مسکن مناسب (A/HRC/۴۳/۴۳)، بند ۳۰.

* نام اثری از ویرجینیا وولف.



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲



اجتماعی

■ زیست زنان کارتن‌خواب از میان زبان روزمره از مصدر «فروختن»



لیلی نیکونظر
پژوهش‌گر مطالعات فرهنگی

«آدم‌فروشی»، «مرا نفروش!» و «ممنون از این که ما را نفروخته‌اید» استفاده می‌کنند. این زنان وقتی می‌خواستند از مددکاران اجتماعی یا نهادها و گروه‌هایی که به این زنان خدمات ارائه می‌کردند، تشکر کنند، به آن‌ها می‌گفتند: «ممنون که ما را هیچ‌وقت نفروخته‌اید». مددکار اجتماعی تعریف می‌کرد در ابتدا از تناوب و تکرار مصدر «فروختن» و صرف فعل آن و عبارات حامل آن کمی تعجب می‌کرده و با خود می‌اندیشیده که استفاده از مصدر فروختن در ادبیات و زبان روزانه‌ی این زنان کاربردی نمادین و فیگوراتیو

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

یکی از زنان مددکار اجتماعی که تجربه‌ی سال‌ها کار در حوزه‌ی توانمندسازی زنان کارتن‌خواب ایرانی را در کارنامه‌ی کاری خود دارد، زمانی از زبان روزمره‌ی زنان کارتن‌خواب چیزی فهمید که به او کمک کرد در یک لحظه بخش عریان و تکان‌دهنده‌ای از زندگی روزمره‌ی این زنان را در تناوب یک عبارت بفهمد. در ابتدا او متوجه شد این زنان در زبان خود بسیار از ترکیب «فروخته‌شدن»،

دارد. به مرور اما با بیش‌تر دانستن زندگی آنان و کنار هم قراردادن خرده‌روایت‌های زیست روزمره‌ی این زنان به این نتیجه رسیده که آنان در تمام عمرشان به معنای واقعی کلمه بسیار مبادله شده‌اند و این فروخته و مبادله شدن بیش از آن‌که جنبه‌ای نمادین و فیگوراتیو داشته باشد، اتفاقاً بسیار واقعی بوده و جنبه‌ای کاملاً کاربردی و تحت‌اللفظی داشته.

در واقع آن بخش عریان، هولناک و ناباورانه این است: زنان کارتن‌خواب در زندگی خود از سوی خانواده، پدر و مادر، برادر و خواهر، شوهر یا شریک جنسی به معنای واقعی کلمه فروخته شده بودند. این فروخته شدن البته بسیاری جنبه‌های نمادین هم دارد. اعتماد این زنان، کرامت انسانی و عزت نفس آنان، زنانگی آنان، اراده و آزادی آنان، محدوده‌ی تن و حرکت و حریم خصوصی این زنان در تمام عمرشان به تاراج رفته بود؛ پس با درنظرگرفتن چنان تجربه‌های هولناک زیستی و اجتماعی هیچ ناباورانه نیست اگر زبان این زنان از مصدر فروختن تغذیه و اشباع شود.

فارغ از آن‌که این زنان در طول زندگی خود تا چه اندازه با موانع، مشکلات و نابه‌سامانی‌ها و وضعیت‌های خطیر هولناک مواجه شده‌اند، درونی‌شدن و پذیرفتن آن‌که ارزش زندگی آنان قابل معاوضه است، یک مرحله‌ی دیگر ورای همه‌ی آن چیزی است که می‌توانیم از زندگی و زیست روزانه‌ی این زنان تصور کنیم. تجربه‌ی فروخته شدن برای انسانی که در چنان وضعیتی قرار نگرفته، غیرقابل فهم است. چنان وضعیتی باید بسیار فراتر از تحقیر، وحشت و هول، و ناامنی در آستانه‌ی یک وضعیت تماماً غیرقابل پیش‌بینی و ناتوانی محض در ازدست‌دادن کامل قدرت تعیین سرنوشت خود باشد. در واقع در برابر آن‌چه در حدود تجربه‌ی این زنان از زیست و زندگی و مناسبات آن قرار گرفته، هر شرح و توضیحی بیش از اندازه ناکافی و ناتوان است. آن‌چه این زنان تجربه کرده‌اند، در نهایت و در موجزترین توضیح افول و سقوط تمام‌عیار و کامل از وضعیت و موقعیت انسانی‌ست و شاید بهتر باشد همین‌جا تلاش برای شرح این وضعیت را به دلیل نداشتن امکان تجربه‌ی هولناک آن تمام کنیم.

اما فراتر از این، یعنی علاوه بر آن‌که حالا دیگر می‌دانیم زنانی با تجربه‌ی فروخته شدن، مورد مبادله قرار گرفتن، با چیزی در ازای خود معاوضه شدن زبانی دارند سرشار از صرف فعل فروختن، می‌توانیم بفهمیم ظرافت‌های کار با زنانی از این دست در کدام کنه و زاویه‌ی غیرقابل دسترسی و دور از دیدرس قرار گرفته. برای انسانی که در تمام عمرش در موقعیت تعویض و مبادله و کالابودن و کالاشدن قرار داشته،

تنها عبور از یک مرز می‌تواند او را به تجربه‌های زیست انسانی بازگرداند؛ عبور از مرز شیء‌شدن و شیء‌بودن؛ یعنی احترام‌دیدن، مورد کرامت قرارگرفتن، امنیت‌داشتن، و عضو گروه یا باهمستانی شدن، و در نهایت تولید؛ چیزی از خود خلق کردن که می‌تواند یک کیسه‌ی ساده‌ی پارچه‌ای، یک تابلوفرش کوچک، یک لیف حمام یا یک شال‌گردن بافتنی باشد. اگر هم بتوانند تمامی این مراحل را به خوبی پشت سر بگذارند، آخرین مرحله‌ی بهبود و بازگشت جایی است که بتوانند به دیگرانی شبیه خود کمک کنند و از این راه به خودشکوفایی برسند.

تجربه‌ی مددکاران اجتماعی در این حوزه هم معمولاً تکرارکننده‌ی همین ایده است. زنان کارتن‌خوابی که اغلب از اعتیاد هم رنج می‌برند، زمانی می‌توانند از وضعیت کارتن‌خوابی و اعتیاد فاصله بگیرند که علاوه بر داشتن امکانات دارویی و خدمات اولیه‌ی درمانی و وسایل اولیه‌ی زندگی عضو گروه یا مجموعه‌ای شوند؛ بتوانند کنار گروهی از آدم‌های شبیه خود بنشینند، فنجانی چای بنوشند و احساس اعتماد کنند؛ احساس کنند کرامت انسانی دارند یا کسانی آن کرامت را پاس می‌دارند؛ احساس کنند محترمند و این‌که —چه به معنای واقعی و چه نمادین— فروخته نخواهند شد.

بسیاری از فعالیت‌های مدنی و نهادهای غیردولتی که بر کاهش آسیب‌های اعتیاد و کارتن‌خوابی زنان متمرکز است، بدون درنظرگرفتن آن‌که چگونه این زنان می‌توانند به اجتماع برگردند و چه عواملی مسیر رسیدن این زنان را به وضعیتی تحمل‌شدنی در اجتماع هموار می‌کند، موفق نخواهند شد. تنها فراهم کردن دارو یا سرپناه موقت، بدون درنظرگرفتن آن‌که این زنان چگونه باید به فردای خود بیندیشند، بدون درنظرگرفتن آن‌که بسیاری از این زنان تنها با تصور آینده دچار شرم و اضطراب عظیمی می‌شوند، بدون آن‌که بدانیم بسیاری از این زنان در تمام لحظات زندگی احساس تنهایی مطلق و فهمیدنشدن می‌کنند و بدون ساختن شبکه‌ای حمایتی و دایره‌ای هم‌تجربه و هم‌گذشته که این زنان بتوانند به آن مدام بازگردند، به سرانجام نخواهد رسید. تنها آن دسته از مددکاران و کنش‌گران، نهادها و سازمان‌هایی می‌توانند با اطمینان بگویند زنانی را از کارتن‌خوابی و اعتیاد به مسیر زندگی عادی بازگردانده‌اند یا قادرند زنانی را به جامعه بازگردانند که نقشه‌ی این راه را بدانند، به مرزهای فهم آن انتقال هولناک عظیم از انسان به کالای مبادله، نزدیک شوند، آن وضعیت را به دقت بررسی کنند و برای هر پیچ‌وخم آن چاره‌ای اندیشیده باشند.

حُجّاج

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال سیزدهم، اردیبهشت ۱۴۰۱
شماره ۱۳۲

خط صلح

ماهنامه‌ی حقوقی اجتماعی خط صلح
شماره ۱۳۲ - اردیبهشت ۱۴۰۱ - سال سیزدهم



ISBN 978-1-7332858-1-0
90000>



9 781733 285810